



سیری در معارف اسلام

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه حضرت قاسم علیه السلام - جمادی الاول - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: قنبری
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: پیغمبران هم به پنج تن آل عبا علیهم السلام توسل می‌جستند..... ۱۱
- بالاترین، بهترین و مفیدترین توسل به اهل بیت علیهم السلام..... ۱۴
- محبت باید دو طرفه باشد..... ۱۵
- راه ایجاد عشق دو طرفه بین خدا و انسان..... ۱۶
- زندگی راحت در سایه پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام..... ۱۶
- مرگ آسان در سایه تبعیت از قرآن و اهل بیت علیهم السلام..... ۱۷
- تجربه پنجاه ساله استاد انصاریان در یک جمله..... ۱۹
- خوشبختی از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله..... ۲۰
- سعی کنیم پرسشگر خوبی باشیم..... ۲۲
- دل در گرو معشوق فناپذیر بده..... ۲۲
- تضمین بهشت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل انجام شش وظیفه..... ۲۳
- کیفیت عزاداری امام زمان علیه السلام برای اباعبدالله الحسین علیه السلام..... ۲۶
- جلسه دوم آیات مربوط به خشم و غضب مومنان..... ۲۷
- با عمل به آیات و روایات جزء بهترین‌ها می‌شوید..... ۲۹
- کلید حل تمامی مشکلات در قرآن و روایات..... ۳۰
- بیماری تکبر..... ۳۱
- عدم پرداخت خمس موجب گرفتاری است..... ۳۱
- علم جامع ائمه علیهم السلام و راستی و درستی علم ایشان..... ۳۳





- ۳۴..... فانی بودن دنیا از دیدگاه دین و علم روز.....
- ۳۶..... نباید به دنیای فانی اطمینان کرد.....
- ۳۸..... توصیفات شاعرانه زیبا از دنیای فانی.....
- ۳۹..... «ما عِنْدَ اللَّهِ» برای چه کسانی است؟.....
- ۴۰..... حکمت سختی دنیا برای بعضی از مومنان.....
- جلسه سوم: عصابنیت فرد با تقوا به کارهای شیطانی ختم نمی شود.....**
- ۴۳.....
- ۴۵..... «گذشت»، صفتی مشترک میان خدا و بندگان با تقوا.....
- ۴۶..... خطبه متقین امیر المومنین علیه السلام.....
- ۴۷..... معیت با خدا و حب شدید به خدا از جمله آثار تقوا.....
- ۴۷..... معنای لطیفی از تقوا.....
- ۴۹..... ابیات منظوم شده خطبه متقین.....
- ۵۱..... لغزش تقوا پیشگان بسیار کم است.....
- ۵۱..... خداوند هم اخلاق هایش را دوست دارد.....
- ۵۳..... ایمان زبانی در امتحانات الهی متزلزل است.....
- ۵۵..... اهمیت حق الناس در مواقف بعد از مرگ.....
- ۵۶..... روضه کیفیت وفات حضرت زینب کبری علیها السلام.....
- جلسه چهارم: غیر از اسلام، دین دیگری وجود ندارد.....**
- ۵۹.....
- ۶۱..... دین اسلام به تمامی قاره‌ها رسیده است.....
- ۶۲..... رد نظریه ربع مسکون توسط ابوریحان بیرونی.....
- ۶۳..... دین اسلام کامل ترین دین است.....
- ۶۴..... شیخ محمد حسین غریب شاه.....
- ۶۵..... اعجاز علمی قرآن.....
- ۶۵..... درخواست جالب یک آفریقایی از استاد انصاریان.....
- ۶۸..... از ابتدا خدا یک دین را برای انسان قرار داده.....
- ۶۹..... فلسفه واحد بودن دین، عدم تحیر انسان هاست.....



فهرست مطالب

- ۷۰ اوصاف متقین، راهنمای بندگان به سمت خدا.
- ۷۱ رفتار متقین هنگام عصبانیت.
- ۷۱ مقدمه روضه.
- ۷۲ روضه: ابی عبدالله علیه السلام در نهایت گرسنگی و تشنگی، عصبانی نشد.
- جلسه پنجم: انسان ضرورتاً با سه نفر باید زندگی کند.**
- ۷۵ (الف) اولین کسی که باید با او زندگی کنیم.
- ۷۸ همه موجودات عالم اقرار به مخلوقیت دارند.
- ۷۹ روش اهل بیت علیهم السلام در برخورد با مخالفین.
- ۷۹ روش برخورد پیغمبر صلی الله علیه و آله با یک جوان بدکار.
- ۸۰ روش برخورد امیرالمومنین علیه السلام با شخص هتاک.
- ۸۱ روش برخورد امام صادق علیه السلام با یک کمونیست.
- ۸۲ اقرار به وجود خدا از طریق توجه به مخلوق بودن.
- ۸۳ (ب) دومین نفری که باید با آن زندگی کنیم.
- ۸۳ (ج) سومین نفری که باید با آن زندگی کنیم.
- ۸۴ در حل مشکلات از اسباب خداوندی استفاده کنیم.
- ۸۵ چگونگی زیستن با خدا، پدر و مادر و مردم.
- ۸۵ نحوه زیستن با خدا.
- ۸۵ نحوه زیستن با پدر و مادر.
- ۸۶ نحوه زیستن با مردم.
- ۸۷ روضه حُرِّ بْنِ یَزِیدِ رِیاحی.
- جلسه ششم: ما در تکوین و تشریح وابسته به پروردگار مهربان عالم هستیم.**
- ۸۹ نیاز ما به خدا در مرحله تکوین.
- ۹۱ داستانی زیبا در مورد وابستگی ما به خدا از حیث تکوین.
- ۹۲ نظر ویژه اسرائیل برای غصب وادی سینا.
- ۹۵ وابستگی ما به خداوند از حیث تشریح.





- ۹۵.....عاقبت شوم حذف عرصه تشریح.....
- ۹۶.....خواسته استاد انصاریان از خداوند.....
- ۹۷.....اگر جبرئیل انسان بود چه می کرد؟.....
- ۹۸.....عاقبت افرادی که تشریح خدا را رها نمی کنند.....
- ۹۹.....روضه: حضرت عباس علیه السلام به هیچ عنوان دست از تشریح خداوند نکشید.....
- ۱۰۱.....جلسه هفتم: اکثر انسان ها از دنیا باخبر ولی از خود بی خبرند.....**
- ۱۰۴.....انسان های خبردار از خود در عالم وجود بی نظیرند.....
- ۱۰۵.....نمی توانیم خدا را از حیث تکوینی از زندگی خود حذف کنیم.....
- ۱۰۶.....عدم جدایی پدر و مادر از زندگی انسان.....
- ۱۰۶.....جایگاه عظیم پدر و مادر نسبت به فرزند.....
- ۱۰۷.....نحوه برخورد با پدر و مادر بد رفتار.....
- ۱۰۸.....حتی به خاطر اطاعت از خدا هم آنها را مرنجان!.....
- ۱۰۸.....مردم را هم نمی توان از زندگی حذف کرد.....
- ۱۰۹.....زندگی با خدا، زندگی بر مدار تقواست.....
- ۱۱۰.....قرین شدن با شیطان در اثر دوری از ذکر خدا.....
- ۱۱۱.....نمونه ای زیبا از نحوه زیستن با خدا.....
- ۱۱۲.....نحوه زندگی با پدر و مادر.....
- ۱۱۳.....پدران و مادران در برزخ محتاج احسان فرزندان هستند.....
- ۱۱۴.....روضه حضرت علی اصغر علیه السلام.....
- ۱۱۷.....جلسه هشتم: خداوند از حیث تکوینی قابل حذف نیست.....**
- ۱۲۰.....پدر و مادر را هم نمی شود از زندگی حذف کرد.....
- ۱۲۰.....مردم هم قابل حذف از زندگی نیستند.....
- ۱۲۰.....ظلم و ستم و تجاوز موجب نفرت خداست.....
- ۱۲۱.....چگونه تعامل ما با مردم عبادت الله می شود؟.....
- ۱۲۲.....خدمت به بندگان خدا عین خدمت به خداست.....



فهرست مطالب

- ۱۲۳.....محبوب خدا شدن از راه تقوا.....
- ۱۲۴.....در قیامت هم اهل تقوا اهل نجات هستند.....
- ۱۲۵.....سرد کردن آتش دنیوی توسط خدا بر حضرت ابراهیم علیه السلام.....
- ۱۲۶.....کیفیت حضور افراد بی تقوا در جهنم.....
- ۱۲۶.....نمونه‌ای از زندگی با خدا بر مدار تقوا.....
- ۱۲۸.....تقوا موجب امنیت و آسایش در جامعه است.....
- ۱۲۹.....شعری زیبا خطاب به بی‌تقویان.....
- ۱۳۱.....**جلسه نهم: خدا حذف شدنی نیست.**
- ۱۳۳.....خدا ما را دوست دارد.....
- ۱۳۴.....چیزی را در پرستش شریک خدا قرار نده.....
- ۱۳۵.....تمثیلی جالب از شرک در عبودیت.....
- ۱۳۶.....فقط تسلیم خدا باش.....
- ۱۳۷.....آثار تسلیم خدا بودن.....
- ۱۳۷.....هر دعایی مستجاب نمی شود.....
- ۱۳۹.....تغییر حال بندگان خدا در اثر یاد او.....
- ۱۳۹.....بندگان خدا بر مشکلات و مصائب صبر می کنند.....
- ۱۴۰.....از خدا و ائمه علیهم السلام طلبکار نباشیم.....
- ۱۴۱.....بندگان خدا برپادارنده نمازند.....
- ۱۴۲.....بندگان خدا اهل انفاق هستند.....
- ۱۴۲.....کیفیت رفتار با پدر و مادر.....
- ۱۴۳.....روضه حضرت زهرا علیها السلام.....
- ۱۴۵.....**جلسه دهم: امکان حذف خدا، والدین و مردم از زندگی وجود ندارد.**
- ۱۴۷.....در آخرت خانواده‌های شایسته در کنار هم‌اند.....
- ۱۴۸.....انواع حسابرسی در قیامت.....
- ۱۴۹.....خداوند بهترین حسابگر است، رزق تو را فراموش نمی‌کند.....



تمسک به ثقلین راه نجات بشر

- ۱۵۰ دست رد به دعوت خدا نزنیم!
- ۱۵۱ خداوند در مقابل گناه ما صبور و در برابر درخواست ما کریم است.
- ۱۵۲ چرا به خدای مهربان پشت کنیم؟
- ۱۵۳ محبت خدا را در وجود خود ریشه‌دار کنید.
- ۱۵۳ دل‌بسته خدا شوید و به سوی او هجرت کنید.
- ۱۵۴ اولین عنصر خلق شده نور پیامبر ﷺ است.
- ۱۵۴ نحوه برخورد حضرت فاطمه علیها السلام با پدر.
- ۱۵۵ حق سنگین پدر و مادر بر فرزندان.
- ۱۵۵ نحوه ارتباط با پدر و مادر بر اساس قرآن.
- ۱۵۶ عدم رضایت والدین انسان را جهنمی می‌کند.
- ۱۵۷ نحوه تعامل با مردم.
- ۱۵۹ روضه دفن حضرت زهرا علیها السلام.



جلسه اول

پنجمبران ہم به پنج تن آک عباء علیہم السلام

توسل می جستند

در ده شب ایام اربعین روایتی را از وجود مبارک حضرت باقر علیه السلام و دنباله‌اش را از حضرت صادق علیه السلام مطرح کردم، در حقیقت روایت امام باقر علیه السلام سه مسئله را در بر داشت فرزند بزرگوارشان امام صادق علیه السلام سه مسئله دیگر را دنباله روایت پدرشان نقل کردند، که روی هم رفته شش مسئله می‌شود. متن هر دو روایت را برایتان قرائت می‌کنم که به یادتان بیاید، این بود که بعد از اینکه طوفان نوح به پایان رسید، و تمام آب‌های روی زمین یا منطقه نوح فرو نشست، خشک شد زمین، آسمان هم دیگر نبارید در یک آیه کوتاه پروردگار می‌فرماید: ﴿وَعِضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾^۱ آنها همه فروکش کرد،

سفر کشتی روی آب‌های آن زمان به پایان رسید، و کشتی روی کوه جودی قرار گرفت. که به احتمال قوی دانشمندان می‌گویند این کوهی که کشتی نوح رویش فرود آمده کوه آرارات باشد، که یک طرفش در ترکیه است، یک طرفش هم در ارمنستان است، آن زمان هم یعنی قبل از اینکه ارمنستان مستقل بشود جزو خاک جماهیر شوروی بود، در مجله خواندم در کاوش‌هایی که کردند یک پاره تخته‌ای را پیدا کردند از همان جا، احتمال قوی دادند که برای کشتی نوح باشد بردند مسکو در همان زمان شوروی، دیدند که یک خطوطی روی این تخته نقش بسته، متخصصان خواننده خطوط قدیم را جمع کردند که بخوانند این چه متنی است، بالاخره متن خوانده شد و به روسی ترجمه شد و بعد هم به

۱. هود: ۴۴.



عربی و بعد هم در مجلات ایران به فارسی، در حدود پنجاه سال پیش، خط نوشته‌ها این بود که نوح به کشتی نوشته بود خدایا به حق پیغمبر اسلام ﷺ، به حق علی ﷺ، به حق فاطمه ﷺ، به حق حسن ﷺ، و به حق حسین ﷺ سفر ما را روی این دریای آب به سلامت بدار. معلوم می‌شود که پروردگار عالم این پنج نفر را از نظر شخصیت و معنویت و عظمت به اولین پیغمبر اولوالعزمش نوح شناسانده البته قبل از نوح به پیغمبران قبل از او هم شناسانده بود، به انبیا بعد هم همینطور، امروز در کتاب‌های خیلی مهم‌مان مثل «نور الثقلین» که بسیار کتاب باارزشی است پنج جلد است، مقدمه این کتاب را هم مرحوم علامه طباطبایی صاحب المیزان نوشته خیلی از این کتاب تعریف کرده، تجلیل کرده، آنجا در روایتی دیدم که زکریای پیغمبر قبل از حضرت عیسی از خدا درخواست می‌کند خدایا آن پنج نفری که پیش تو خیلی مقام دارند اینها را به من بشناسان، پروردگار هم اسم هر پنج تا را می‌گوید البته دنباله روایت مطالب خیلی مهمی بود که برای دهه عاشورا خیلی مناسب است، منظور اینست که همه انبیاء در مشکلات و در سختی‌ها خداوند متعال را به حرمت و شخصیت و عظمت این پنج نفر سوگند می‌دادند، ما هم که این پنج نفر بدون هزینه و بدون خرج و مفت نصیبمان شده، یعنی از زمانی که از مادر متولد شدیم اسم این پنج نفر را شنیدیم تا الان، که در حدی با هر پنج تا آشنا هستیم.

بالاترین، بهترین و مفیدترین توسل به اهل بیت ﷺ

اما اگر سوال بفرمایید بالاترین، بهترین، مفیدترین، توسل به این پنج نفر چیست؟ کدام نوع از توسل نزد پروردگار به شدت با ارزش است؟ در سوره آل عمران آیه سی‌ام به بعد خدا به جامعه اسلامی می‌گوید ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱ این حرف پروردگار است؛ اگر منی خدا را دوست دارید، و در دوستی‌تان هم صادق هستید و دلتان می‌خواهد من هم شما را دوست داشته باشم، از پیامبر من تبعیت کنید تا که این محبت و



دوستی بین من و شما بشود دو طرفه، اگر می‌خواهید به این عشق دو طرفه دست یابید باید از پیغمبر صلی الله علیه و آله من و اهل بیت علیهم السلام او پیروی کنید و بالاترین، بهترین و مفیدترین توسل به اهل بیت علیهم السلام هم در همین تبعیت از ایشان است.

محبت باید دو طرفه باشد

محبت یک طرفه خیلی کاربرد ندارد من خدا را دوست داشته باشم اما خدا من را دوست نداشته باشد، من پیغمبر صلی الله علیه و آله را دوست داشته باشم ولی حضرت صلی الله علیه و آله من را دوست نداشته باشد، خب این محبت یک طرفه به هیچ عنوان کاربردی ندارد، مرحوم باباطاهر همدانی که در قرن چهارم زندگی می‌کرده، همه مردم ایران او را به رباعیاتش می‌شناسند، ولی ما او را به رباعیاتش نمی‌شناسیم، ما باباطاهر را به یک کتابی می‌شناسیم که به قلم خودش است، جملات کوتاهی دارد، در ابواب مختلف که فکر می‌کنم تا الان بیش از ده عالم بزرگ بر این کلمات قصار شرح زده است، یکی از آنهايي که کلمات قصار بابا را شرح کرده عین القضاة همدانی^۱ است که خودش از عالمان و عارفان مشهور و آدم بسیار مایه‌داری بوده، یکی از آنهايي که کلماتش را در قرن سیزدهم شرح کرده ملاسلطانعلی شاه گنابادی^۲ است، شرح‌های دیگر هم دارد نشان می‌دهد که باباطاهر فوق العاده آدم عالم، و آدم بینا و آدم بصیری بوده، ایشان می‌گویند:

چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی در دسر بی

حالا در محبت‌های ظاهری هم کاملا پیداست این مسئله، فرض بکنید یک آقا پسری علاقه پیدا می‌کند به دختر خانمی می‌خواهد ازدواج بکند، نمی‌خواهد کار نامشروعی انجام بدهد حالا به قول خود بچه‌ها گاهی می‌آیند صحبت می‌کنند، می‌گویند ما عشقمان عشق

۱. عین القضاة همدانی (۴۹۲-۵۲۵ق)، مکنی به ابوالفضائل، معروف به قاضی همدانی، فقیه، شاعر، حکیم، عارف و از بزرگان مشایخ صوفیه در قرن پنجم و ششم هجری قمری در همدان بود. وی در سن سی و سه سالگی بر اثر توطئه‌ای، به دار آویخته شد.

۲. حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی معروف به سلطانعلی شاه، از مشاهیر علما و عرفا و مفسرین بزرگ قرآن در ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ قمری در بیدخت گناباد واقع در خراسان قدم به عرصه وجود نهاد.

پاکی است، حالا عشق پاک ولی دختر زیر بار نمی‌رود، و خدا نکند که به پسر بگوید من دوستت ندارم نمی‌خواهمت، خب این دوستی یک طرفه چقدر مزاحم این جوان است، چقدر لطمه به خوابش، به دستگاه گوارشش به اعصابش می‌زند، به درسش، به کارش، به وقتش، به عمرش، درست است.

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی
یعنی یک محبتی باید باشد که طرف مقابل هم آن محبت را داشته باشد، این دو تا محبت
وقتی گره بخورد حالا چه محبت ظاهری باشد چه محبت معنوی باشد واقعا کاری را برای
انسان صورت می‌دهد.

راه ایجاد عشق دو طرفه بین خدا و انسان

همانطور که بیان شد خدا می‌فرماید اگر من را دوست دارید، و دلتان می‌خواهد من هم شما را دوست داشته باشم راهش چیست؟ راه ایجاد محبت دو سر و عشق دو سر چیست؟ خداوند در قرآن مجید می‌گوید اقتدای به پیغمبر ﷺ، راه ایجاد عشق دو طرفه بین من و شماست است، «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»، اگر شما من را دوست دارید ولی اقتدای به پیغمبر ﷺ در زندگیتان ندارید، نه زبانتان نه چشمتان، نه رفتارتان، نه کردارتان، نه اخلاقتان، نه لذت‌خواهی‌تان مانند پیغمبر ﷺ نباشد من دوستان ندارم، این متن آیه است، اقتدای به پیغمبر ﷺ راه محبت طرفینی است، یعنی من که می‌گویم خدایا دوستت دارم دوستی خدا را هم نسبت به خودم باید داشته باشم، حسین جان ﷺ من دوستت دارم، علی جان ﷺ من دوستت دارم، باید دوستی آنها را هم با خودم داشته باشم راهش هم اقتدا کردن است، اقتدا کردن هم کار مشکلی نیست.

زندگی راحت در سایه پیروی از قرآن و و اهل بیت ﷺ

من واقعا اصرار داشتم از اول جوانی‌ام که منبر در دو بخش قرآن و روایت تحویل مردم داده شود. چون صراط مستقیم الهی همین قرآن است و روایات اهل بیت ﷺ، نجات در



قیامت در سایه قرآن است و اهل بیت علیهم السلام، داشتن یک زندگی راحت در همین دنیا در همین دوره و در همین زمان پرفساد فقط راهش قرآن است و اهل بیت علیهم السلام، شما فکر نکنید که تمام مردم ایران گره به زندگی‌شان است، گرفتاری دارند، مشکلات دارند، رنج‌ها دارند، سختی‌ها دارند، خب من تمام ایران منبر رفتم، منبر هم می‌روم، با من هم خیلی راحت تماس می‌گیرند مردم پیر و جوان، شهری و دهاتی، امسال بعد از ماه رمضان سه شب در یک منطقه کوهستانی منبر داشتم خیلی هم گرم بود، واقعا آتش می‌بارید یک منطقه گرماخیز، تعدادی را من آنجا دیدم خیلی راحت بودند، پولدار حسابی هم نبودند، کشاورز بودند.

وقتی احوالشان را می‌پرسیدم می‌گفتند از خدا طلبی نداریم، چرا طلب ندارید؟ می‌گفتند چون زن خوب، بچه خوب، دختر خوب، داماد خوب، عروس خوب و درآمد حلالی نصیبمان کرده، اینجا دیگر چه طلبی داریم از خدا و اینها آدم‌هایی بودند که من از بچه‌هایشان هم سوال می‌کردم می‌گفتند هشتاد سال است، هشتاد و پنج سال است اینها براساس قرآن و دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام زندگی کردند. امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید مومن دو تا زندگی شاد دارد، دو تا بهشت دارد، یک زندگی شاد و بهشتش در این دنیا است، یک زندگی شاد و بهشتش در آن دنیا است، این زندگی شاد و بهشتش اینجا تمام می‌شود، آن زندگی شاد و بهشتش آنجا تمام نمی‌شود، به هیچ عنوان.

مرگ آسان در سایه تبعیت از قرآن و اهل بیت علیهم السلام

یک رفیق داشتم خودم که خیلی بهش علاقه داشتم او هم به من علاقه داشت، علت علاقه من به او این بود که خیلی خوب قرآن و روایات را می‌فهمید البته خیلی زحمت کشیده بود، و علاوه بر اینکه خوب می‌فهمید خوب هم بیان می‌کرد، این علت علاقه من به او بود، خب خیلی چیزها را هم من از او یاد گرفتم، آدم باید قدرشناس اساتیدش باشد، انصاف داشته باشد، این آدم زن داشت و بچه هم داشت، چهار پنج تا پسر داشت دختر نداشت، اینقدر زندگی این آدم آرام بود، اینقدر راحت بود، خودش که تربیت شده قرآن و

روایات بود، همسری هم که انتخاب کرده بود از همان قماش بود، بچه‌ها را هم از اول سعی کرده بود با محبت، قرآنی و اهل بیتی علیهم‌السلام بار بیاورد، واقعا هم بچه‌هایش خیلی بچه‌های خوبی بودند، این در آرامش خیلی آدم فوق‌العاده‌ای بود، یک روز زمستان که هوا سرد و برفی بود، یکی از دوستان دیگرش هوس می‌کند برود دیدنش، می‌رود و درمی‌زند و ایشان خودش می‌آید در را باز می‌کند هشتاد و دو سه سالش شده بود، می‌گوید آمدم دیدنت کاری ندارم می‌گوید بیاید داخل کرسی گرم است، خودش بالای کرسی نشسته بود، این بنده خدا هم روبرویش می‌نشیند، بعد این بنده خدا صحبت مرگ را پیش می‌آورد که آره من از مرگ می‌ترسم، نگرانم، سخت است، غسل دادن و کفن کردن و بعد بردن در آن چاله و بعد در چاله را بستن و خاک روی آدم ریختن و هی با نگرانی صحبت می‌کند، نگرانم، ناراحتم نمی‌دانم آن هم آدم متدینی بود، ایشان هم همه را گوش داد، بعد که حرف آن تمام شد گفت من هیچ کدام از حرفه‌هایت را قبول ندارم، گفت آقا چطور قبول نداری؟ گفت خب قبول ندارم برای اینکه همه چیز را تو چسباندی به کلمه سختی، مرگ سخت است، غسل دادن سخت است، کفن کردن سخت است، در چاله قبر انداختن سخت است، گفت من که هیچ سختی از اینهایی که تو گفتی احساس نمی‌کنم نشانت هم می‌دهم که مردن عین آب خوردن است یا عین خواب رفتن است این شکلی، سرش را گذاشت روی کرسی و از دنیا رفت.

اگر کتابهای اهل دل را خوانده باشید که من زیاد خواندم آنها اسم این مرگ را گذاشتند موت اختیاری، یعنی خدا به بنده محبوبش اختیار مردنش را داده گفته هر وقت دلت می‌خواهد بمیری قصد کن بمیر، هر وقت دلت می‌خواهد، یکی از علمای بزرگ ما که به موت اختیاری مرد مرحوم سردار کابلی^۱ بود، این یک عالم برجسته‌ای بود کاظمین

۱. حیدرقلی سردار کابلی (۱۲۵۴ - ۱۳۳۱ش) فقیه، محدث، رجالی، ادیب و ریاضیدان شیعه بود. و همچنین جامع علوم معقول و منقول دانسته‌اند، سردار کابلی در چنداول کابل متولد شد. پدرش سردار نورمحمدخان، از سرداران عالی‌رتبه ارتش بود، حیدرقلی در ۳۱ سالگی و پس از فوت پدرش لقب وی را به ارث برد و سردار کابلی نام گرفت.



بزرگ شده بود، در نجف درس خوانده بود، بعد آمده بود مقیم کرمانشاه شده بود، آنجا زندگی می‌کرد.

ایشان یک روز می‌آید قم می‌رود دیدن مرحوم آیت الله العظمی حجت کوه کمره‌ای^۱، که قبل از آمدن آیت الله بروجردی به قم با دو نفر دیگر از مراجع تقلید شیعه بودند، به ایشان می‌گوید که آقا می‌آیی دست در دست هم بگذاریم که هر کدامان هر روزی مردیم آن یکی هم بمیرد، که آنجا از همان روز اول با هم باشیم، چون در روایات ما دارد اهل ایمان در عالم برزخ در محضر امیر المومنین علیه السلام دورهم جمع هستند با یک بدن مثالی، یعنی شکل همین بدن را دارند اما بدن وزنی ندارد، الان بدن ما وزن دارد اما آن بدن وزنی ندارد در روایات هم از این بدن اسم برده شده مثال یعنی شبیه همین بدن ولی سنگینی ندارد، در عالم برزخ، آیت الله حجت می‌گوید عیبی ندارد، مرحوم سردار کابلی برمی‌گردد کرمانشاه، دو سه سال بعد ساعت هشت صبح یک نفر می‌آید در اتاقش می‌گوید سردار رادیو دارد اعلام می‌کند آیت الله العظمی حجت از دنیا رفت، رادیو دستی هم می‌آورد پیچش را هم باز می‌کند و ایشان برای اینکه مطمئن بشود خبر را گوش می‌دهد، که گوینده رادیو شصت سال پیش دارد می‌گوید که آیت الله العظمی حجت از دنیا رفتند سردار به اینی که رادیو دستش بود می‌گوید من با ایشان قرار گذاشتم که هر کدام زودتر رفتیم بعدی هم برود ایشان زودتر رفت من هم الان می‌خواهم بروم و رو به قبله دراز کشید و از دنیا رفت، این دیگر همه مردم آن زمان کرمانشاه می‌دانستند من هم می‌دانستم این می‌شود موت اختیاری.

تجربه پنجاه ساله استاد انصاریان در یک جمله

ولی من به شما عرض بکنم تجربه حداقل پنجاه سال عمرم است، حالا بیست سالش را که بچه بودم و مدرسه بودم و بعد طلبه شدم و تا وارد جامعه شدم و با مردم سروکار پیدا کردم

۱. سید محمد حجت کوه‌کمری (۱۳۱۰-۱۳۷۲ق)، فقیه، رجالی و مرجع تقلید شیعی است. پس از درگذشت آیت الله حائری از مراجع ثلاث شد و به اداره حوزه علمیه قم پرداخت. مدرسه حجتیه در شهر قم از آثار به جای مانده از دوران مرجعیت او است که در آن زمان بی‌نظیر بوده است.

می‌توانم تجربه پنجاه ساله را در یک کلمه خدمتتان تقدیم بکنم، که به سلامت زندگی کردن، راحت زندگی کردن بدون مشکلاتی که برای اهل گناه پیش می‌آید، این را دقت داشته باشید، زندگی کردن بدون دغدغه، بدون اضطراب، یک زندگی بهشت‌وار داشتن، فقط و فقط در گرو «اقتدای به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است».

همینی که در سوره آل عمران و در سوره شوری هست آل عمران پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌گوید سوره شوری اهل بیت علیهم‌السلام را می‌گوید، قرآن یک مطلب را یک جا نمی‌گوید، مردم را دنبال مطلب می‌آورد، که خودشان در قرآن وارد شوند با قرآن سروکار داشته باشند، راحت دنیا، سلامت دنیا، خوب مردن در این دنیا، راحت مردن در این دنیا، در رخت مرگ خندان رفتن، این سفارش امیر المومنین علیه‌السلام به حضرت مجتبی علیه‌السلام است، خیلی سفارش جالبی است، می‌فرماید حسن جان یک جوروی زندگی کن که روز مردنت خودت بخندی و بروی، آنهایی که می‌مانند برایت گریه کنند به گونه‌ای زندگی نکن که روز مردنت از دست خودت گریان باشی و همه از مردنت خوشحال بشوند. این خیلی زندگی بدی است خیلی بد است که من گریان بمیرم از دست خودم، و دیگران بخندند که از دست من راحت شدند. ولی من روز مرگ خندان بمیرم دیگران از غصه از دست دادن من گریه کنند.

خوشبختی از منظر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

این از معجزه انبیاء و ائمه علیهم‌السلام است، که عالی‌ترین مسائل الهی و انسانی را گاهی در یک خط بیان می‌کنند، در یک جمله بیان می‌کنند، در نیم خط گاهی اساس سعادت دنیا و آخرت را به ما ارائه می‌دهند، این را مرحوم فیض کاشانی^۱ نقل می‌کند، فیض از علمای بزرگ شیعه است، زندگی‌اش هم در کاشان بوده بالای چهارصد سال پیش، محل زندگی‌اش هم من رفتم دیدم، قبرش هم نزدیک همان منطقه زندگی‌اش است. چهارصد و پنجاه شصت

۱. ملا محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد.



سال پیش فکر کنید کاشان خانه‌هایش چطوری بوده، کوچه‌هایش چطوری بوده، خیابان به این معنا که نداشته، برق که نداشته، لوله‌کشی آب که نبوده کولر که نبوده، کولرگازی که نبوده ماشین که نبوده، از این خانه‌های گنبدی خشتی بوده که الان هم هست، ایشان با زن و بچه‌اش که خانمش هم به اصطلاح مادرخانمش تهرانی بوده مرحوم فیض، دختر صدر المتالهین شیرازی فیلسوف معروف است که زن او تهرانی بوده، یعنی مادرخانمش تهرانی بوده و این مادرزن چه دختری تربیت کرده، که سیصد سال از نسل این دختر پی در پی بدون قطع شدن عالم به وجود آمده سیصد سال. این مرد در آن خانه‌های کاه‌گلی، خشتی، من حالا به چاپ امروزی آن بگویم به نوشته زمان خودش خب عدد کمتر است، قدیم کتابها را بزرگ و پُر ورق می‌نوشتند اما الان همان‌ها اگر به چاپ زمان ما برگردانده شود که دارند برمی‌گردانند، در آن شهر، در آن خانه‌های گلی، پانصد جلد کتاب علمی به تنهایی نوشته یعنی بدون کمک، الان که کتاب نوشتن کار فوق العاده‌ای نیست، الان یک لپ تاپ می‌گذارند جلویشان یک سی دی هم می‌دهند به لپ تاپ، ده هزار تا کتاب در آن است دکمه را می‌زنند هر چی می‌خواهد می‌آید، به هفت هشت تا می‌گویند یادداشت کن بده ما تنظیم بکنیم می‌شود یک کتاب، اما به تنهایی آدم بنشیند در شش ماه هفت ماه گرمای پنجاه درجه کتاب بنویسد کتابها هم همه ماندگار باشد و کتاب‌ها کاربردی باشد، یعنی ما خانه هیچ عالم شیعه در ایران، عراق، پاکستان، آفریقا نداریم که کتابها ی فیض نباشد، تفسیرش، «محجة البیضاء» او، کتاب با عظمت «وافی»، کتاب «علم الیقین» او، خیلی کتاب‌های فوق العاده‌ای دارد فیض کاشانی نقل می‌کند یک مردی از راه رسید وارد مسجد شد، صاف آمد پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، زانو زد، فقط یک سوال کرد خیلی سوال جالبی کرده، من که وقتی روایت را دیدم در دلم آفرین گفتم به این پابره‌نه چادر نشین صحرائی، که چقدر عقلش خوب می‌رسیده که چی پرسد.

این پابره‌نه چادر نشین زانو زد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت آقا به نظر شما خوشبختی چیست؟ واقعا حالا خوشبختی چیست؟ مثلا آدم یک چهل میلیارد دلار پول داشته باشد خوشبخت است؟ اگر این خوشبختی است که باید قارون هم خوشبخت بود و به عذاب خصم دچار نمی‌شد، پولش هم نتوانست نجاتش بدهد، صندلی خوشبختی است؟ اگر خوشبختی بود

چرا فرعون صندلی نشین با یک لیوان آب دریای نیل خدا خفه اش کرد، چرا قدرتش کاری نتوانست بکند؟ آیا قدرت و ثروت خوشبختی است؟
یا رسول الله ﷺ خوشبختی چیست؟ ببینید چه جواب کوتاه و کاملی پیغمبر ﷺ داد، فرمود: «إِنَّ السَّعَادَةَ كُلَّ السَّعَادَةِ طُولُ الْعَمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»^۱ خوشبختی در اینست که خداوند عمر طولانی به تو عطا کند و تو این عمر را در عبادت خدا صرف کنی، بمانی و خدا را بنده باشی، به نظر انبیاء به نظر ائمه طاهرین علیهم السلام، دنیا جای خیلی خوبی است، امیرالمومنین علیه السلام می گوید: «مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ»^۲ کل دنیا خانه خداست.

سعی کنیم پرسشگر خوبی باشیم

گاهی در یک سوال خوب، مثل این سوال عرب بادیه نشین یک دنیا معارف خوابیده اما سوال بد هم داریم که قرآن می گوید گاهی پرسش ها آزاردهنده است، پیغمبران خدا را گاهی با سوالاتشان آزار می دادند، مثلا امیرالمومنین علیه السلام در کوفه منبر بودند مردم هم پای منبر نشسته بودند یک آدم احمق بلند شد گفت تو که علمت زیاد است تعداد موی سر و ریش من چند تاست؟ خب این سوال است؟ حالا امیرالمومنین علیه السلام هم بگوید به چه دردت می خورد که حالا در کله و صورت تو مثلا بیست هزار تا مو هست، امام علیه السلام فرمود من عدد موهای سرت و صورتت را می دانم اما الان بگویم چطوری می خواهی بشینی بشماری که بعد به من بگویی باریک الله راست گفتمی، ولی یک علامت بهت می دهم که من جواب سوالت را می دانم، تو یک بچه که این بچه ات بیست سال بعد قاتل حسین علیه السلام من خواهد شد، چرا می پرسی مگر مرض داری؟ سوال بیجا برای چیست؟

دل در گرو معشوق فناپذیر بده

یک مطلبی را برایتان بگویم فکر کنم تا حالا نشنیده باشید خیلی قشنگ است، خیلی زیبا است، به نظر من مطلب پر قیمتی است، مجنون عرب بود، مجنون عامری از قبیله بنی عامر

۱. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ص: ۲۸۰.

۲. نهج البلاغه (للصحنی صالح)، ص: ۴۹۳.



بود، خب در اشعار عربی و فارسی شدیداً مشهور است به عشق لیلی و لیلی هم عاشق او، شنید لیلی مرده، سریع آمد، آمد و دید دفنش کردند، مادر لیلی به مجنون گفت خوب شد آمدی، لیلی یک وصیت‌نامه نوشته برای تو، خطاب به شخص تو، مجنون وصیت‌نامه را گرفت و باز کرد نوشته بود من که مُردم و رفتم، دیگر هم زنده نمی‌شوم که من را ببینی، از چشم تو به کل غایب شدم اما سفارشم و وصیتم به تو این است دل در گرو معشوقی بگذار که از بین نرود، نابود نشود، از دستت نرود، داغدارش نشوی، عزادارش نشوی، دیوانه‌تر نشوی، بیابان‌گرد نشوی، از شدت ناراحتی خودکشی نکنی، اگر می‌خواهی دل بدهی دل در گرو یک محبوبی، یک معشوقی بگذار که ماندگار باشد و تغییر نکند، حالا اگر من زنده بودم با تو بودم هشتاد سالم می‌شد دندان که نداشتم، استخوان‌های پشتم که خمیده بود، هر روز هی پشت باید ناله می‌کردم آی کلیه‌ام، آی معده‌ام، آی سرم، آی دهانم، آی دستم، آی کمرم، آی مفصلم، چشمم درست نمی‌دید و موهایم سفید شده بود و خیلی‌هايش هم ریخته بود و خودم هم که خیلی بی‌ریخت شده بودم ولی بیا از این به بعد دل به کسی بده که تغییر هم نکند، کیست آن؟ غیر از پروردگار عالم کسی نیست که تغییر نکند، غیر از شئون پروردگار که انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن هستند کسی دیگر نیست که تغییر نکند همه از دست رفتنی هستند، غیر از اینها، اگر آدم دل به اینها بدهد اینها از دستش نمی‌روند.

تضمین بهشت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل انجام شش وظیفه

حالا چون امروز شنبه هست من یک روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله تبرکاً برایتان بخوانم، چون شبهای شنبه و روز شنبه متعلق به وجود مقدس رسول خداست صلی الله علیه و آله، یک روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله یک منبر پنج دقیقه رفتند، شاید هم کمتر حالا به نظر من که گوینده هستم از پنج دقیقه هم کمتر بوده، ولی اساس خوشبختی، سلامت، راحت زیستن، راحت مردن، راحت قیامت را در همین منبر پنج دقیقه‌ای بیان کردند. پیغمبر می‌فرماید، ای امت من شش تا مسئله را از من بپذیرید من بهشت را برای شما ضمانت کنم، دیگر ضامن بالاتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواهید؟ چه ضامنی مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله است؟ که وعده‌اش درست است، حرفش درست است، عملی است.

وظیفه اول

«إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا»^۱، در حرف زدنتان دروغ نگویید، به هیچ کس دروغ نگویید به بچه‌تان، به زنتان، به پدر و مادرتان، به کاسب محللتان، به آنی که از شما خرید می‌کند، اگر بالاتر به شهرتان، بالاتر و بالاتر به جامعه و به ملت‌تان دروغ نگویید، این یک.

وظیفه دوم

«وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا»، با هر کسی قرارداد بستید امضا کردید پیمان برقرار کردید همه مثبت‌ها، پیغمبر ﷺ کاری به پیمان‌های حرام ندارد آنها که خود به خود بی‌پیمان است، پیمان‌ها تعهدات درست و اذا وعدتم فلا تخلفوا، زیر حرفتان نزنید، زیر امضایتان نزنید.

وظیفه سوم

«وَ إِذَا انْتَمَيْتُمْ فَلَا تَخُونُوا»، اگر امین خانواده و اقوام و اداره و مردم شدید خیانت نکنید، در امین بودن‌تان بمانید.

وظیفه چهارم

«وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ»، چشمتان را به نامحرم گره نزنید آخر به زنا کشیده می‌شود، آخر به ارتباط نامشروع کشیده می‌شوید

وظیفه پنجم

«وَ احْفَظُوا فُرُوجَكُمْ»، پاکدامن در شهوت باشید، همه شما غریزه جنسی دارید پیغمبر ﷺ منکر این نیست ولی می‌گوید این غریزه را در حرام نبرید هزینه کنید.

وظیفه ششم

«وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ» چقدر زیباست، با دست و زبان هیچ کسی را اذیت نکنید، نرنجانید، من شما را می‌برم بهشت، این را پیغمبر ﷺ می‌فرماید.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۶، ص: ۳۷۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَقَبَّلُوا إِلَيَّ بِسِتِّ خِصَالٍ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا انْتَمَيْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ احْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ».



خب متن روایت دهه اربعین خیلی سریع گفته بشود، کشتی که روی زمین نشست پیاده شدند بعد از یک مدت کمی حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید 'شیطان آمد پیش نوح، گفت که ای نوح تو بر گردن من حق داری، من می‌خواهم در حق تو حق‌شناسی بکنم، قدرشناسی بکنم، نوح گفت خدا نکند من به تو حق داشته باشم، من چه حقی به تو دارم؟ گفت نفرین کردی کل جهان نابود شدند ما الان در استراحت هستیم هیچ کس نیست برویم، گمراهش کنیم، جهنمی بکنیم اصلاً بیکار بیکار شدیم و برای این حقی که به من پیدا کردی من می‌خواهم از این حق قدرشناسی بکنم سه تا چیز می‌خواهم بهت بگویم، گفت بگو.

البته در یک روایتی دارد امیرالمومنین علیه السلام فرمود تو می‌خواهی سه تا چیز به من بگویی؟ نمی‌خواهم بگویی برو، گوش نمی‌دهم، ولی امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید جبرئیل نازل شد گفت آقا خدا می‌گوید رد نکن حرف خوب می‌خواهد بزند یعنی حرف خوب هیچ کس را رد نکنید، زشت است، گفت بیا، بگو، امام باقر علیه السلام فرمود به نوح گفت سه جا کاملاً مواظب خودت باش چون من در آن سه جا قدرت تسلط بر انسان بالا می‌رود و به او خیلی نزدیکم.

الف) اول اینکه در هنگام قضاوت کردن می‌خواهی بین یک زن و شوهر، دو تا برادر، دو تا رفیق، پدر و مادر قضاوت می‌خواهی بکنی آنجا خیلی مواظب باش که یکی از لغزش‌گاه‌های خطرناک من است که من انسان را هل می‌دهم به سوی جهنم، تحریکت می‌کنم که قضاوت نابجا بکنی و به ناحق قضاوت بکنی؛

ب) دوم اینکه با هیچ زنی در خلوت قرار نگیر که آنجا بزنگاه بسیار خطرناکی است؛

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۱، ص: ۳۱۸: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا دَعَا نُوحٌ علیه السلام رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى قَوْمِهِ أَنَّهُ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ فَقَالَ يَا نُوحُ إِنَّ لَكَ عِنْدِي يَدًا أُرِيدُ أَنْ أَكْفِيكَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ نُوحٌ علیه السلام إِنَّهُ لِيَعْصُ إِلَيَّ أَنْ يَكُونَ لَكَ عِنْدِي يَدٌ فَمَا هِيَ قَالَ بَلَى دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَوْمِكَ فَأَعْرَفْتَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ أُغْوِيهِ فَأَنَا مُسْتَرِيحٌ حَتَّى يُنْسَقَ قَرْنٌ آخَرَ وَ أُغْوِيَهُمْ فَقَالَ لَهُ نُوحٌ علیه السلام مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تُكَافِيَنِي بِهِ قَالَ ادْكُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَفْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي إِحْدَاهُنَّ ادْكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ وَ ادْكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَ ادْكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ».

ج) سوم اینکه عصبانی نشو، که در عصبانیت من آدم عصبانی راه، به همه چیز وادارش می‌کنم، چاقو بکشد، خنجر بکشد، تیغ بکشد، بُکُشد و بسوزاند پس عصبانی نشو، خواستی عصبانی بشوی یادت باشد که عصبانیت مرکب بردن تو به دوزخ است؛
امام صادق علیه السلام روایت را تکمیل کردند فرمودند سه جمله دیگر هم به او گفت:
د) نوح طمعکار نشو، حریص نشو، پدرت آدم حرص زد که از بهشت بیرونش کردند؛
ه) حسود هم نباش، چون حسد باعث شد قاییل هاییل را بکشد؛
و) تکبر هم نکن در مقابل خدا و عبادت خدا، من تکبر کردم بیرونم کردند ملعون شدم
ما از این شش تا در آن دهه فقط عصبانیت را بحث کردیم، البته تمام نشد من به خواست خدا اگر زنده بمانم فردا شب به بعد، موارد عصبانیت را از قرآن و روایات بسیار مهم، برایتان بیان می‌کنم.

کیفیت عزاداری امام زمان علیه السلام برای اباعبدالله الحسین علیه السلام

خب شب شنبه است ما جمعه را گذرانیدیم که متعلق به امام زمان علیه السلام بود نمی‌دانم حادثه کربلا چه حادثه سختی بود، که بالای هزار و دویست سال است امام زمان علیه السلام هم شب و هم روز بر این حادثه گریه می‌کند، قسم هم خورده «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً» حسین جان علیه السلام به خدا قسم هم صبح برایت گریه می‌کنم هم شب برایت گریه می‌کنم، حسین جان علیه السلام اگر گریه‌ام تمام شود دیگر چشمم اشک نداشته باشد، من به جای اشک خون برایت گریه می‌کنم، یعنی آرام نمی‌گیرم، آرام نمی‌گیرم، من از یکی از مراجع بزرگ شنیدم که الان هم زنده است، در قم است، بالای هزار نفر می‌آیند درسش ایشان می‌فرمودند خود امام دوازدهم علیه السلام روز ظهورش را به او خبر ندادند نمی‌دانند چه زمانی است، ولی یک علامت خدا به او داده و آن علامت این است پیراهنی که از ابی عبدالله علیه السلام غارت کردند دست ایشان است، این را زده بالا سرش، بهش گفتند بین این پیراهن راه، هر وقت دیدی خون تازه از این پیراهن بیرون آمد آن روز، روز ظهور است.



جلسہ دوم

آیات مربوطہ ختم و

غضب مومنان

آیات سوره مبارکه شوری، سوره مبارکه آل عمران، اوصاف مردم پاک، باتقوا، و اهل ایمان را بیان می‌کند، که یک موردش هم موضع مردم مومن در هنگام خشمگین شدنشان است، جالب این است که آیات هم در سوره شوری هم در سوره آل عمران نمی‌گوید مومن عصبانی نمی‌شود، نمی‌گوید مومن از کوره در نمی‌رود، نمی‌فرماید مومن خشمگین نمی‌شود، می‌شود ولی در هنگام خشم چه کار می‌کند آن را بیان می‌کند، کاری می‌کند که خدا راضی است، کاری می‌کند که خدا دوست دارد، کاری می‌کند که همین کارش او را هم مورد مغفرت خدا قرار می‌دهد و هم مورد رحمت خدا قرار می‌دهد.

پس عصبانیت و خشم یک حالت است برای انسان پیش می‌آید، خدا هم نفرموده پیش نمی‌آید اما با راهنمایی‌هایی که خودش، پیغمبر ﷺ، ائمه طاهرين  کردند مردم مومن هنگام پیش آمدن خشم و عصبانیت و از کوره در رفتن کار جالبی دارند و این هم مربوط به ظرفیت و حوصله و تربیت و ادب و بردباری‌شان است، که حالا کسی کار بدی کرده و اینها را از کوره در برده، اینها در مقابل کار بد او و در کنار عصبانیت‌شان چه کار می‌کنند خیلی کارشان جالب است که البته اگر آن ادب و ظرفیت و حال نباشد این دو تا کار هم صورت نمی‌گیرد.

با عمل به آیات و روایات جزء بهترین‌ها می‌شوید

ما در این خودسازی‌ها یعنی با شنیدن این مسائل الهی و مسائلی که پیغمبر ﷺ و ائمه  برایمان بیان کردند تبدیل می‌شویم به یک منبع خیر، و همه مردم همه خانواده‌مان، همه



اقوامان، همه دوستانمان از شر ما و ضرر ما و زیان ما در امان می‌مانند در این حال انسان می‌شود بهترین بنده خدا، یا بنده خوب خدا این نظر وجود مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است، که حالا روایتش را من یادداشت کردم پنج قسمت است خداوند لطف کند بعد از آن آیات قرآن برایتان می‌خوانم که اینها با این ادبشان، با این تربیتشان، با این حوصله‌شان، با این وقارشان، با این دو تا کاری که هنگام عصبانیت می‌کنند از بندگان خوب خدا هستند یا در بعضی از روایات از بهترین بندگان هستند، اگر بندگان مثلا در ارزش‌گذاری پنج صف باشند یا ده صف اینها صف جلو هستند، اینها صف مقدم هستند، اینها نمره بالاتری در پیشگاه مقدس پروردگار مهربان عالم دارند و یک چیز عجیبی هم از امیر المومنین علیه السلام برایتان بگویم که حضرت علیه السلام می‌فرماید هر چقدر بدی‌های اخلاق زیاد باشد به تناسب زیاد بودن آن بدی‌ها مشکلات زیادتر است، و هر چقدر یک مرد و زن بدی‌های اخلاقی کمتری داشته باشند فیوضات بیشتری از جانب پروردگار عالم نصیبشان می‌شود.

کلید حل تمامی مشکلات در قرآن و روایات

شما کلید حل هر مشکل و گرفتاری را بخواهید در قرآن و روایات ما هست، هیچ نیازی به این کتابهای روانشناسی و روانکاوی خارجی‌ها نداریم برای حل مشکلمان هم هیچ نیازی به قاضی و دادگاه و دادگستری و دادیار و پرونده نداریم امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید دواي همه دردها در خودت است، «دَوَائِكَ فِیكَ»^۱، درمان همه دردها پیش خودت است، درست هم هست.

خیلی وقتها گرفتاران به پیغمبر صلی الله علیه و آله یا به ائمه طاهرين علیهم السلام مراجعه کردند راهنمایی‌شان کردند که این خصلت بدی که داری کنار بگذار مشکل حل می‌شود، یا این کار خوب را انجام بده مشکل حل می‌شود، اگر در شرح حال علمای بزرگ شیعه بخوانید که مثلا یک گرفتاری آمده پیش یک عالمی که حالا باورکردنی نیست اما آدم می‌بیند شده باور می‌کند

۱. طب الرضا علیه السلام، ترجمه امیر صادقی، ص ۳۱۴.



گفته من چنین مشکلی را دارم، او هم گفته برو این کار را بکن مشکل حل می‌شود، این معجزه آن عالم نیست، ویژگی آن عالم نیست، کرامت آن عالم نیست، آن عالم همان راهنمایی قرآن یا ائمه طاهرین علیهم‌السلام را داشته، مثلاً یک وقتی در محل ما من کلاس ابتدایی بودم یک مرد بزرگ وارد فهمیده قرآن‌شناس و روایت‌شناسی زندگی می‌کرد به او مراجعه زیاد می‌شد، مردم با بودن اینها نیازی هم به دادگستری و دادگاه نداشتند، آمد پیش این مرد گفت کار اقتصادی‌ام گره خورده، چه کار کنم؟ گفت برو با خانمت خوش رفتاری کن، گرهات باز می‌شود، بعد به او گفت همین است؟ تو با خانمت بدرفتاری؟ گفت بله، گفت پس می‌خواهی خدا جریمه‌ات نکند که داری به بنده‌اش ظلم می‌کنی؟ برو روشست را عوض کن، رفتارت را عوض کن، و آن هم رفت رفتارش را عوض کرد و مشکلتش حل شد.

بیماری تکبر

البته خیلی‌ها زیربار نمی‌روند علتش این است که اسیر بیماری تکبر هستند، می‌گویند من بروم حالا به خانمم فروتنی بکنم و تواضع بکنم و علنی با زبانم قربان صدقه‌اش بروم و محبت بکنم و او وظیفه‌اش است این کارها را در حق من بکند، اینجور اخلاقی بوی کبر می‌دهد، پروردگار عالم هم کبر را دوست ندارد، هر کسی هم که متکبر است امیرالمومنین علیه‌السلام می‌گوید به تناسب کبرش دری از رحمت خدا به رویش بسته است، یا بخیل است به تناسب بخلش دری به رویش بسته است.

عدم پرداخت خمس موجب گرفتاری است

کلیدها همه در قرآن و روایات است، من خودم هم خیلی از این کلیدها برای مردم استفاده می‌کنم گاهی که مراجعه می‌کنند می‌گویند مشکلی داریم، سختی داریم، به آنها می‌گویم البته سوال می‌کنم می‌گویم زن و بچه داری؟ پدر و مادر داری؟ کاسب هستی؟ چندوقت پیش یک کاسبی به من تلفن کرد از یک شهردیگر گفت آقا اصلاکار من ایست کرده، مغازه‌ام جای خوبی است، جنس هم پر است ولی ایستاده کار، اصلا جریان ندارد، گفتم دو

تا کار بهت می‌گویم اگر انجام بدهی کارت به جریان می‌افتد، کارش هم بعد از یکی دو روز به جریان افتاد اول گفتم این مالی که داری، مغازه‌ای که داری جنس‌هایی که داری ملک حقیقی‌ات است؟ گفت یعنی چی؟ متوجه نشد من چه می‌گویم، به او گفتم که قرآن می‌گوید ﴿وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، مالک حقیقی کل آسمان‌ها و زمین، و هر چی که در عالم است پروردگار است، این مغازه و این پول و این کارخانه و این سرمایه پیش ما ملکیتش اعتباری است، یعنی ما طبق آیات قرآن مالک واقعی نیستیم، ملک، ملک خداست، به او گفتم تا حالا یک آیه قرآن در سوره انفال است راجع به این مال که الان دستت است علم کردی؟ گفت کدام آیه؟ گفتم آیه‌ای که می‌گوید از اول فروردین نود و چهار تا اول فروردین نود و پنج یک سال کامل شمسی، هر چی از مغازه و سرمایه درآوردی خوردی پوشیدی، به زن و بچه‌ات دادی، مسافرت رفتی، همه هیچی برای تو، حالا که سال تمام شده از کسب یک سالهات یک میلیون از مخارج زندگی سال گذشته اضافه آوردی دویست هزار تومانش را خدا گفته به خود من برگردان، نه خانه‌ات را می‌خواهم، نه جنس‌هایت را می‌خواهم، نه کارخانه‌ات را می‌خواهم، نه پول‌هایی که در طول سال خرج کردی را پایت حساب می‌کنم، این مانده را که یک میلیون تومان است، هشتصد هزار تومانش هم برای خودت، دویست تومانش را بابت دین من بده به دین من، تو این کار را کردی؟ گفت نه، گفتم چرا گیر نکنی؟ چرا حرکت کاری‌ات ایست نکنند؟ شما ممکن است بگویید آقا خیلی‌ها خمس نمی‌دهند، حرکت کاریشان هم خوب جریان دارد، روایات می‌گوید خدا بالاخره حق خودش را به یک شکلی تقاص می‌کند، یا این کارخانه‌دار و مغازه‌دار به مشکل لاینحل می‌خورد ما که دنبال مردم نیستیم تا آخر عمرشان بعد بیاییم بگوییم که نه هیچ گیری نیفتاد اینجور نیست، تمام حرفهای خدا راست است، حرفهای پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ هم راست است و درست است به او گفتم نیت کن، حق خود خدا را که کل مالت است، ولی خدا نمی‌خواهد آن مقداری که حق برای دینش قرار



داده نیت کن بدهی یک، دو همین الان که داری تلفنی با من صحبت می‌کنی نیت کن که در فروش جنس با تمام مردم انصاف را رعایت بکنی، بین خریداران امتیاز قرار ندهی، این رفیق جون جونی من است ده تومان ارزانتر بدهم این غریبه است بگذار جیبش را خالی کنم، نداشته باش این حالت را، گفت چشم هر دو را الان نیت کردم، دیگر هم لازم نیست به من خبر بدهد که آقا کارم درست شد، لازم هم نیست برود بگوید آقا من مشکلم را با یک روحانی شیعه در میان گذاشتم این آدم مثل اینکه غیب بلد بود خیلی باید به او ارادت پیدا کرد، نه این غیب نیست، هیچ ارادتی هم لازم نیست می‌خواهی من را دوست داشته باش، می‌خواهی نداشته باش آزاد هستی، من دو تا راهنمایی از قرآن کریم و روایات کردم، اینها کلید حل مشکل است، فقط کافی است به راستی و درستی آیات قرآن و کلام معصومین علیهم‌السلام ایمان بیاوریم و بر طبق آن عمل کنیم تا در زندگی به آسانی مشکلات خود را برطرف کنیم.

علم جامع ائمه علیهم‌السلام و راستی و درستی علم ایشان

ائمه علیهم‌السلام یک علمی دارند که دیگران ندارند، این روایت در جلد دوم مهمترین کتاب ما بعد از قرآن و نهج البلاغه اصول کافی است جلد دوم، جلد اول و دوم کافی اسمش اصول است، نزدیک چهار هزار روایت دارد، تمام این چهار هزار تا هم یا کلید اعتقادی است، یا کلید فکری است، یا کلید اخلاقی است، یا کلید خانوادگی است، یا کلید معاشرتی است، یا کلید روحی، من یک سال کامل این دو جلد را ترجمه کردم، البته چهار پنج ماه دیگر درمی‌آید خیلی هم رویش زحمت کشیدم به زحمت هم افتادم، چون فهم سخنان ائمه علیهم‌السلام خیلی در آن باید احتیاط به کار برده شود که خدایی نکرده یک کلمه در معنا پس و پیش نشود. در این جلد دوم است که یک نفر آمد به امیرالمومنین علیه‌السلام گفت «إِنِّي أُحِبُّكَ»،

۱. کافی (ط - دار الحديث)، ج ۲، ص: ۴۲۹: «أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام - وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ - فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنَا وَاللَّهِ أُحِبُّكَ وَ أَتَوَّلَاكَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: كَذَبْتَ، قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ، إِنِّي أُحِبُّكَ وَ أَتَوَّلَاكَ، فَكَرَّرَ ثَلَاثًا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: كَذَبْتَ، مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ؛ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

علی علیه السلام من عاشق توام، دلداده به تو هستم، امام علیه السلام هم یک لحظه فکر کردند سر مبارکشان را انداختند پایین نه با داد و بیداد نه با دعوا و عصبانیت، آرام به او فرمودند «کذبت»، دروغ گفتی، تو عاشق من نیستی، این به امیرالمومنین علیه السلام ایراد گرفت، گفت عشق و محبت یک امر قلبی است، یعنی ناپیداست از کجا می‌دانی من عاشق تو نیستم؟ حضرت علیه السلام علمش را آورد به میدان فرمود من همین الان از زمان آدم تا روز برپا شدن قیامت ارواح عاشقان و محبانم را نگاه کردم تو در آنها نبود، معلوم است که داری دروغ می‌گویی، خدا دروغ نمی‌گوید، پیغمبر صلی الله علیه و آله و انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام دروغ نمی‌گویند راست می‌گویند، ما راستگویی اینها را اگر باور بکنیم بعد از باور کردن کلیدهایی که به ما دادند به کار بگیریم مشکل حل می‌شود.

فانی بودن دنیا از دیدگاه دین و علم روز

مسائل اخلاقی خیلی قدرت کارگشائی دارد، حالا برویم سراغ آیات سوره شوری که به نظرم در این آیات برای مردم مومن حدود هشت خصلت اعتقادی و قلبی و اخلاقی و عملی و مالی بیان کرده، خیلی جالب است، حدود دو سه تا آیه بیشتر نیست ولی در این دو سه تا آیه هم مسائل اعتقادی مطرح است، هم مسائل باطنی و اخلاقی مطرح است، هم مسائل عملی و هم مسائل مالی، بی علت نیست که مردم مومن در دنیا یک زندگی پاکیزه و پاک و آرامی دارند و راحت زندگی می‌کنند و خیلی هم از شکل زندگی‌شان راضی هستند.

آیه اول، من برای اینکه مجلس نورانی بشود آیه را قرائت می‌کنم چون قرآن نور است، خواندنش هم نور است، شنیدنش هم نور است، دانستنش هم نور است، عمل کردن به آیاتش هم نور است، خیلی آیه جالبی است خیلی خیال آدم را راحت می‌کند، آرامش می‌دهد به انسان، ﴿فَمَا أُوتِيَهُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ

→ الأرواح قبل الأبدان بالفي عام، ثم عرض علينا المحب لنا، فوالله، ما رأيت روحك فيمن غرض، فأين كنت، فسكت الرجل عند ذلك، و لم يراجعه».



يَتَوَكَّلُونَ^۱ این آیه اول، که از جمله اول آیه «فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» استفاده می‌شود که خدا دو نوع نعمت در این عالم دارد یک نعمت، نعمت مادی است، و یک نعمت هم نعمت معنوی است.

نعمت مادی خدا که می‌فرماید «فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» همین خانه و زمین و ویلا و باغ و تجارت و مغازه و درآمد و ثروت و پول جمع شده است، «فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، نعمت مادی من کالایی، ابزاری، وسائلی از این حیات دنیاست زندگی دنیاست، حالا برویم سراغ دنیا، ببینیم اصل دنیا ماندنی است؟ خود دنیا ابدی و ماندنی است؟ من حالا نمی‌دانم از روایات برایتان بگویم از دانشمندان بزرگ غرب برایتان بگویم، همین چند وقت پیش داشتم در قم نظر دانشمندان بزرگ دنیا را راجع به خورشید، ستارگان، دریاها، کوه‌ها، کهکشان‌ها، و سحابی‌ها مطالعه می‌کردم شاید سه چهار روز هم این مطالعه طول کشید که ببینم نظر اینها درباره این دنیا چیست چه عاقبتی این دنیا دارد، نه دانشمند یک کشور، دانشمندان چند کشور از اروپا گرفته تا امریکا، از مهمترین اساتید دانشگاه که خیلی هم برایم جالب بود علت جالب بودنش هم این بود که یک کسی یک روز آمد پیش زین العابدین علیه السلام به حضرت علیه السلام عرض کرد این آیه را برای من معنا کن حضرت علیه السلام فرمود صبر کن قرآن فقط برای امروز نیست، آیندگان می‌آیند معنا می‌کنند، که اگر آن روز حضرت علیه السلام این لطائف و دقائق را بیان می‌کردند طرف نمی‌فهمید، و برایش معلوم نمی‌شد.

پانزده قرن است با پیشرفت‌ها بعضی از آیات مربوط به عالم طبیعت روشن شده، دیدم این دانشمندان از دل اروپا گرفته تا قلب امریکا با دلائل علمی ثابت کردند، خورشید خاموش می‌شود، ماه متلاشی می‌شود، ستارگان نابود می‌شوند، آسمان‌ها و کهکشان‌ها عوض می‌شود، به هم می‌ریزند، جالب این است که این مطلب در قرآن است و اینها به آن رسیدند که قرآن می‌فرماید تمام دریاها آخر کار شعله‌ور می‌شوند، همه می‌شوند آتش، و آنها نوشتند این دریاهاى زمین یک روزگاری کلش تبدیل به آتش می‌شود، این اوضاع



ماندگار نیست، خود دنیا هم قرآن مجید می‌گوید ناپایدار، بی‌بقاء، غیر همیشگی علمای بزرگ علوم طبیعی هم به این نتیجه با دلائل علمی و ابزار علمی رسیدند، خود دنیا ماندنی نیست، آن وقت این مقدار اندکی که خدا می‌گوید به شما دادم این ماندنی است؟ این خانه ماندنی است؟ این مغازه ماندنی است؟ این سرمایه و این پول، این باغ و ملک، این کارخانه ماندنی است؟ ماندنی نیست اگر شما بخواهید حقیقت دنیا را بفهمید دنیا یک جرقه است که برای هر کسی در حد معینی این جرقه می‌زند خاموش می‌شود،

حال عالم سر بسر پرسیدم از فرزانه‌ای

گفت یا خاکی است یا بادی است یا افسانه‌ای

گفتمش: احوال عمر ما چه باشد عمر چیست؟

گفت: یا برقیست یا شمع‌یست یا پروانه‌ای

دنیا در حال تغییر و در نهایت نابود شدنی است

فردوسی می‌گوید «گهی پشت به زین و گهی زین به پشت»، آدم شب میلیارد است صبح بیدار می‌شود گداست، شب سلطان است صبح بیدار می‌شود با زنجیر و دستبند گوشه زندان شب دارای یک منصب بزرگ کشوری است، صبح یک نامه می‌آورند در خانه‌اش می‌گویند از این لحظه هیچ کاره هستی بفرما دنبال کارت، شب همه در خانه خوابیدند چه خانه‌هایی چه ساختمان‌هایی، هشت طبقه، نه طبقه، ده طبقه هنوز در این زلزله اخیر جنوب آسیا اینهایی که زیر ساختمان فروریخته هشت طبقه رفتند یک عده‌ای را پیدا نکردند، یعنی شب آدم بهترین خانه را دارد، بهترین آپارتمان را دارد، در بهترین برج زندگی می‌کند، صبح نمرده فقط منتظر است بیایند از زیر بار این همه خاک نجاتش بدهند وقتی هم درمی‌آورند هیچی نمانده، زندگی دنیا برق جهنده است یا یک پر کاه در مقابل طوفان است، واقعا یک پر کاه در مقابل طوفان است.

نباید به دنیای فانی اطمینان کرد

امیراسماعیل سامانی که در بخارا و سمرقند بود ایرانی هم بود با عمرولیث صفاری جنگشان شد، عمرولیث صد هزار نفر نیرو را آورده بود در میدان، امیر اسماعیل سی هزار نفر را، شما



فکر کنید این سی هزار نفر چگونه بر این صد هزار نفر می‌توانستند پیروز بشوند ولی یک سگ امیر اسماعیل را بر عمرولیت صفاری پیروز کرد و لشگرش از هم پاشید، سلطنتش هم همان سگ با پوزه‌اش به باد داد، چه داستان عجیبی است!

وقتی جنگ می‌خواست شروع شود اسب عمرولیت رم کرد و او را به زمین انداخت، چند تا از نیروهای امیر اسماعیل آمدند او را گرفتند بستند و بردند پیش امیر اسماعیل، گفت در یک خیمه زندانی‌اش کنید، آن لشگر صد هزار نفره هم وقتی دیدند شاه گرفتار شد دیگر انگیزه‌ای برای جنگ نداشته و از هم پاشیده شدند، در خیمه زندانی شد، به امیر اسماعیل گفتند غذا چی برایش ببریم؟ گفت یک مقدار آش در یک سطل بریزید و برایش ببرید، این آش داغ را آوردند گذاشتند روبروی او، عمرولیت داشت فکر می‌کرد و با خود می‌گفت که چند روز پیش آشپزخانه‌دار من آمد گفت آقا صد شتر برای جابجا کردن وسائل آشپزخانه کم است بگو صد شتر دیگر به ما بدهند، در فکر بود که یک سگ بوی آش را شنید چون شامه سگ خیلی قوی است، آمد در چادر عمرولیت پوزه‌اش را کرد در داخل سطل چون آش داغ بود؛ کله‌اش را یک مرتبه تکان داد دسته سطل افتاد روی گردن سگ، و سطل آش را برداشت و از خیمه بیرون شد، عمرولیت گفت دنیا را ببین همه چیز ما را یک سگ برد، با یک رم کردن اسب که از شاهی افتادیم و ارتشمان نابود شد، الان هم کل زندگی من همین یک سطل آش بود که آن هم یک سگ برداشت و برد، دنیا گاهی است در مقابل طوفان.

این است که برادران و خواهران اصلا به پول، به طلا، به نقره، به جهازیه، به ویلا، به خانه‌های گرانبه‌قیمت، به ماشین‌های گران‌قیمت اطمینان نداشته باشید، چون پروردگار عالم هیچ تضمینی نکرده این دنیایی که الان داریم تا آخر عمر همین بماند، هیچ چیز دنیا به ما بند نیست، همه دنیا ول است، همه اش رهاست، همه در معرض آتش‌سوزی است، همه در معرض دزدی است، همه در معرض زلزله و سونامی است، همه در معرض تحریم است، همه در معرض ورشکستگی است، همه در معرض بالا و پایین شدن وضع اقتصادی است به هیچی نمی‌شود دل خوش کرد، این قطعه اول آیه.



توصیفات شاعرانه زیبا از دنیای فانی

دنیا یک جرعه است، دنیا یک حباب روی آب است که زود می‌ترکد، دنیا یک شمع در مقابل باد است که خاموش می‌شود، سر قبر یکی رفتم این شعر نوشته بود سر قبرش چقدر عالی است، یعنی انگار درد و دل مرده بود این شعر حالا کی برایش نوشته بود از اقوامش روی سنگ قبرش:

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است
پریشب پدر یکی از دوستان خانوادگی ما از دنیا رفت، امروز رفته بودم دیدن خانواده‌اش
وقتی برگشتم من پرسیدم چی بود؟ دخترهایش، پسرهایش می‌گفتند یک قرص تا حالا
نخورده بود، خیلی سرپا بود، خیلی سالم بود، شب خوابید و صبح از خواب بلند نشد، تمام؛
پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است
صائب یک بیت شعر دارد یک دنیا معنا دارد؛ صائب اصفهانی، اصلاً تبریزی بوده اصفهان
بزرگ شده اصفهان هم از دنیا رفت، قبرش هم کنار یک باغ زیر خاک‌ها بوده که بعد پیدا
کردند و خیلی خوب ساختند، می‌گوید:

«از بیابان عدم تا سر بازار وجود» یعنی آنجا که نبودیم زمانی که هیچ کدام نبودیم، اصلاً
پروردگار ما را خلق نکرده بود، نبودیم حالا آوردنمان در بازار بودن می‌گوید برای چی
آمدیم می‌گوید همه داریم می‌دویم، همه داریم تلاش می‌کنیم، همه داریم ناله می‌زنیم،
همه داریم این پا و آن پا می‌کنیم، همه داریم این بانک و آن بانک می‌رویم همه داریم
اضافه می‌کنیم اما برای چی؟ به چه هدفی، می‌گوید:

از بیابان عدم تا سر بازار وجود به تلاش کفنی آمده عریانی چند
لخت به دنیا آمدیم کل این زحمتهایی که می‌کشیم آخرش از مجموع محصول
زحمتان چهار پنج متر پارچه کفنی بهمان می‌پوشانند و بیرونمان می‌کنند و می‌گویند
بفرمایید، اینها را آدم دقت داشته باشد دیگر گول پول را نمی‌خورد، گول درآمد، گول
زندگی، گول دنیا، گول ثروت‌های دیگران، دچار چشم و هم چشمی نمی‌شود، دچار طمع



نمی‌شود، دچار حرص نمی‌شود، دچار حسد نمی‌شود، یک بار دیگر این شعر را آرام بخوانم، که در یادتان بماند؛

از بیابان عدم تا سر بازار وجود به تلاش کفنی آمده عریانی چند

بعضی‌ها هم که می‌دانید بی‌کفن می‌میرند، شنیدید تا حالا آدم بی‌کفن را من برایتان بگویم، یک کسی از دنیا می‌رود این یک مسئله فقهی است، یک مسئله شرعی است، شرعی قرآنی و اسلامی و اهل بیتی علیهم‌السلام، یک کسی امشب می‌میرد دویست میلیارد تومان پول نقد مانده، ویلا مانده، خانه مانده، ماشین مانده، وصیت ندارد، راجع به اموالش هیچی، مُرد صبح این را می‌خواهند ببرند بهشت زهرا چون هیچ وصیتی ندارد باید از زنش، دخترش، پسرش، برای کفن اجازه شرعی بگیرند که از مال خودش به اندازه سه تکه کفن، یکی پیراهن، یکی لنگ، یکی سراسری بدن، اجازه بگیرند که ما از این دویست میلیارد تومان به اندازه پول یک پیراهنی نصف، یک لنگ، یک سراسری پارچه به ما بدهید، اگر زنش، پسرش، دخترش، گفتند نه ما اجازه نمی‌دهیم این می‌شود بی‌کفن، حالا کی باید به او کفن بدهد واجب است به میت کفن بدهند، شهرداری؛

عمق شعر معلوم شد، «از بیابان عدم تا سر بازار وجود، به تلاش کفنی آمده عریانی چند»

«ما عِنْدَ اللَّهِ» برای چه کسانی است؟

اما بخش دوم آیه که مربوط به نعمت‌های معنوی است، قبول نبوت، قبول امامت، عمل به احکام الهی، تقوا، اجتناب از محرّمات، اینها «ما عِنْدَ اللَّهِ» است، یعنی نعمت‌های معنوی الهی است که هر کسی از این نعمت‌ها بهره‌مند بشود خدا می‌فرماید «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ اَبْقَى» این نعمت‌های معنوی یعنی خدمت‌هایتان، عبادت‌هایتان، اخلاقتان، زن و بچه‌داری درست‌تان، اقتدا به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اقتدا به ائمه طاهرين علیهم‌السلام اینها برایتان بهتر از کل متاع دنیاست و ماندگار، چون متاع دنیا ماندگار نیست، اما برای کی ماندگار است؟ «لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» برای اهل ایمان که این نعمت‌ها را برداشت کردند، آنی که دین ندارد که نعمت‌های معنوی را ندارد تا برای او ماندگار باشد.

بعضی‌ها واقعا هیچ می‌شوند، پوچ می‌شوند، ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾^۱ قرآن می‌گوید بی‌ارزش بی‌ارزش از آب درمی‌آیند هیچی نمی‌ارزند «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، اما آنهایی که با تکیه به پروردگار ایمان می‌آورند و بر او توکل می‌کنند راحت هستند، اطمینان و آرامش برایشان هست اصلا هم گول پول و مال و صندلی و وکالت و وزارت و ریاست را نمی‌خورند اصلا سرشان کلاه نمی‌رود، اینها که ماندگار نیست دیگر چرا آدم در کمبودش ناله بزند؟ چرا در زیادی مستی بکند؟ نه در کم باید ناله زد نه در زیادی باید بدمستی کرد.

حکمت سختی دنیا برای بعضی از مومنان

یک روایت ناب هم برایتان بخوانم از کتاب «اعلام الدین» که از کتابهای بسیار مهم ماست، یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند یا حضرت باقر علیه السلام، خیلی جالب است که موسی بن عمران چون منطقه‌اش منطقه دریا بود دیگر، نیل و دریا و آمده بود یک روز ساحل دریا، دید که یک صیاد ماهی آمد، دامش را گذاشت، ماهی‌گیری‌اش را، یک سجده جانانه عاشقانه به خورشید کرد موسی فهمید این خورشیدپرست است، حال کرد با خورشید، بعد به امید خورشید اولین تور را انداخت در آب پر از ماهی شد، باز به عشق خورشید دومین تور را انداخت پر از ماهی شد، سومین تور را انداخت پر از ماهی شد و دیگر بیشتر هم نمی‌توانست ببرد، حالا یا قاطر بود یا الاغی بود، اسبی بود، تمام ماهی‌ها را بار کرد و رفت، هنوز موسی ایستاده بود، حضرت علیه السلام می‌فرماید موسی دید یک صیاد دیگر آمد تورش را گذاشت، اول دو رکعت نماز خواند خیلی نماز باحالی بود، یک نماز باادب، با وقار، مخلصانه، عاشقانه، و بعد هم گفت پروردگارا به امید تو، تور را انداخت در آب بعد که کشید یک ماهی در آن نبود، بار دوم گفت خدایا به امید تو، «فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» کل دنیا خودش ماندگار نیست حالا دو تا تکه ماهی ماندگار است؟ یا دو قران پول و دو



دلار ماندگار است یا این بدن ماندگار است، تور دوم هم ماهی در آن نبود، تور سوم را که انداخت یک ماهی معمولی در آن افتاد وقتی تور را کشید بیرون سر این یک ماهی اینقدر خدا را شکر کرد، من لیاقت نداشتم، من از تو طلبکار نبودم، چه نعمتی به من دادی، من چطوری شکر تو را بکنم ماهی را انداخت در کیسه و رفت، موسی بن عمران به پروردگار گفت خدایا ما این عطا و منع را حالا به قول ما تهرانی‌ها حالیمان نشد، حالیمان نشد، سه تا تور پر عطا کردی، و از اینکه یک بار تور این بنده خوبت پر بشود منع کردی، تو تور دشمنت را سه بار پر کردی مردک آفتاب‌پرست بود، اما این خداپرست موحد نه در تورش، یک ماهی بعد از سه بار تور انداختن نبود، این عطا و منع چیست؟ ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ* فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ* وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ* وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ* وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ* وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ﴾^۱ خدا فرمود موسی دست راست را نگاه کن، اصحاب یمین، برگشت پرده کنار رفت خدا بهشت را به موسی نشان داد فرمود اینجا جای آن نمازخوان است که یک ماهی بیشتر به او ندادم، ببین چه به او دادم بعد از پنجاه شصت سال، حالا دست چپت را نگاه کن، ﴿وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ* فِي سَمُورٍ وَ حَمِيرٍ* وَ ظِلِّ مِّنْ يَّحْمُومٍ﴾^۲، وقتی موسی دست چپ را نگاه کرد پرده رفت کنار هفت طبقه جهنم داشت شعله می‌کشید، خطاب رسید اینجا هم جای آن آتش‌پرست است، حالا زندگی کدامشان بهتر است، گفت خدایا آن مرتیکه را که ولش کن بدبخت بیچاره، تمام ماهی‌های دریا را هم برمی‌داشت می‌برد نمی‌ارزید این است، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»، بهشت برای شما بهتر است و ماندگارتر است تا دنیایی که غرق‌تان بکند و عاقبتش هم هیچ و پوچ بشود.

خدایا به مولود امشب، وجود مبارک زینب کبری، این زن بی‌نظیر تاریخ بعد از صدیقه کبری، آنچه خیر به اهل خیر دادی به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما عنایت فرما، هر چه شرّ از خوبان عالم برطرف کردی از ما و زن و بچه‌ها و نسل ما تا قیامت برطرف کن،

۱. واقعه: ۳۲ تا ۳۷.

۲. واقعه: ۴۳ تا ۴۱.

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

امام علیه السلام، شهدا، غریق رحمت فرما، گذشتگان ما اگر در برزخ گرفتارند به شخصیت زینب کبری علیها السلام همشان را نجات بده، خدایا به حقیقت قسم، دین ما، کشور ما، مردم ما، محراب و منبر ما، رمضان و محرم و صفر و فاطمیه ما، رهبر ما، همه این واقعیات را از حوادث حفظ فرما، امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما قرار بده، عاقبت ما را عاقبت انبیا و ائمه علیهم السلام قرار بده، یک حمد و یک سوره برای کل اموات دنیا از زمان آدم تا این لحظه بخوانید.



جلسه سوم

عصیانیت فرد با تقوا به کارهای

شیطانی حتم نمی شود

آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام صفات پاکان را، درستکاران را، و به تعبیر خود قرآن عباد خدا را، بندگان واقعی را که بیان می‌کند یکی از آنها گذشت در هنگام خشم و عصبانیت و از کوره در رفتن است. بتوانند و قدرت داشته باشند عصبانی نمی‌شوند، اما پروردگار مهربان عالم هم از آنها نفی عصبانیت به طور کامل نمی‌کند که فرموده باشد اصلاً اینها از کوره در نمی‌روند چرا عصبانی می‌شوند، ولی فرقیشان با دیگران این است که دیگران به خاطر اینکه مایه‌های ایمانی قوی ندارند، سرمایه‌ای مثل تقوا ندارند، توجه عمیقی به قیامت ندارند، ضررشناس نیستند، منفعت‌شناس واقعی نیستند، وقتی از کوره در می‌روند و عصبانی می‌شوند کارهای ابلیسی و شیطانی می‌کنند، یعنی به زشتی می‌افتند، به ظلم می‌افتند، به ستم می‌افتند به ضربه زدن می‌افتند، به خسارت زدن می‌افتند، اما عباد شایسته خدا و پاکان و اهل تقوا اگر عصبانی بشوند دچار کار ابلیسی نمی‌شوند بلکه کارشان کار اخلاقی است، و کارشان کار الهی است اینها هم اخلاق پروردگارند.

«گذشت»، صفتی مشترک میان خدا و بندگان با تقوا

یک اخلاق پروردگار گذشت است، شما خودتان را بسنجید من هم خودم را بسنجم، از اولی که تکلیف شدیم تا حالا ما چقدر اشتباه و گناه و خطا و معصیت داشتیم، شماره‌اش را نمی‌دانیم اما همواره در معرض گذشت خدا بودیم، چون اگر می‌خواست از ما گذشت نکند

با ده بیست تا گناهی که مرتکب شدیم یک فرمان می‌داد فلج می‌شدیم، یک فرمان می‌داد قلبمان می‌ایستاد، چون هیچی که دست ما نیست همه چیز دست خودش است، یک فرمان می‌داد کل مالمان نابود می‌شود، اینها می‌شود انتقام دیگر، می‌شود جریمه، می‌شود کیفر، شما در قرآن مجید وقتی دقت بکنید می‌بینید یک کاری که پروردگار درباره گنهکاران حرفه‌ای، نه ما، ما که گنهکار حرفه‌ای نیستیم، گاهی قدم کج برمی‌داریم، اما یک کاری که درباره کل گنهکاران حرفه‌ای دارد مهلت دادن است، مهلت دادن یعنی چی؟ یعنی من عصبانی نمی‌شوم، خشمگین نمی‌شوم، میدان می‌دهم، مهلت می‌دهم، که اینها بیدار بشوند، بینا بشوند، به خود بیایند، توبه کنند و خودشان را اصلاح بکنند، اگر از این مهلتی که به آنها می‌دهم استفاده نکنند، خب دچار جریمه می‌شوند، دچار عذاب می‌شوند هم عذاب دنیایی و هم عذاب آخرتی، این پاکان هم اخلاق خدا هستند، یک اخلاق خدا گذشت است، آنها هم اهل گذشت هستند و با توجه به اینکه ممکن است عصبانی بشوند که می‌شوند، اما گذشت می‌کنند.

خطبه متقین امیر المومنین علیه السلام

ما یک خطبه در نهج البلاغه داریم که یکی از گلهای سرسبد نهج البلاغه است، به نام خطبه متقین، که امیرالمومنین علیه السلام ویژگی‌های مردم باتقوا را بنا به درخواست یکی از عاشقانش به نام هَمَّام بن شُرَیح بیان کرده است، که این خطبه را من تا حالا سه تا کتاب مستقل دیدم درباره‌اش نوشتند به نام، اوصاف اهل تقوا، یکی از آنها را یکی از علمای تبریز نوشته، برای شصت هفتاد سال پیش است، دیگری را یک دانشمندی اوائل انقلاب نوشت که خیلی خوب نوشت اما عاقبت به خیر نشد خودش، و آن یکی را هم که تقریباً کتاب خوبی است یکی از علمای لاهیجان نوشته، لاهیجان علمای بزرگی داشته درس خوانده‌های نجف و مشهد و قم که یکی از رده‌های بالای علمی‌شان درباره خطبه متقین کتاب مفصلی نوشته.

حدوداً صد و ده ویژگی را امیرالمومنین علیه السلام برای اهل تقوا بیان می‌کند به درخواست همین هَمَّام، البته امام علیه السلام زربار نمی‌رفت وقتی که این مرد الهی و این عاشق به محضر امیرالمومنین علیه السلام



عرض کرد «صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ»^۱ علی جان علیه السلام اهل تقوا را برای من تعریف کن، برای من بیان کن، من دلم می‌خواهد اهل تقوا را کاملا بشناسم و بفهمم و بدانم که اینها چه ویژگی‌هایی دارند، امام علیه السلام فرمودند: «اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِن» تقوا پیشه کن و نیکو کار باش سپس یک آیه از قرآن خواندند که ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۲، و ساکت شدند.

معیت با خدا و حب شدید به خدا از جمله آثار تقوا

فرمودند تقوا پیشه کن، تقوا یعنی خودداری از گناهان که انسان آلوده به گناهان کبیره نشود، اصرار و پافشاری بر گناهان کوچک هم نداشته باشد این را می‌گویند آدم باتقوا، آنی که دنبال گناهان کبیره نیست اصرار بر گناهان ریز و خرد هم ندارد این آدم باتقوایی است. و سکوت کرد حضرت علیه السلام فقط سفارش به او کرد «اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِن»، بعد سود تقوا را برایش بیان کرد با یک آیه قرآن، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا»، فرمودند همام، خداوند با اهل تقوا معیت دارد یعنی جدای از اهل تقوانیست، اهل تقوا هم جدای از پروردگار نیستند این دو تا با هم هستند، خدا به اهل تقوا نظر محبت دارد، اهل تقوا هم نظر عاشقانه به خدا دارند ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۳، آنهایی که در این مسلک و در این مسیر هستند محبتشان به خدا شدید است خدا هم به اینها محبتش شدید است، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۴، یعنی هر دو با هم هستند و معیت دارند.

معنای لطیفی از تقوا

حالا من یک معنای لطیفی هم از تقوا بگویم که ابوالفتح رازی مفسر شیعی قرن هفتم نقل کرده که در حرم حضرت عبدالعظیم دفن است سنگش هم معلوم است، خیلی آدم

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۰۳.

۲. نحل: ۱۲۸.

۳. بقره: ۱۶۵.

۴. آل عمران: ۷۶.

والایی بوده، تفسیر قرآنش هم دوازده جلد است، هم اخلاقی هم عرفانی است، هم داستان‌های جالبی دارد، فقط مشککش برای شما این است که انشایش یک مقدار پیچیده است و به فارسی قرن هفتم است، ایشان در تفسیر در جلد اولش در توضیح ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱ نقل می‌کند که یک نفر آمد پیش سعید بن جبیر که از اصحاب حضرت زین العابدین علیه السلام بود، حافظ قرآن بود، و به شدت هم بنی امیه دنبالش می‌گشتند بکشند آخر هم گرفتند و سرش را از بدن جدا کردند، اینها آدم‌هایی بودند که حاضر نشدند دینشان را با چیزی معامله کنند، یعنی وقتی که دیدند با خطر دین مواجه شدند برای حفظ دین هیچ راهی برایشان نمانده جز اینکه جانشان را بدهند، حاضر شدند راحت جانشان را دادند، اینها آدم‌های خیلی باارزشی بودند، خیلی هم مورد محبت خدا و مورد محبت انبیا و ائمه علیهم السلام بودند و ملائکه عرش طبق آیات سوره مومن دعاگوی اینجور آدم‌ها هستند.

به سعید بن جبیر گفت تقوا یعنی چی؟ این همه قرآن می‌گوید تقوا من معنی‌اش را نمی‌فهمم، سعید عرب بود، این آقایی هم که معنی تقوا را پرسید این هم عرب بود، بیابان‌های عرب هم خیلی‌هایش خارستان است، خار مغیلان یک خارهای تند و تیزی دارد، یا خار ضریع که در قرآن هم از این خار اسم برده شده غیر از آرواره شتر هیچ چهارپایی این خار تیغ‌دار را نمی‌تواند بجود، یک خار خیلی سنگینی است که پروردگار می‌گوید نمونه این خار در جهنم است و خوراک جهنمی‌هاست، چون عرب‌ها با ضریع خارسخت بیابان آشنا بودند خدا آن خار جهنم را به این ضریع تشبیه کرده، ﴿إِنَّ فِيهَا لَأَسْوَدَ طَعَامًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا فِيهَا يَخْتَفُونَ﴾^۲، حالا این آرواره ضعیف اهل جهنم چطوری می‌خواهد این خاری که دنیایی‌اش را شتر نمی‌تواند بخورد اینها بخورند خدا می‌داند و بس! بعد هم می‌گوید مجبورند بخورند جریمه‌شان است، اینهایی که در دنیا بی‌قید و شرط عرق می‌خوردند و عربده می‌کشیدند، مشروب می‌خوردند و می‌خندیدند به قرآن می‌خندیدند، به حرام‌ها می‌خندیدند، به نبوت می‌خندیدند حالا به جای آن لذت

۱. بقره: ۲.

۲. غاشیه: ۶.

شراب‌خوری‌ها و عرق‌خوری‌ها و آبجو خوردن‌ها باید ضریح بخورند آن مال حرام‌هایی که خوردند و کیف کردند، آن رشوه‌هایی که خوردند، آن اختلاس‌هایی که خوردند، آن مال‌های غصبی را که خوردند، آن مال‌های ایتم را که خوردند، آن مال‌های تقلبی را که از آن پول درآورده بودند خوردند، خب حالا باید این جریمه را ببینند، بعد قرآن می‌گوید ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ﴾، این خار شکمشان را پر می‌کند نه سیرشان می‌کند نه یک مثقال به بدنشان اضافه می‌کند چاق نمی‌شوند

سعید بن جبیر به این مرد عرب گفت: تا حالا با پای پیاده در بیابان‌های پر از خار رفتی؟ گفت بله، عرب‌ها هم از قدیم پیرهن بلند تنشان بود، گفت وقتی که وارد خارستان شدی چه کار کردی در راه رفتن؟ گفت: دامن پیراهنم را بالا زدم به این خارها گیر نکند تا مبادا پاره شود، چون آنها یک خارهایی است که قشنگ تا آنجایی که به پیراهن برسد پیراهن را تکه تکه می‌کند و پاره پاره می‌کند، یکی هم اینکه دقیقا مواظب پا تا زانویم بودم و چشم داشتم به پاهایم که یک دانه خار به آنها فرو نرود، سعید بن جبیر گفت معنی تقوا همین است که گفتی؛ دنیا خارستان انواع گناهان، مفاسد، بدی‌ها، زشتی‌ها، معصیت‌ها، فجور و فساد است تا روز بیرون رفتن از دنیا مواظب زندگی کن که لباس انسانیت پاره پاره نشود و ساختمان شخصیت زخم نخورد که تمام خون انسانیت از آن زخم‌ها بریزد بیرون و نابود شود این معنی تقوا.

ابیات منظوم شده خطبه متقین^۲

هَمَّامٌ در نهج البلاغه دارد «فَلَمْ يَنْقَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ» قانع نشد، خوب است آدم از حرفهای معنوی قانع نشود، امام علیه السلام امر به تقوا کردند سود تقوا را هم بیان کردند که

۱. غاشیه: ۷.

۲. عارف بزرگ، بلبل گلزار معنی حضرت الهی قمشه‌ای تمام خطبه متقین را با آن حال ملکوتی که داشت به نظم آورده، تا از مفاهیم آسمانی آن خطبه لذت بیش‌تری برده شود در این سخنرانی حضرت استاد انصاریان فقط چند بیت از این منظومه شعری را خوانده‌اند.

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

معیت خدا با اهل تقواست، اما قانع نشد. چرا قانع نشد؟ روحش بزرگ بود، فکرش خیلی خوب بود، عشقش به امور معنوی خیلی شدید بود، لذا قانع نشد دلش می‌خواست امیرالمومنین علیه السلام بیشتر برایش بگوید؛

شنیدم عاشقی پروانه‌خوئی به آئین محبت راستگوئی
یکی دلباخته پیش شه عشق علی گنجینه سرّ الله عشق
بیامد نزد آن شه با دلی پاک دلی چون گل ز داغ عشق صد چاک
بیامد تا شه افروزد دلش را ز برق عشق سوزد حاصلش را

عجب جلساتی در این دنیا برپا شده اصلاً آدم از حرف زدنش مست می‌شود چه برسد به اینکه خودش یک وقت در فضای این جلسات قرار بگیرد، جلسه‌ای که گوینده‌اش امیرالمومنین علیه السلام است که عالم به همه حقایق است، مستمع‌اش یک مومن پاک عاشق دلباخته حقیقت است شما حالا ببینید فضای آن جلسه، فضای روح آن گوینده، فضای روح آن شنونده در چه کیفیتی است که امام علیه السلام حرفهایش را که زد بنا به درخواست خود هم‌امام علیه السلام که زیربار نمی‌رفت، امام علیه السلام می‌خواست با آن یک آیه حرفش را تمام بکند او نخواست، امام علیه السلام در پایان حرفهایش بود که هم‌امام از شدت مستی معنوی از شنیدن فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام جان داد و از دنیا رفت.

بیامد نزد آن شه با دلی پاک دلی چون گل ز داغ عشق صد چاک
بیامد تا شه افروزد دلش را ز برق عشق سوزد حاصلش را
همی گفت ای علی ای سرّ اسرار ز سرّ پاکبازان پرده بردار
بگو اوصاف مرغان چمن را که بگسستند از هم دام تن را
که چون بر آشیان جان پریدند که چون در کوی جانان آرمیدند
که آنان را نشان زان بی‌نشان داد دو چشمی در فراقش خون‌فشان داد
که آنان را ز حیوانی رهناید به اوج قدس انسانی رسانید
که چون آن تشنه کامان آب جستند در این تاریک شب مهتاب جستند
که گفت آن عندلیبان را به گلزار نکو ذکر و نکو فکر و نکو کار



لغزش تقوا پیشگان بسیار کم است

اما امام علیه السلام زیر بار نرفت ولی همام به شدت اصرار کرد، گفت تا نگویی نمی‌روم باید برای من همه ویژگی‌های اهل تقوا را بیان بکنی. من حالا منظورم این است صد ویژگی صد و ده ویژگی را که امیرالمومنین علیه السلام بیان کردند یکیش این بود که به همام گفتند من نمی‌گویم اینها در مقام کامل عصمت هستند، نه اهل تقوا هستند بسیار آدم‌های بالایی هستند، بسیار آدم‌های بارزشی هستند، «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى قَلِيلٌ زَلَّه»^۱، اگر یک وقت هم بلغزند لغزششان خیلی کم است، خیلی، به جوری که به حساب نمی‌آید «قَلِيلٌ زَلَّه»، حالا خدا هم در آیات قرآن یا ائمه علیهم السلام در روایات که اوصاف مردم مومن را بیان می‌کنند نمی‌گویند اصلا عصبانی نمی‌شوند چرا می‌شوند، اما کارشان در فضای خشم و عصابیت با دیگران فرق می‌کند، اینها چون تقوا دارند، پاک هستند، مومن هستند، نظر به خدا دارند، نظر به سلامت جسم و جان و عمل خودشان دارند، کارشان در هنگام خشم یک کار الهی است، اخلاق خدا را دارند.

خداوند هم اخلاق هایش را دوست دارد

من یک روایتی را دیدم سریع هم یادداشت کردم از بس که بارزش است دو کلمه است، یعنی نصف خط هم نیست دو کلمه، واقعا دو کلمه است، که روایت از وجود مبارک رسول خداست صلی الله علیه و آله، یعنی تجلی تام توحید خدا این روایت را بیان کرده است. یعنی چشمه علم خدا این روایت را بیان کرده، یعنی کسی که پروردگار کل قرآن اسرار قرآن، لطائف قرآن، دقائق قرآن، حقایق قرآن را در قلبش قرار داده، «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»^۲، ورود قرآن به قلب نعمت کمی نیست، اگر در قلب برای ورود قرآن باز بشود که

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۳۳: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ مُسْتَقْرِبٍ أَجَلُهُ مَكْذِبٌ أَجَلُهُ مُكْذَبٌ أَمَلُهُ كَثِيرٌ عَمَلُهُ قَلِيلٌ زَلَّه».

۲. شعراء: ۱۹۴ و ۱۹۳.

تمام فیوضات الهیه به روی انسان درش باز می‌شود چون قرآن کلید گشایش تمام فیوضات الهی و رحمت واسعه پروردگار است، برای ایشان است این دو کلمه، امر هم هست این دو کلمه حالا من از نظر فقهی الان زمینه بحثی خودم ندارم که این امر امر واجب است یا امر مستحب است دقیقا نمی‌دانم، اگر واجب باشد که اطاعت نکردنش می‌شود معصیت، اگر واجب نباشد اطاعت نکردنش می‌شود کم گذاشتن از خود، معصیت اگر نباشد.

این دو کلمه این است، «تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۱، امت من، آراسته به اخلاق خدا بشوید، دو کلمه، حالا فکر کنید اگر یک مرد یا یک خانم متخلق به اخلاق خدا بشود خب خدا اخلاق خودش را در هر کسی ببیند چون خدا عاشق خودش است عاشق هم اخلاق خود نیز می‌شود، چون خدا کمال مطلق است، کمال مطلق عشق می‌آورد، هر عاقل فرزانه‌ای عاشق کمال است، اگر کسی نفرت از کمال داشته باشد دیوانه است عقل ندارد، آدم بدبختی است، آدم تاریکی است، خداوند کمال مطلق است و ضرورتا عاشق خودش است، مثل اینکه ما خودمان را دوست داریم حالا کاری به کمالاتمان نداریم، ما زنده بودنمان را دوست داریم ما از مرگ خوشمان نمی‌آید، ما در دوست داشتن خودمان نظری به کمالات نداریم، دوست دارم خودم را، چون دوست دارم خودم را تا سرم درد می‌گیرد حتی به دکتر هم نمی‌روم مشورت بکنم قرص می‌اندازم بالا تا سینه‌ام درد می‌گیرد یک شیشه شربت خالی می‌کنم، تا گرسنه‌ام می‌شود می‌خورم، تا تشنه‌ام می‌شود می‌آشامم چون خودم را دوست دارم اما اگر این دوستی از خودم قطع بشود سرطان هم بگیرم از جایم تکان نمی‌خورم، تشنه هم بشوم نصف لیوان آب نمی‌خورم، این محبت به خود باعث می‌شود که آدم درس بخواند، دنبال کار برود، دنبال زندگی برود، زن بگیرد، بچه‌دار بشود، درآمد پیدا کند، بخورد، بیاشامد اگر این محبت نبود هیچی نبود اصلا ما نبودیم، خداوند خودش را دوست دارد نه به خاطر نیاز است چون کمال مطلق است، در کمال مطلق عشق به کمال می‌جوشد، حالا پروردگار اگر بخشی از صفات و کمالات خودش را در کسی ببیند آن عشقی که به خودش دارد این عشق نسبت به او هم سریان پیدا می‌کند، چرا انبیا را دوست داشت؟ چون هم اخلاقش بودند، چرا عاشق

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۸، ص: ۱۲۹.

ائمه علیهم‌السلام بود؟ چون هم اخلاقش بودند، چرا اینقدر در قرآن از اولیائش تعریف می‌کند؟ چون هم اخلاق خودش بودند، یک مورد از اخلاقیات خدا گذشت است، کمالات پروردگار که عدد ندارد، نهایت ندارد، آدمی که عصبانی می‌شود وقتی مومن است، متدین است، نگاه به قیامت دارد، نگاه به رضایت خدا دارد کاری که در عصبانیت انجام می‌دهد کار الهی است، اما آنی که یا دین ندارد، یا کم دین است، یا ضعیف الایمان است یا تقوا ندارد، یا نگاهی به قیامت ندارد وقتی از کوره درمی‌رود یا می‌زند در گوش مردم، یا در گوش همسرش، یا بچه‌هایش را لگدبارون می‌کند، یا خانه را به آتش می‌کشد، یا عتیقه‌ها را پرت می‌کند به دیوار خورد و خاکشیر بشود، یا کمد را برمی‌گرداند، یا خنجر در قلب طرف فرو می‌کند، یا خرمن بنده خدا زحمت کشیده یک ده را که جمع کرده نان سال زن و بچه‌اش را بدهد آتش می‌زند خب همه کار ابلیسی است، از اوصافی که در قرآن بیان می‌کند برای اولیائش یا برای اهل ایمان، یکیش این است که در عصبانیت کار خدائی می‌کنند، گذشت هنگام عصبانیت از اخلاق پروردگار است، «تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» همین را آدم عمل کند یعنی هم اخلاق خدا بشود، مثلاً یک اخلاق خدا نون‌رسانی است، به چه کسانی نان می‌رساند؟ به هر حیوانی، به هر وحشی، به هر حشره‌ای، به اوباما، به یزید، به معاویه، به شمر، به مومن واقعی، به انبیا به همه نان می‌رساند، آدم، اخلاق نان رساندن داشته باشد، اخلاق نان بریدن شیطانی است.

ایمان زبانی در امتحانات الهی متزلزل است

بعضی‌ها مومن هستند زبانی مومن هستند، برای خودشان هم خدا ثابت می‌کند که تو زبانی مومن هستی، یعنی در موارد حساس اینها عمل‌کننده به لوازم ایمان نیستند، تا همه چیز آرام است اینها آدم‌های مومنی هستند تا یک چیزهایی پیش بیاید که خوش‌آیندشان نباشد کارهای غیرخدایی می‌کنند معلوم می‌شود ایمانشان زبانی است ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾^۱ اینها یک ایمان ریشه‌داری ندارند درخت طوبه نیستند، واقعا نیستند.

حالا مواردش هم زیاد است، آقا محمد خان قاجار شبهها، تا یک جزء قرآن نمی‌خواند در رختخواب نمی‌رفت اما وقتی به کرمان حمله کرد و از دست لطفعلی خان زند عصبانی شده بود و از مردم کرمان هم عصبانی شده بود که چرا به لطفعلی زند کمک کردند گفت به اندازه ساختن یک منار سر بیرید و هر کسی چشم دارد از مرد و زن کرمان چشم‌هایشان را در بیاورید اما شبی یک جزء قرآن می‌خواند.

همه شما از زمان مدرسه اسم امیر تیمور لنگ گورکانی را شنیدید قبرش الان در سمرقند است، یک آدم شجاعی بود، سه بار این آدم به ایران حمله کرد، حمله اولش سه سال طول کشید، حمله دومش پنج سال، حمله سومش هم هفت سال، آبادی‌ها را در هر سه حمله گفت خراب کنید، متاع مردم ایران را در هر سه حمله گفت آتش بزیند، مرد و زن و بچه‌های ایران را بکشید، پانزده سال در سه بار حمله، سه سال و پنج سال و هفت سال به این مملکت حمله کرد، شما فکر می‌کنید خرابی‌های مغول و خرابی‌های تیمور و خرابی‌های آقا محمد خان جبران شده؟ از اهل سیاست و دقت بپرسید خواهند گفت که تا حالا جبران نشده، اما همین امیر تیمور حافظ کل قرآن، خب یکی نبود به این احمق بگوید تو که کل قرآن را زحمت کشیدی حفظ کردی این آیه ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱ را چطور یک بار در دوره عمرت توجه نکردی؟

یک بار امیرالمومنین علیه السلام اهل قرآن قسم والله خورده که اگر آسمان‌ها و زمین را یک کسی بر فرض به ملکیت من بتواند در بیاورد بگوید من کل آسمان‌ها و زمین را محضری به نامت می‌کنم یک کار بکن یک کار، این کار هم این است یک مورچه یک پوست جو با شاخکش دارد می‌کشد ببرد در لانه برو این پوست جو را از دهان مورچه بکش والله من این معامله را انجام نمی‌دهم، که کل عالم را به من بدهند من یک پوست جویی را از دهان مورچه در بیاورم^۲، خب ای حافظ قرآن یعنی یک بار هم در زندگی‌ات عمل به این «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» نکردی؟

۱. زلزله: ۸.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۴۷.



اهمیت حق الناس در مواقع بعد از مرگ

من یک رفیق داشتم اصلا از این دنیا بیرون بود، کاسب هم بود، از این دنیا بیرون بود یعنی کسی خرجش را نمی‌داد زیر بار خرج گرفتن از کسی هم اصلا نمی‌رفت، نود و هشت سالش هم بود مرد، شغلش هم پینه‌دوزی بود، کفش‌های پاره را می‌دوخت و به همان مقداری که درآمد داشت زندگی می‌کرد با خانمش، بچه هم فکر کنم نداشت، ایشان می‌گفت گفت من یک بار سه ماه تمام رفتم کربلا و نجف، خودش به من گفت، می‌آمد پای منبر من، سالها می‌آمد و من هم گاهی زودتر می‌رفتم بغل دستش می‌نشستم می‌گفتم از دوره عمرت برایم هر چی بلد هستی که به درد مردم می‌خورد بگو که من برای مردم تعریف کنم، یکیش این بود گفت سه ماه کربلا و نجف بودم نخ و سوزن و اینها را با خودم برده بودم آنجا هم می‌نشستم تکیه می‌دادم به دیوار کوچه و خیابان و بازار پینه‌دوزی می‌کردم، خرج سه ماه کربلایم را خودم اداره می‌کردم پیش یک آخوند و یک مرجع رفتم؛

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طایی نبرد

گفت من مدتی که نجف کنار یک مغازه پینه‌دوزی می‌کردم، با این مغازه‌دار رفیق شدم، گاهی یک چایی می‌ریخت برایم می‌آورد با هم حرم می‌رفتیم، یک بار به او گفتم چند سال است در این بازار نجف هستی؟ گفت از بچگی، الان هشتاد سال است، گفتم در این هشتاد ساله چیزی هم دیدی؟ گفت خیلی چیزها دیدم گفت یکیش را حالا امروز برای من بگو، گفت این مغازه روبرو را می‌بینی؟ ما دو تا با هم عین برادر بودیم، با هم می‌آمدیم مغازه را باز می‌کردیم و با هم می‌بستیم و با هم ظهرها نماز می‌رفتیم با هم شبها نماز می‌رفتیم، یک روز در حرم امیرالمومنین علیه السلام به من گفت که دستت را بگذار در دست من، گفتم چشم این دست من، گفت قرار با هم ببندیم هر کدام زودتر مردیم آن طرف اجازه بگیریم به خواب این یکی که زنده است بیاید یک خبری از برزخ بدهد گفتم باشد، اگر اجازه بدهند، چون مرده‌ها را می‌شود خواب دید، من در خوابهای خودم خیلی چیزها از مرده‌ها از آنهایی که زنده بودند و می‌شناختم‌شان و مردند دیدم و یاد گرفتم که در دو کتاب آنها را نقل کردم تا با خودم زیر خاک نرود، یکی در این پانزده جلد شرح صحیفه

سجادیه، یکی در پانزده جلد کتاب عرفان اسلامی، خواب‌های راست، مطابق با قرآن یکیش همین است که این پینه دوز برای من گفت، گفت این مغازه‌دار روبرویی زودتر از من مُرد، یک هفته هم طول کشید نیامد، بعد از یک هفته خوابش را دیدم، گفتم خبر می‌دهی از برزخ؟ گفت حالا فعلا از خودم یک خبر بهت بدهم تا خبر برزخ برسد، دم در صحن خرمافروشی که حصیر دارد خرما می‌حصیری من دیده بودم حصیرهای گردی بود خوزستان خودمان هم بود، در آن پر از خرما می‌کردند می‌فروختند به شهرهای متعدد، گفت این خرمافروش هنوز زنده است من معلوم نیست چند وقت پیش ده سال پیش، پنج سال پیش یک روز رفتم نهار خوردم خانه آمدم بروم مغازه، گفتم یک سلامی به مولا بدهم و بروم یک ذره گوشت در دندانم گیر کرده بود اذیتم می‌کرد این خرمافروش نبود ولی حصیرش بود، آمدم یک اندازه کوچک چوب از این حصیر کندم این گوشت را درآوردم انداختم دور و رفتم، حالا که مردم می‌گویند بی‌اجازه صاحب خرما در مال او به اندازه یک خلال چرا تصرف کردی جواب بده، چرا؟ این «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»، ولی امیرتیمور نه این یک آیه کل قرآن را حفظ بود، و قاتل بود، شر بود، فاسد بود، مخرب بود، بعضی‌ها ایمانشان نوک زبان است نه در دل، نه در فکر، نه در عمل اینها آدم‌های بدبختی هستند حالا من به خوابت آمدم خواسته‌ام از تو این است فردا وقتی بیدار شدی رفتی برو دم صحن ببین یا پول به او بده از من راضی بشود یا از او طلب حلالیت کن، من اینجا گرفتارم، اما همه نمازهایم قبول شده، روزه‌هایم قبول شده، زیارت‌هایم قبول شده، گیرم گیر مال مردم است خدا در مال مردم می‌گوید به من چه طرفت را خودت راضی کن به من ربطی ندارد، که گفت به من گفت بیدار شدم و صبح آمدم خرمافروش را دیدم و گفتم اینجوری شده گفت حلالش باشد، هفته بعد خوابش را دیدم به من دعا کرد گفت من را از عتاب و خطاب و سرزنش آزاد کردی.

روضة کیفیت وفات حضرت زینب کبری علیها السلام

امروز روز ولادت زینب کبری بود، البته من هنوز این مطلبی را که می‌خواهم بگویم واقعا نرسیدم کتابها را ورق بزنم ببینم، اما از آنهایی که شنیدم با اینکه خودم هم دو تا کتاب



درباره ابی عبدالله علیه السلام و کل مسائل کربلا و لطائف وجود ابی عبدالله علیه السلام نوشتم نرسیدم بروم این مسئله را ببینم. اما از بچگی شنیدم و می‌دانم هم که آنهایی که گفتیم بی‌مدرک نگفتن یک چیز ساختگی نیست، روزی که زینب کبری علیها السلام در بستر بیماری آثار مرگ به چهره مبارکشان ظاهر شد، آنهایی که اطرافش بودند معمولاً اطرافیان به آدم می‌گویند چه می‌خواهی؟ آب می‌خواهی؟ غذا می‌خواهی؟ دوا می‌خواهی به حضرت زینب علیها السلام گفتند خانم چه می‌خواهی؟ روز بود حدودهای قبل از ظهر بود، هوا تابستان بود، رختخواب بیماری در اتاق بود فرمود زیر بغل من را بگیرید من چند لحظه دیگر از دنیا می‌روم، من را ببرید در حیاط بستر من را کاملاً بیاندازید در آفتاب، گفتند خانم آفتاب خیلی داغ است، شما نحیف شدید لاغر شدید، ضعیف شدید، بدنتان طاقت این آفتاب داغ را ندارد، فرمود معطل نکنید من می‌خواهم مثل برادرم میان شعاع سوزان آفتاب جان بدهم. من خودم بودم دیدم که پیراهن کهنه بدنش را کشیده بودند، حداقل بین بدن برادرم و آفتاب نگذاشتند یک پارچه کهنه باقی بماند.

جلسه چهارم

غیر از اسلام، دین دیگری

وجود ندارد

در جلسات قبل شنیدید یک بحث بسیار مهم و پرفایده‌ای که در قرآن مجید از بیان پروردگار و در روایات از بیان پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين  مطرح است ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها و اوصاف پاکان دنیا، اهل تقوا، اهل ایمان، این ویژگی‌ها اختصاص به اهل تقوا و پاکان و مومنان امت پیغمبر ﷺ ندارد، چون دین خدا یک دین بیشتر نیست، از زمان آدم تا رسول خدا ﷺ فقط یک دین به انبیاء نازل شده اسم آن دین هم اسلام است.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ دین نزد خدا اسلام است، دینی به عنوان یهودیت، زرتشتیت، مسیحیت، ادیان دیگر خدا ندارد، لذا شما در همه قرآن دو کلمه را مفرد می‌بینید، تشبیه ندارد یعنی دوتایی نیست و جمع هم ندارد، یکی کلمه دین است، یکی کلمه نور است، شما لغت دین را در همه آیات قرآن ببینید مفرد است، یکیش در همین آیه که خواندم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».

دین اسلام به تمامی قاره‌ها رسیده است

یکی دو تا آیه دیگر هم برای نمونه برایتان بخوانم یکیش این است، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲ اگر کسی غیر از اسلام در این عالم

۱. آل عمران: ۱۹.

۲. آل عمران: ۸۵.



دینی را بپذیرد و زیر بار دین دیگری برود من آن دین غیر دین خودم را از او هرگز نمی‌پذیرم امروز هم با این ماهواره‌های اسلامی، ماهواره‌های شیعی و این سایت‌های قوی و اینترنت‌های جهانی که در اختیار شیعیان است و دارند اخبار قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) را به همه دنیا پخش می‌کنند کسی عذری ندارد.

تا پانصد ششصد سال قبل هم کتابخانه‌های پاریس و لندن و بعضی از کشورها از کتابهای اسلامی پر بوده قبل از چاپ مردم دسترسی به اسلام داشتند، در جنگ‌های صلیبی که یک کشیش از اروپا راه انداخت و تا فلسطین آمد و هزاران نفر مسلمان را کشت و صلاح الدین ایوبی شرشان را کم کرد اینها با اسلام و کتابهای اسلامی و مسلمان‌ها آشنا شدند. فکر نکنید صدای دین خدا به غیر از ما مسلمان‌ها نرسیده، به همه قاره‌ها رسیده آنها هم مثل ما یک عده‌ای عقل به خرج دادند و انصاف، دین اسلام را قبول کردند، یک عده‌ای هم مثل افراد مملکت ما عقل به خرج ندادند و انصاف هم ندادند بی‌دین ماندند، یا تابع ادیان باطله ماندند، یعنی علی را داشتند در کشور رفتند دنبال لنین، پیغمبر را داشتند رفتند دنبال استالین، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را داشتند رفتند سراغ کلیسا، قرآن را داشتند رفتند سراغ لائیک شدن، اروپا هم همینطور، امریکا هم همینطور؛ صدای دین به همه رسیده که خدا می‌فرماید «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، رئیس‌جمهور آمریکا پدر بزرگ و مادر بزرگش مسلمان هستند، وقتی به دنیا آمده اسمش را گذاشتند حسین ولی او صهیونیست شدن را انتخاب کرده، مثل بعضی‌ها در ایران که لائیک بودن را انتخاب کردند، کسی قیامت عذری پیش پروردگار ندارد، در تمام بهانه‌ها بسته است،

رد نظریه ربع مسکون توسط ابوریحان بیرونی

از همان قرن اول سفر مسلمان‌ها به افریقا و به اروپا شروع شد، البته هنوز امریکا را کشف نکرده بودند اما یک عالم اسلامی، ابوریحان بیرونی در هزار و صد سال پیش از امریکا اطلاع پیدا کرد، من در کتاب «التنجیم» در فنلاند خواندم یک کتابخانه در فنلاند است



که از کشورهای اسکانندیناوی است و نزدیک قطب جنوب است، وقت خوبی داشتم می‌توانستم در آن کتابخانه زیاد مطالعه بکنم چون روزها هم بلند بود، بیست و دو ساعت بود شب فقط دو ساعت بود ما ده و نیم شب نماز مغرب و عشا را می‌خواندیم و یک و نیم صبح هم هواروشن بود و نماز صبح را می‌خواندیم، در روز هم آدم زیاد خوابش نمی‌برد مخصوصا من که خیلی عادت به کتاب و خواندن دارم، آنجا دیدم ابوریحان بیرونی که در حدود قرن سوم چهارم زندگی می‌کرده، اولاً زمین را کروی می‌دانسته، و زمین را قبل از گالیله ایتالیایی متحرک می‌دانسته، البته قرآن مجید در حرکت زمین آیاتی دارد ابوریحان هم بی‌اطلاع از کتاب خدا نبوده، ایشان می‌گوید من این جمله «ربع مسکون» را اصلاً قبول ندارم، که در زبان دانشمندان آن روز در زبان دانشمندان بود تا زمان کریستف کلمب، و در دانشگاه‌ها هم درس داده می‌شد و در کتابها نوشته می‌شد، «ربع مسکون» یعنی یک چهارم زمین خشکی است و سه قسمتش هم آب است، ربع مسکون فقط آسیا و آفریقا و اروپا نیست، بلکه زمین باز هم جای سکونت دارد که حالا ما دسترسی به آن محل نداریم و بعد معلوم شد که این زمینی که دسترسی به آن نیست قاره امریکا است. در هر صورت از آن زمان یعنی قرن اول هجری مسلمان‌ها تاجرهای مسلمان، دانشمندان مسلمان، حرکتشان را به طرف آفریقا و اروپا شروع کردند و صدای اسلام را در آنجا به مردم رساندند.

دین اسلام کامل ترین دین است

دین اسلام دین کاملی است، این دین تمام خواسته‌های بشر را زیر پر گرفته و برای گوشه گوشه زندگی انسان حتی دستشویی رفتنش قانون دارد، قاعده دارد، برای حیاتش طرح دارد، برای مرگش هم طرح دارد، برای عروسی‌اش هم طرح دارد، برای شایاش در عروسی‌ها هم طرح دارد شما کتابهای فقه ما را بخوانید پولی که سر عروس می‌ریزند، شکلاتی که سر عروس می‌ریزند و زن و بچه می‌ریزند جمع می‌کنند آنجا بحث شده که اینها آیا ملک عروس و داماد است، اینهایی که جمع می‌کنند ملک آنها می‌شود، آیا برای

عروس و داماد فقط است، حلال به دیگران نیست، تمام دقائق شاباش را هم دین ما بحث کرده تمام دقائق، سر بریدن حیوانات، حیوانات حلال گوشت، شکار کردن حیوانات، سگ شکاری، سگی که پاسبان باغ است، سگی که پاسبان گله است برای تمامش قانون دارد، برای بیماری‌ها، دارو برای بیماری‌ها، من الان یک کتابی جدیداً بهم دادند چهار جلد است که رسول خدا ﷺ تمام بیماری‌ها و داروهایش را بیان کردند، چهار جلد است دو هزار صفحه است.

شیخ محمد حسین غریب شاه

این مسئله رسیدن صدای اسلام به همه داستان‌های عجیبی دارد که حالا یکیش را من برای قدردانی یک طلبه مسلمان ایرانی مقیم هندوستان برایتان بگویم، من از ایران سوار شدم به مقصد افریقای جنوبی دعوت داشتم برای سخنرانی، سیزده ساعت روی هوا بودم، تا رسیدم به افریقا، افریقای جنوبی آخرین نقطه خاکی شرق زمین است، یعنی بعد از افریقای جنوبی اقیانوس اطلس است که کشیده می‌شود تا قطب جنوب و یخبندان، خیلی هم طولانی است، اولین شهری که ما وارد شدیم پایتخت افریقا بود کوروتوریا یک سفر هم رفتیم محلی که انگلیس‌ها رضاخان را آنجا تبعید کرده بودند، ژوانسبورگ، تمام این کشور سرسبز است، تمام این کشور زیباترین پرنده‌ها را دارد، خیابان‌های این کشور درخت‌هایی دارد به اندازه چنارهای خیابان ولیعصر ما که صبح تا غروب پر از گل سفید و صورتی است و این گلها به شکل پیراهن عروس است و می‌ریزد زیر پای مردم، از آنجا ما یک سفر بنا شد برویم شهر کیتون که با هواپیما یک ساعت و نیم طول می‌کشید، رفتیم کیتون اقیانوس اطلس در افریقا کاملاً چسبیده به اقیانوس هند است، یعنی این دو تا دریا وصل به همدیگر هستند، اقیانوس هند آبش گرم است و رنگش تیره و لجنی است، اقیانوس اطلس آبش سرد است و رنگش نقره‌ای و روشن و سفید است، حدود چهار میلیارد سال است چون از عمر زمین چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است گذشته و شما عمر خودمان را نسبت به عمر این خاک حساب بکنید ما یک چشم به هم زدن هم تولد تا



مرگمان طول نمی‌کشد، یک چشم به هم زدن کمتر، اگر مقایسه کنیم عمر خود را با عمر زمین اصلا ما عمری نداریم ما یک طرفه العین است در این یک لحظه ببینید چقدر آدم می‌کشند، چقدر پول اختلاس می‌کنند، چقدر می‌دزدند، چقدر حق پایمال می‌کنند چقدر زن و شوهرها به هم ظلم می‌کنند، چقدر مردم تجاوز به حق همدیگر می‌کنند برای یک عمر یک لحظه، این در مقایسه با کره زمین.

عجاز علمی قرآن

از زمانی که این دو تا اقیانوس به وجود آمده حدود چهار میلیارد سال است، این دو تا اقیانوس تا حالا یک بار با هم قاطی نشده، اینور آب لجنی و تیره و گرم است، بغلش هم آب سرد است و روشن و خنک، این آبه هم در مکه بدون آب، بدون علف و گل و بدون درخت و بدون مکتبخانه نازل شده که این مکه تا افریقای جنوبی کیتون که این دو تا اقیانوس به هم چسبیده با هواپیما یازده ساعت فاصله است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصلا دریا ندیده، یک مدینه را دیده طائف را دیده و یک مکه را و بعد هم از دنیا رفته، آیات در مکه به او نازل شده ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^۱ دو تا دریاست که کنار همدیگر هستند با هم ملاقات دارند چسب به هم هستند، بینهما برزخ من پرده‌ای بین این دو تا قرار دادم که دیدنی نیست قاطی نمی‌شود، حالا این پرده چیست؟ نمی‌دانیم این همه باد می‌آید، این همه طوفان می‌آید این همه سونامی و زلزله می‌آید، این همه زمستان و تابستان می‌آید، ولی این دو تا دریا بغل همدیگر قاطی نمی‌شوند من رفتم، فیلمبرداری هم کردیم با دوستانمان یک ساعت فیلم این دو تا دریا را در دماغه امید گرفتیم.

درخواست جالب یک آفریقایی از استاد انصاریان

وارد این شهر شدیم. دوستانی در آن شهر پیدا کردیم سیاه، آفریقایی، شیعه، متدین، باسواد، دکترای دانشگاه‌دار اینها آمدند دیدنمان، چه انسان‌هایی، یک سوالشان از من این بود

۱. الرحمن: ۱۹ و ۲۰.

خیلی برایم عجیب است آفریقای جنوبی و کنار دریای هند و اطلس از من سوال کردند راه گریه کردن بر ابی عبدالله علیه السلام را به ما یاد بده، ما دلمان می‌خواهد برای حسین علیه السلام گریه کنیم صدای خدا به همه جا رسیده، کسی بهانه‌ای ندارد مخصوصا ما که در ایران هستیم. به من گفتند اینجا در کوهستان کیتون بالای یک تپه و کوه، که ماشین هم سخت می‌رود، یک مقبره یک حرم، یک گنبد، با گلدسته است زیارتگاه ما شیعیان و مردم باتقواست ببریمتان؟ گفتم ببرید، با ماشین رفتیم، خب این قبر برای کیست؟ صاحب قبر اسمش این است، «محمدحسین غریب شاه»، این یک طلبه شیعه بود، چهارصد سال پیش با بلم، بلم‌های بادی، قایق‌های بادی، با کشتی‌های بادی، از هند سوار می‌شود می‌آید ژوانسبورگ، خب از هند تا آنجا چقدر راه است با کشتی؟ با هواپیما دوازده ساعت است، با کشتی‌های آن زمان حتما پنج شش ماه روی آب بوده وقتی وارد ژوانسبورگ می‌شود تمام مردم بت‌پرست بودند یا به وسیله کشیشان آلمانی و انگلیسی که چهارصد سال پیش آمده بودند برای چاپیدن معادن آفریقای جنوبی که چه معدن‌های تریلیاردی دارد، بهترین طلا، بهترین الماس، بهترین مروارید، بهترین سنگ‌های قیمتی، بعد از چهارصد سال نلسون ماندلا یک مقدار این کشور را توانست نجات بدهد هنوز هم دارند می‌خورند، هنوز هم دارند می‌دزدند و می‌برند، علتش این است که در این چهارصد سال اجازه ندادند یک آفریقایی عالم بشود، دانشمند بشود و مهندس بشود، معدن‌شناس بشود، انقلاب نلسون وقتی پیروز شد اینها هیچی بلد نبودند باز مجبور شدند از این لامذهب‌های دزد و غارتگر برای کارهایشان کمک بگیرند، ما زرنگی کردیم امام علیه السلام فرمود می‌توانیم بندهای استعمار را قطع کنیم و توانستیم وابستگی را کم بکنیم آنها هیچ کس را نداشتند.

شیخ نمی‌گوید من شیعه هستم فقط به عنوان یک مسلمان آنجا شروع می‌کند به تبلیغ دین و قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام بدون اینکه بگوید من شیعه هستم، خب اسلام یک دین فطری است، یک دین عقلی است، مردم با انصاف زود این دین را قبول می‌کنند مردم شروع کردند به مسلمان شدن، جوان‌ها رو به قرآن آوردند رو به اسلام آوردند، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها از خواب بیدار شدند که این شیخ اگر کارش ادامه پیدا بکند ممکن



است مردم را به آزادی از استعمار آلمان و انگلیس تشویق بکند، چی کار کردند؟ ماشین که نبود، من راه بین ژوانسبورگ تا کپیتون را یک ساعت و نیم با هواپیمای جت رفتم اگر ملخی بود که می‌شد سه ساعت، شیخ را می‌گیرند واقعا این اسلام چه زحمتهایی پایش کشیده شده و چقدر مفت دست ما ایرانی‌ها رسیده، می‌گیرند تمام دست و پا و بدن را طناب‌پیچ می‌کنند می‌اندازند روی قاطر، می‌دهند به مامورین خودشان، هزاران و خرده‌ای کیلومتر این شیخ دست و پا بسته را با قاطر از ژوانسبورگ می‌برند کپیتون، فقط یک غذای بخور و نمیر و یک آبی به او می‌دهند و هر ده دوازده ساعت پانزده ساعت یک بار بازش می‌کنند دستشویی برود همین، تسلیم نمی‌شود. به او گفتند آزادت می‌کنیم فقط حرف نزن، گفت نه من بسته هم که باشم حرف می‌زنم، آوردند کجا؟ کپیتون، حالا هزار و خرده‌ای کیلومتر از تهران تا مشهد که پیاده می‌روند بیست و هفت روز می‌کشد، با مرکب‌های حیوانی هم همینطور یک ماه می‌کشد، این هزار و خرده‌ای کیلومتر یک ماه و نیم دو ماه طول کشیده، هیچ کس نمی‌آید الان به ما بگوید چرا نماز می‌خوانی، طناب‌پیچت می‌کنیم، چرا روزه می‌گیری؟ چرا تا ده شب می‌روی در حسینیه چرا برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می‌کنی؟ ما اصلا هیچ کس را نداریم بهمان چون و چرا بکنیم، ولی یک عده از مسلمانان نمی‌دانید برای تبلیغ دین به چه بلاهایی دچار شدند، می‌آورند کپیتون، قاطر را هدایت می‌کنند می‌آید در این کوه‌های شهر کپیتون که یک ربع راه است، می‌برند بالای این تپه که حالت جنگل دارد، پر از درخت است الان هم همینطور است، می‌اندازند آنجا کت بسته و پا بسته که آنجا پلنگ‌ها و یوزپلنگ‌ها و شیرهای گرسنه جنگل بخورند، مامورها برمی‌گردند ژوانسبورگ، این خودش را می‌کشد کنار سنگ‌های تیز، می‌سابد خودش را به این سنگ‌ها تا از این طناب‌پیچ دربیاید، سرازیر می‌شود می‌آید کپیتون آنجا شروع می‌کند تبلیغ دین، حوزه درست کردن، مدرسه درست کردن، منبر رفتن، مردم را با اسلام آشنا کردن، چون هزار و خرده‌ای کیلومتر با ژوانسبورگ فاصله بود تا خبرش به آنها برسد این خیلی‌ها را مسلمان کرد و بعد از دنیا رفت و مسلمان‌ها بردند همان جایی که بدن بسته و کت بسته انداخته بودند شیر و پلنگ‌ها بخورند آنجا دفنش کردند و حالا

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

حرمی دارد و بارگاهی دارد و خادمی دارد و فضایی دارد و آنجا آدم می‌رود انگار بوی پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام می‌آید، انگار بوی خدا می‌آید، واقعا این حرف درستی است که پیغمبر ﷺ بعد از سه شبانه روز که اوئیس شترچران از مدینه رفت و پیغمبر ﷺ را ندید چون مادرش گفته بود یک نصف روز به تو اجازه می‌دهم مدینه بمانی پیغمبر ﷺ را ببینی برگردی یمن ولی آن نصف روز که ماند پیغمبر ﷺ مسافرت بود نیامد، برگشت وقتی پیغمبر رسید دم در اصلا حال پیغمبر ﷺ عوض شد، سه روز هم گذشته بود، فرمود «إِنَّ نَفْسَ الرَّحْمَنِ يَأْتِينِي مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»^۱ بوی خدا از طرف یمن می‌آید. بله آدم می‌تواند اینقدر خدایی بشود در همین روزگار، در همین مردم، در همین خیابان‌ها و پارک‌های پر از بدحجاب و جدیدا بی‌حجاب، همین الان هم می‌تواند آدم بوی خدا بگیرد؛

گفت احمد ز یمن بوی خدا می‌شنوم یمنی برقع من بوی خدا بوی تو بود

از ابتدا خدا یک دین را برای انسان قرار داده

این اسلام است، یک دین خدا داشته، یک آیه دیگر هم بخوانم که باز دین در آیه مفرد است همه اینها دارد داد می‌زند که خدا فقط دینش یک دین بوده اسلام، دین آدم، دین نوح، دین ابراهیم، دین موسی، دین عیسی، دین یعقوب، دین یوسف، دین یحیی، دین زکریا، همه اسلام است. فقط در هر زمانی به تناسب نیازهایی که پیدا می‌شد به این دین قانون اضافه می‌شد، یا حلال و حرام اضافه می‌شد مثلا زمانی که مشروب نبود خب در اسلام خدا بحث مشروب نبود، بحث حرمت مشروب هم نبود، اما وقتی مردم یاد گرفتند از انگور و خرما شراب مست‌کننده درست بکنند که چه زمانی بوده ما نمی‌دانیم، همان زمان حکم حرمت مشروب برای اسلام نازل شد، یعنی حکم اضافه شد، یا تا زمان حضرت لوط که پیغمبر با عظمتی بود عروسی مرد با مرد در دنیا نبوده، یعنی این عمل زشت منکر بسیار ضرردار و خطرناک نبوده، لوط می‌گوید اصلا در گذشتگان جهانیان، این عمل شما را

۱. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص: ۹۷.

نداشتند وقتی این عمل شروع شد حکم حرمت هم آمد، ربا تا زمان یهودی‌ها در دنیا نبوده مخترع ربا پول قرضی دادن و اضافه گرفتن، کار یهود است، وقتی ربا اختراع شد درجا هم حکم حرمتش زمان همان اختراعش آمد به پیغمبر ﷺ آن زمان، حلال خدا از اول حلال بوده حرام خدا از اول حرام بوده، فقط هر چه اسلام جلو می‌آمد، جمعیت بیشتر می‌شد، نیاز بیشتر می‌شد، قانون اضافه می‌شد.

فلسفه واحد بودن دین، عدم تحیر انسان‌هاست

این آیه دیگر را هم ببینید، که یکی از آیاتی است که خدا نام پنج پیغمبر اولوالعزمش را یک جا آورده است، دو بار هم کلمه دین در این آیه است ولی مفرد تشبیه ندارد دینان، ادیان ندارد، خدا کارش بلبشو نیست که که هر قرنی یک دینی را علم بکند، هر زمانی یک مکتبی را علم بکند و مردم را در حیرت و در تحیر و سرگردانی بیندازد، این یک دین بودن برای این است که مردم هیچ وقت سرگردان نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند دو تا دین نفرستاد که دینداران آن دین و دینداران این دین دائم به هم بپرند، عاشق وحدت است خدا، از دار و دسته‌بازی و حزب‌بازی بسیار متنفر است خدا، من این را حاضر هستم از قرآن ثابت بکنم.

می‌بینید که خود ملت ایران که شیعه هستند اصلاً مزاج قبول حزب ندارند، هر حزب قوی هم که در مملکت پیدا شد آخرش چراغش خاموش شد، چون مردم علاقه ندارند، مردم شیعه هستند، مردم قرآنی هستند، مردم اهل بیته ﷺ هستند، مردم دینی به نام حزب ندارند، مخترع حزب هم در این کره زمین طبق آیات سوره قصص فرعون بود، هیچ پیغمبری موسس حزب نبود، موسس دار و دسته نبود، امت واحده، یک جامعه، یک قرآن، یک خدا، یک پیغمبر، یک دین، اگر این وحدت حاکم می‌شد چقدر مردم راحت می‌شدند، از سرگردانی‌ها درمی‌آمدند حالا آیه را دقت کنید، ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۱ خداوند

۱. شوری: ۱۳.

می‌فرماید آن حقایقی از دین را که به نوح سفارش کردیم و همچنین احکام و معارفی را که به تو وحی کردیم و نیز آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، همه را برای شما امت اسلام بیان نمودیم و جزو شریعت شما قرار دادیم سفارش هم این بود که فقط دین من را به پا بدارید، دین و مکتب و حزب و دار و دسته نشوید این سفارش من به انبیاء اولوالعزم است، به پیغمبران بزرگم.

اوصاف متقین، راهنمای بندگان به سمت خدا

در این دین پروردگار عالم یک طرح زیبایی را که ارائه داده بیان اوصاف پاکان روزگار طبق این آیاتی که خواندم از زمان آدم تا قیامت، نه یک امت، نه فقط امت پیغمبر ﷺ پاکان روزگار، با تقوایان روزگار، مومنان روزگار، اینها را اوصافشان را بیان کرده، اهل بیت ﷺ هم اوصاف همین‌ها را بیان کردند برای ما با بیان این اوصاف در این دنیا قبله‌نما گذاشتند، که اگر می‌خواهید این را دقت کنید هر سه در قرآن است، اگر می‌خواهید به لقاء الله برسید، به رضایت الله برسید، در قرآن این دو تا کلمه و کلمه بعد با الله چسبیده است ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾^۱ اگر می‌خواهید به لقاء الله برسید، به رضایت الله برسید، ﴿وَأُدْخِلِي جَنَّتِي﴾^۲ به جنت الله برسید، هر سه وصل به خداست، راهنمایان همین اوصاف باشد، پاکان دنیا و با تقوایان دنیا و مومنان دنیا فلش‌های به طرف من هستند یعنی جاده درست این است، دنبال فلش‌های دیگر نباشید آنها فلش به طرف جهنم است، آنها فلش به طرف ابلیس است، آنها فلش به طرف عذاب است آنها فلش به طرف پیچیده شدن زندگیتان است، درهم و برهم شدن زندگیتان است، آنها فلش به طرف این است که زندگیتان را طوری قرار بده که به قول قدیمی‌ها کاسه چه کنم چه دستت بیفتد و حل هم نشود، گرهی بخورد که باز نشود، این اسلام است.

۱. کهف: ۱۱۰.

۲. فجر: ۳۰.



رفتار متقین هنگام عصبانیت

قرآن در بیان اوصاف پاکان و با تقوایان و مومنان، روش اینان را در هنگام عصبانی شدن بیان می‌کند، نمی‌گوید اینها اصلا عصبانی نمی‌شوند، نه، ﴿وَإِذَا مَا عَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾^۱ خودش در قرآن می‌گوید وقتی که اینها از کوره درمی‌روند حالا یا از دست زنشان، یا زن از دست شوهر، پاکان را دارد می‌گوید یا رفیق از دست رفیق، یا کاسب از دست مشتری، یا قاضی از دست مدعی، مدعی علیه هر کسی، «وَ إِذَا مَا عَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» وقتی از کوره در می‌روند روششان در فضای خشم و عصبانیت، غفران و گذشت است با روش دیگران که پاکی دل ندارند، تقوا ندارند، ایمان ندارند یا ایمانشان ضعیف است صددرصد فرق می‌کند، آنها عصبانی می‌شوند بمباران می‌کنند، عصبانی می‌شوند آدم می‌کشند، عصبانی می‌شوند زن طلاق می‌دهند، عصبانی می‌شوند از خانه شوهر می‌روند می‌گویند دیگر نمی‌آییم هر غلطی می‌خواهی بکن در نتیجه به هم می‌ریزد زندگی، ولی اینها در اوج عصبانیت اخلاقتان نسبت به طرف مقابلشان اخلاق خداست، خدا دائما از بندگانش در حال گذشت و غفران است، اگر از ما گذشت نمی‌کرد از اول تکلیفمان تا حالا با این چند هزار گناهی که داریم در همان گناهان اول و دوم خفه‌مان می‌کرد، بدبخت‌مان می‌کرد اما از ما گذشت کریمانه هم گذشت.

مقدمه روضه

این را خوب دقت کنید، دکترها می‌گویند آدم گرسنه عصبانی می‌شود، درست می‌گویند طبیعت بدن است، آدم تشنه عصبانی می‌شود، در بعضی خانه‌ها مردها می‌آیند دلشان ضعف می‌رود، یک بار به خانم‌شان می‌گویند سفره را بیاور حالا خانم یک کاری دارد یا دارد دستش را می‌شورد، یا دارد یک غذایی را داغ می‌کند، یا دارد یخچال را پاک می‌کند یک خرده که بگذرد دادش درمی‌آید فریاد می‌کشد بهت نگفتم مگر سفره را بیاور، آدم گرسنه عصبانی می‌شود آدم تشنه شدید عصبانی می‌شود.

روضه: ابی عبدالله علیه السلام در نهایت گرسنگی و تشنگی، عصبانی نشد

کربلا ابی عبدالله علیه السلام سه شبانه روز است تشنه است، گرسنه است، آب که نبود غذای پخته درست بکنند، یک نان جو و یک مقدار خرما و همین بوده در خیمه‌ها، غیر از گرسنگی و تشنگی هفتاد و یک داغ هم دیده که آنهایی را که داغشان را دیده در تاریخ عالم بی‌نظیرند از زمان آدم تا قیامت دلیل هم زیاد دارد این مسئله، خیلی باید عصبانی باشد، آدمی که سه شبانه روز است آب گیرش نیامده غذای معمولی، داغ هفتاد و یک داغ آمده جلوی لشگر، عمر سعد گفت این آدم تشنه گرسنه داغ‌دیده توانی ندارد یکی برود کارش را تمام بکند یک آدم قوی شجاعی به عمر سعد گفت من می‌روم الان کارش را تمام می‌کنم، امام علیه السلام دیدند که یک نفر از لشگر آمد بیرون و می‌خواهد خیز بردارد برای کشتن، آماده دفاع شد ابی عبدالله علیه السلام، طرف که حمله کرد امام علیه السلام است دیگر شجاعت از پدرش علی به ارث رسیده، دل از پیغمبر صلی الله علیه و آله به او ارث رسیده، توانمندی روحی را از زهرای علیه السلام گرفته امام علیه السلام است، امام علیه السلام با همه وجود آماده دفاع شد، طرف تا با اسبش خیز برداشت ابی عبدالله علیه السلام پیش دستی کرد یک شمشیر محکم زد پای این شجاع عمر سعدی قطع شد خب یک پا قطع شد یک پادر رکاب ماند درد پا دیگر او را از جنگ با امام علیه السلام غافل کرد خون هم دارد می‌پاشد از بالای اسب با یک پا آمد پایین و افتاد و ابی عبدالله علیه السلام پیاده شد و آمد بالای سرش، آدم تشنه و گرسنه عصبانی است دیگر باید با زانو جفت بزند روی سینه‌اش خنجر را بکشد و سرش را ببرد، وقتی آمد پایین ابی عبدالله علیه السلام فرمود می‌خواهی بیرمت خیمه‌هایم بگویم پایت را ببندند دارو روی زخمت بگذارند؟ اگر نمی‌خواهی در لشگر قوم و خویش داری بگو من بروم جلو صدایشان کنم بیایند و ببرند، امام علیه السلام ماست، یعنی ما باید ماموم این امام علیه السلام باشیم، امام علیه السلام تشنه بود و عصبانی نشد، گرسنه بود و عصبانی نشد، داغدار بود و عصبانی نشد، این آدمی که ضعف کرده بود گفت حسین جان علیه السلام من قوم و خویش دارم یک خرده برو جلو صدایشان کن بیایند من را بردارند و ببرند، کتابها دیگر دنباله داستان را نوشتند، حسین جان علیه السلام جلوی



چشم خولی و شمر و عمر سعد تو از اسب آمدی پایین و به این مرد محبت کردی، پیشنهاد دادی بیرمت خیمه، خودش گفت نه اما خودت که از اسب افتادی روی زمین، من اینها را روز عاشورا باید بگویم نه حالا، آدم گرسنه و تشنه و داغدیده و پر از زخم شمر با چکمه پرید روی سینه، نمی‌توانم ادامه بدهم.

خدایا ما را حسینی زنده بدار و حسینی بمیران؛

خدایا ما را از اسلام و احکامش جدا نکن؛

خدایا همینطور که یعقوب به بچه‌هایش وصیت کرد ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱ بچه‌های من سعی کنید مسلمان واقعی از دنیا بروید دین یعقوب همان دین آدم و انبیاست، خدایا ما را مسلمان از دنیا ببر؛

خدایا امام علیه السلام، شهدا غریق رحمت فرما؛

این مجروحین مظلوم ما را شفا عنایت کن.

خدایا دین، کشور، رهبری، ماه رمضان، محرم و صفر، منبر، قرآن مرجعیت را برای ما حفظ فرما؛

امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما قرار بده؛



جلسه پنجم

انسان ضرورتاً با سه نفر باید زندگی کند

الف) اولین کسی که باید با او زندگی کنیم

انسان ضرورتاً با سه نفر باید زندگی کند یکی از آنها پروردگار مهربان عالم است، که حق خالقیت و ربوبیت و رزاقیت به او دارد، آنهایی هم که وجود مقدسش را قبول ندارند از این حقوق جدا نیستند، بریده نیستند، بالاخره خودشان منکر این معنا نیستند که مخلوقند، ادعا ندارند که ما خودمان خالق هستیم، خودمان خودمان را ساختیم، خودمان هم داریم روزی خودمان را می‌دهیم، خودمان هم تصرف پرورشی در وجود تکوینی خودمان داریم، یعنی این دست خودمان است که قلبمان را به ضربان وادار می‌کنیم پخش خون به تمام سلولها دست خودمان است، به جوانی رسیدن به عمر متوسط رسیدن، به پیری رسیدن، به مردن، دست خودمان است این را نمی‌توانند بگویند هیچ کسی هم در دنیا چنین ادعایی نکرده و الان هم چنین ادعایی نمی‌کند و در آینده هم کسی چنین ادعایی نمی‌کند، آنی که برای هر انسانی روشن است این است که نبوده، آوردنش، همین ایمان به خداست می‌خواهد آدم به آن توجه داشته باشد بیدار این حقیقت باشد یا نباشد.

همین که می‌داند مخلوق است مملوک است، در امور تکوینی و طبیعی اراده‌ای ندارد، همین اعتقاد به خداست ولی خیلی‌ها توجه به این ندارند، مخلوقم، این را که می‌داند توجه به این دارد، همین عنوان کافی است که مخلوق یعنی به وجود آمده به وجود آورنده داشته باشد، چون زمانی من می‌توانم صددرصد بگویم عالم خدا ندارد که به وجود نیامده باشم، بلکه از اول هستی داشتم بی‌زمان، تا آخر هم بی‌زمان، هستی دارم، هیچ کس هم این مطلب را در



خودش نمی‌بیند و نمی‌تواند قبول بکند چون همچنین چیزی نیست اگر بگوید من مخلوق نیستم یعنی خالقم، اگر بگوید من رزاق هستم یعنی تمام دانه‌های نباتی و هسته‌های نباتی و میوه‌جات و سبزی‌جات و صیفی‌جات را خودم دارم درست می‌کنم کار من است، به این خاطر هیچ کس نمی‌گوید من خالق هستم، هیچ کس نمی‌گوید من رزاق هستم، هیچ کس نمی‌گوید من دارای مقام ربوبیت هستم، چون تماشای باطل است، چون باطل خیلی روشنی است کسی زیر بار ادعا کردنش نمی‌رود، به ناچار خود را همه مخلوق می‌دانند.

همه موجودات عالم اقرار به مخلوقیت دارند

ما که تقریباً توفیقی داشتیم، توجهی به خالقمان داریم، اما یک عده‌ای نه، می‌گویند مخلوق هستیم اما توجه به خالق ندارند چون مخلوق بی‌خالق نمی‌شود، مصنوع بی‌صانع نمی‌شود، اگر این صندلی زبان داشت خیلی روشن و آشکار می‌گفت من مصنوع هستم و صانع دارم و صانع من هم نجار است، این نمی‌تواند بگوید من صانع هستم اصلاً محال است که این صانع باشد، فرش‌های زیرپای شما اگر زبان داشتند نمی‌گفتند ما صانع هستیم همه می‌گفتند ما مصنوع هستیم، اگر درختان عالم، کهکشان‌ها، سحابیها، خورشیدها، ستارگان، ذی‌شعورها، بی‌شعورها، زبان داشتند همه می‌گفتند ما مخلوق هستیم وقتی مخلوق بودن من برای خودم ثابت است پس من خالق دارم، مصنوع بودنم برای من ثابت است پس صانع دارم پس من بخوادم، نخواهم، ضرورتاً به ناچار دارم کنار خدازندگی می‌کنم، حالا چگونه باید با او زندگی کنم این مهم است.

این چگونه زیستن کنار پروردگار مهم است، این را من برای خودم حل کنم یک سوم درهای خیر دنیا و آخرت را به روی خودم باز کردم، اگر این را بفهمم، یعنی چگونه زیستن با خالقم را، این خیلی مهم است، بنابراین تمام افراد انسان، و همه موجودات عالم اگر زبان گفتاری داشتند همه اقرار می‌کردند ما مخلوق هستیم، هیچکس این را نمی‌گوید ما خالق هستیم یعنی بودیم بعد هم هستیم، مرگ نداریم، همین که تک تک انسان‌ها در عالم توجه به این دارند که من مخلوق هستم همین اقرار به پروردگار است، حالا این اقرار را ما هم به قلب داریم هم به زبان، یک عده‌ای خوابند، نشئه هستند، با شهوات و با بدمستی‌ها



اقرار به زبان و به قلبشان ندارند ولی با آنها هم اگر آدم حرف بزند بیدار می‌شوند، آنها هم با قلبشان اقرار می‌کنند و با زبانشان هم اقرار می‌کنند، حالا هنر می‌خواهد که آدم با کی چگونه حرف بزند.

روش اهل بیت علیهم‌السلام در برخورد با مخالفین

اُمّه علیها‌السلام ما پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما، انبیاء خدا، عالمان عارف مسلک نه عالمان خشک، عالمانی که مزه شیرین عرفان اهل بیت علیهم‌السلام را چشیده بودند و تصفیه شده بودند و پاکیزه روحی شده بودند، هیچ کدامشان در مقابل حرف مشرکان، دهری‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، زرتشتی‌ها، و ادعاهایشان از کوره در نمی‌رفتند.

اگر می‌آمدند علنی می‌گفتند ما خدا را قبول نداریم قیامت را قبول نداریم آنها نمی‌گفتند برو نجس، برو کافر و پلید، خدا دستور داده بود به حرف مخالف کاملاً گوش بدهید، کجا به اینها وقت ملاقات می‌دادند بیشتر ملاقات بی‌دین‌ها و کمونیست‌های قدیم و مسیحی‌ها و یهودی‌های مخالف در مسجد بود، یعنی در مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به روی مردم باز بود، در خانه امامان علیهم‌السلام ما به روی مردم نه مومنین، مومنین که جای خود داشتند، به روی مردم یعنی به روی هر بی‌دین، به روی هر خلافکار، به روی هر کافری، به روی هر مشرکی باز بود عصبانی هم نمی‌شدند، این روش اولیاء الهی است که در مقابل حرفهای مخالف گرچه صددرصد ضد قرآن، ضد دین، ضد خدا باشد، از کوره در نروند این روششان بود.

روش برخورد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یک جوان بدکار

یک جوانی در روایت دیدم یک وقت وارد مسجد شد به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت یک اجازه به من بده فرمود برای چی؟ برای چه کاری؟ گفت من زن ندارم اما می‌توانم زنها و دخترها را به تور بزنم دلم می‌خواهد زنا بکنم، هنرش را دارم که دخترها و زندهای مدینه را به تور بزنم، خب اگر شما بودید چه می‌گفتید؟ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چی گفت، یعنی از مجسمه علم و پاکی و حقیقت و عبودیت و بندگی آمد اجازه بگیرد برود زنا کند، زنا کند یعنی چی؟

یعنی ناموس مردم را به تور بیندازد این است دیگر، یک عده‌ای رگ‌های گلویشان باد کرد و آمدند خیز بردارند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بنشینید، ایشان مگر از شما اجازه خواست؟ ایشان با من الان طرف است با من روبرو است برای چی شما تکان می‌خورید. پیامبر فرمود جوان اجازه می‌دهم اما بیا بنشین روبروی من یک خرده با هم صحبت کنیم، آمد نشست، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مادرت زنده است؟ گفت بله، حالا من توضیح می‌دهم روایت را، پیر است یا جوان است، بد نیست میان حال است، خواهرداری؟ دارم، شوهر کرده؟ نه، خانه است، فرمود به من بگو واقعا حقیقتا، راست بگو، خوشت می‌آید در این شهر مدینه یکی گریبان مادرت را بگیرد باهانش زنا بکند، واقعا خوشت می‌آید یکی گریبان خواهرت را بگیرد با او زنا کند گفت ابد، فرمود اگر خوشت نمی‌آید مادرت و خواهرت را به تور بیندازند تو هم خوشت نیاید ناموس دیگران را به تور بیندازی، گفت چشم، زشت است دیگر، تو می‌گویی من اجازه نمی‌دهم کسی گریبان مادر و خواهرم را بگیرد خب به خودت اجازه نده تو گریبان خواهر و مادر دیگران را بگیری.

روش برخورد امیرالمومنین علیه السلام با شخص هتاک

امیرالمومنین علیه السلام در اوج قدرت دنیایی بود، حاکم بود حاکم مملکت، امیرالمومنین را دیگر ما می‌دانیم امیرالمومنین علیه السلام است، وقتی ما می‌گوییم امیرالمومنین علیه السلام یعنی انسانی که تمام ارزش‌ها در او جمع بود و یک مورد عیب و نقص در او نبود این تعریف را علمای علم منطق می‌گویند تعریف جامع و مانع، یعنی اگر امیرالمومنین علیه السلام را بخواهیم خوب بشناسانیم باید بگوییم علی علیه السلام جامع همه کمالات بود و فاقد همه عیب‌ها و نواقص، این تعریف جامع و مانع.

در اوج قدرت، در مسجد کوفه که دیدید آن مسجد را، در اوج منبر، در عالی‌ترین نقطه سخنرانی‌اش که تمام مستمعین مست گفتارش هستند سکوت هم مجلس را گرفته، یک مخالفش از وسط جمعیت بلند شد با صدای بلند گفت «تَبَّ لَكَ يَا عَلِيُّ علیه السلام مَا أَحْسَنَ كَلَامُكَ» مرگ بر تو باد علی علیه السلام، چقدر زیبا حرف می‌زنی، حالا یکی امشب وسط این



جلسه بلند شود به من بگوید مرگ بر تو من چه موضعی خواهم داشت؟ من مأموم امام علیه السلام هستم یا نیستم؟ دورو بری‌ها آمدند جم بخورند علی علیه السلام فرمود حرکت نکنید، او علیه من شعار داد او گفت «تَبَّ لَكَ يَا عَلِيُّ علیه السلام» علیه شما شعار نداد به من گفت مرگ بر تو، بگذارید بنشینند بقیه منبر و سخنرانی و حرف من را گوش بدهد یا قبول می‌کند می‌شود جزو ما، یا قبول نمی‌کند منبر که تمام شد می‌رود دنبال کارش، این اخلاق اولیاء الهی است.

روش برخورد امام صادق علیه السلام با یک کمونیست

یک کمونیستی، کمونیست خیلی مکتبش قدیمی است ریشه در حرفهای مارکس و هگل و لنین ندارد، در قدیمی‌ترین ایام یک عده‌ای را می‌گفتند دهری، یعنی آنهایی که هیچ اقراری به پروردگار عالم با قلب و با زبان نداشتند ولی این اقراری هم که نداشتند اقرار یقینی نبوده چون نمی‌توانستند دفع بکنند این فکر را که من مخلوق خالق دارم، روی لجاجتشان تکبرشان از اینکه حرف خدا را بزنند یا قلبی را به خدا نشان بدهند فراری بودند ضرر هم می‌کردند، آنها را می‌گفتند دهری که روسی‌اش می‌شود کمونیسم، عربی‌اش دهری، ایرانی‌اش هم می‌شود توده‌ای، قرآن هم از این مسلک اسم برده ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾، یعنی می‌گویند همه چیز مادی است ما امر معنوی و غیبی نداریم، ما قیامتی نداریم، ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾.

حالا یکی از این دهری مسلک‌ها، کمونیست قدیمی، بلند شد از یک منطقه شامات آمد مدینه، آمد منزل امام صادق علیه السلام، خیلی هم سینه‌اش را سپر کرده بود و خیلی هم با تکبر بی‌سلام و علیک به امام صادق علیه السلام گفت من خدایی را که شما می‌گویید قبول ندارم، خدایی وجود ندارد، شما که می‌گویید عالم خدا دارد بیخود می‌گویید، آدم باسوادی هم بود کمونیست‌ها هم در آنها باسواد است، امام صادق علیه السلام خیلی نرم و آرام فرمودند شما کل کره زمین را گشتی؟ یعنی امام علیه السلام هنر دارد که با کی چطوری حرف بزند، گفت نه، شما

این سطح زمین را که نگشتی زیر کره زمین را رفتی؟ نه، آسمان اول را رفتی و جب به جب را بگردی؟ نه، آسمان دوم؟ نه، تا آسمان هفتم، نه، شرق جهان را نه شرق کره زمین دیدی؟ نه، غرب جهان را هستی را دیدی؟ نه، شمال و جنوب عالم را دیدی؟ نه، فرمود چطور می گویی عالم خدا ندارد تو که هیچ جا را نرفتی ببینی دارد یا ندارد، تو که هیچ جا را ندیدی چطور می گویی عالم از خدا خالی است؟ گفت یابن رسول الله ﷺ یقینا عالم خدا دارد فرمود دیگر کاری با هم نداریم رسیدی به حقیقت.

اقرار به وجود خدا از طریق توجه به مخلوق بودن

من وقتی توجه به مخلوق بودن خودم بکنم یعنی خالق دارم، این اقرار به خداست، ولی یک عده ای به این اولی توجه ندارند، یعنی به مخلوق بودن خودشان، به مرزوق بودن خودشان که کسی دیگر دارد روزی شان را سر سفره این عالم آماده می کند، یعنی به مربوط بودن خودشان اینها را اگر ما هنرمندانه توجه بدهیم، که تو مخلوق هستی، تو مربوط هستی، تو مصنوع هستی، تو مرزوق هستی، می گوید درست است همین است می گوئیم پس مصنوع صانع دارد، مخلوق خالق دارد، مرزوق رازق دارد، اگر اینگونه نیست، پس مخلوق نیستی، پس تو یک موجود ابدی و ازلی هستی، خودت خدا هستی، در حالی که این بیچاره ها اسهال می گیرند غش می کنند، در کما می روند، در یک تصادف می میرند، وجودی که ازلی و ابدی است ضربه اصلا نمی خورد، ازلی یعنی بوده، ابدی یعنی خواهد بود. برای او تصادفی نیست، غش کردنی نیست، ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾، چرت و خواب نیست خواب و خوراک نیست، اگر من هم خالق بودم یعنی ازلی و ابدی همانجور بودم.

خب ما که توجه داریم به مخلوق بودن خودمان، آنهایی که توجه ندارند را توجّهشان بدهیم آنها هم می گویند ما مخلوق هستیم پس خالق داریم، پس ما بخواهیم یا نخواهیم تا لحظه بیرون رفتن از دنیا کنار این خالقمان رازقمان، و پروردگارمان باید زندگی کنیم به خاطر اینکه همه وجودمان به او نیاز دارد، عرض کردم ما تا لحظه آخر خروج از دنیا کنار



سه نفر مجبور هستیم زندگی کنیم، اصلا قابل قطع نیست، نخ نیست که ببریم، نخ نیست طناب نیست که ببریم، او روزی ما را می‌دهد، و ربوبیت تکوینی به ما دارد غیر از تشریحی، اما چگونه با او زندگی بکنیم که جریمه نشویم، این را باید بدانیم، این یک نفر.

ب) دومین نفری که باید با آن زندگی کنیم

دومین نفری که ما هیچ چاره‌ای نداریم جز اینکه با او زندگی بکنیم تا زنده هستیم و تا زنده هستند پدر و مادر است، هیچ انسانی نمی‌تواند پدر بودن پدرش را سلب بکند، این قابل سلب نیست، آدم می‌تواند همسرش را طلاق بدهد زن می‌تواند از شوهر طلاق بگیرد با هم نامحرم می‌شوند سلب می‌شود زوجیت، مرد می‌تواند همسرش را طلاق بدهد سلب می‌شود زوجیت، یعنی دیگر بعد از طلاق زوجیت نمی‌ماند فرد می‌ماند، زن خودش است زوج ندارد مرد هم خودش است زوج ندارد، زوجیت را می‌شود سلب کرد اما پدر بودن را آدم نمی‌تواند از خودش سلب بکند، چگونه می‌توانم خود را با پدر صددرصد تبدیل به یک بیگانه بکنم که نه او پدرم باشد و نه من بچه‌اش باشم نمی‌شود. مادر هم همینطور، ما چاره‌ای نداریم تا آنها زنده هستند یا تا خودمان زنده هستیم باید کنار پدر و مادر زندگی کنیم کنار پدر و مادر معنی‌اش این نیست که خانه‌مان یکی باشد آنها طبقه بالا و ما طبقه پایین، نه یعنی پدر را از پدر بودن نمی‌شود انداخت، مادر را از مادر بودن نمی‌شود انداخت، حالا ممکن است پدر و مادرم مشهد باشند، اصفهان باشند، شیراز باشند، تهران در شهر خودم باشند، هر جا باشند بمیرند هم سلب پدری و مادری نمی‌شود. اگر بمیرند هم سلب نمی‌شود، این دو نفر.

ج) سومین نفری که باید با آن زندگی کنیم

نفر سوم هم که مجبور هستیم با آنها زندگی کنیم مردم هستند، نمی‌توانیم خیمه زندگیمان را برداریم تک و تنها برویم سر قله دماوند بگوییم ما کاری به کار هیچ کس نداریم، حالا این مردم یا مردم محل خودمان هستند، یا مردم کوچه و بازارند، یا مردم شهر هستند، نمی‌توانیم بدون آنها زندگی کنیم، بنا می‌خواهیم، خیاط می‌خواهیم، کارگر می‌خواهیم، معمار می‌خواهیم، مهندس می‌خواهیم، دکتر می‌خواهیم، تولیدکننده می‌خواهیم، فروشنده می‌خواهیم،

مغازه‌دار می‌خواهیم، نمی‌توانیم بگوییم نه، من نیاز به احدی ندارم قرآن می‌گوید همه شما به همدیگر نیازمند هستید، یوسف هم که باشید دارای مقام عصمت و نبوت نیاز داری که در زندان به رفیق زندانی‌ات که دارد آزاد می‌شود برای اینکه بیشتر در زندان نمایی و نپوسی به او بگویی به سلطان مملکت بگو من در این زندان بی‌گناهم، ما را بیاورند بیرون این نیازت طبیعی است، این مخالف با توحید نیست، این مخالف با توکل نیست، این مثل این است که بگوییم من خیلی مومن هستم اما مثل اینکه بوی سرطان دارد می‌آید از بدنم نمی‌خواهم بروم دکتر این خلاف توکل به پروردگار و خلاف توحید است، مادر این رختخواب دراز می‌کشیم به خدا تکیه داریم که او یک نگاه بکند سلول‌های سرطانی ما همه خاموش بشود نمی‌کند این کار را.

در حل مشکلات از اسباب خداوندی استفاده کنیم

موسی مریض شد روز اول گذشت خوب نشد، روز دوم خوب نشد، روز سوم گفت پروردگارا من کلیم الله هستم، سومین پیغمبر اولوالعزم تو هستم، رفیقت هستم، بنده‌ات هستم، چرا یک نظری نمی‌کنی ما شفا پیدا کنیم، خطاب رسید موسی من شفا را در دارو و تشخیص بیماری و نسخه‌نویسی را در دست طبیب قرار دادم من مستقیم وارد کار نمی‌شوم، موسی بین وسیله خوب شدن از بیماری چیست، دکتر است قرار دادم، دواست قرار دادم، معده برای خوردن داروست قرار دادم، بلند شو برو دکتر، خویت نمی‌کنم.

همین پربروزها یک روایتی دیدم، چقدر زیبا، که امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید خدا در بسته به روی احدی ندارد، ولی شما از دری که به رویتان باز کرده وارد شوید از دیوار نپرید بالا، کار درستی نیست، بین در خوب شدن بیماری‌ات طب است، از این در وارد شد، در ساختمان‌سازی این است که زمین بخری بعد بروی به مهندس بگویی نقشه بده به معمار بگویی بیا، به بنا بگویی بیا، بروی بازار آهن بخری، چوب بخری، سیم بخری، لوله بخری اینها اصلا به توحید کار ندارد، به توکل کار ندارد، خدا در قرآن هیچ ایرادی به یوسف نگرفته که چرا حرفت را به این بابا زدی، خب ما نیاز به همدیگر داریم باید حرفه‌ایمان را به همدیگر بزنییم چه عیبی دارد؟



پس ما نمی‌توانیم یک قیچی برداریم رابطه‌مان را با انسان‌ها قطع بکنیم، حالا حرف این است که در کنار پدر و مادر چگونه زیست کنم که به خیر دنیا و آخرت برسم، در کنار مردم چگونه زندگی کنم که به خیر دنیا و آخرت برسم، ببینید خدا برای ما سه تا جاده قرار داده به سوی خودش، یک راه از طریق خودش، یک راه از طریق پدر و مادر یک راه هم از طریق مردم.

چگونگی زیستن با خدا، پدر و مادر و مردم

من از قرآن مجید از سوره مبارکه مریم این چگونگی زیست کردن با خدا و با پدر و مادر و با مردم را برایتان بگویم در کنار خدا این قدرت و حکمت و علم بی‌نهایت در کنار پدر و مادر این دو منبع به وجود آورنده من و وسیله به وجود آورنده من و در کنار مردم چگونه باید زیست بکنم.

نحوه زیستن با خدا

خود خدا تعریف می‌کند زیست یک نفر را با خودش با پدر و مادرش و با مردم، اما با خودش، یک کلمه می‌فرماید، «كَانَ تَقِيًّا»^۱ یحیی در تمام مدت عمرش در کنار من از هر گناه و کاری که مورد نفرت من بود خودش را نگه داشت شما با من می‌خواهید زندگی کنید در کنار من پاک بمانید، این زندگی با خداست، این یک کلمه یک دنیا حرف دارد کنار من با ربا زندگی نکن این می‌شود کنار شیطان، با زنا زندگی نکن این می‌شود کنار ابلیس، با رشوه و اختلاس و دزدی زندگی نکن این می‌شود کنار ابلیس، کنار من با پاکی از هر گناهی زندگی کن این وظیفه زندگی ما در کنار خداست.

نحوه زیستن با پدر و مادر

در مورد نحوه زیستن با پدر و مادر هم یک کلمه قرآن می‌گوید «وَرَبِّاِبْوَالِدَيْهِ»^۲، یحیی با همه وجود نسبت به پدر و مادر نیکوکار بود، شکل نگاه کردنش، شکل حرف زدنش، شکل

۱. مریم: ۱۳.

۲. مریم: ۱۴.

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

نشستنش، شکل رفت و آمدش، شکل خدمت کردنش، همه نیکی بود، شما ممکن است بفرمایید پدر یحیی زکریا پیغمبر بود، مادر یحیی از اولاد حضرت ابراهیم بود البته که باید به این دو تا نیکی می کرد، حالا پدر و مادر من بی دین هستند، مسیحی هستند، یهودی هستند، لایک هستند، ظالمند، آدمهای بدی هستند، اینها را چی کار بکنم؟ قرآن مجید می گوید ﴿وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۱ به آنها هم نیکی کن فقط یک جا حرفشان را گوش نده آن هم نه با تلخی، اگر گفتند خدا را عبادت نکن، هیچی نگو فقط گوش نده برو عبادتت را بکن، اما رفت و آمد را با پدر و مادر بی دین و مشرک و یهودی و مسیحی حق نداری قطع بکنی، ﴿وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^۲ با یک روش پسندیده با آنها زندگی کن.

به امام صادق علیه السلام گفت من مسیحی بودم شیعه شدم، پدرم مرده، مادرم زنده است، من با مادرم هم غذا می شدم وقتی مسیحی بودم من و مادرم در یک کاسه، در یک قابلمه، در یک بشقاب، در یک دیس، دست می کردیم غذا می خوردیم حضرت علیه السلام فرمود مادرت مشروب خور است؟ گفت نه، گوشت خوک می خورد؟ گفت نه فرمود با او هم غذا باش تا آخر عمر، با یک روش پسندیده، وقتی می گوید با پدر و مادر مشرک و کافر «وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» به صورت پسندیده زندگی کن، اگر پدر و مادر مومن باشند چی؟ اینجا یک کلمه دیگر بگویم که خدا می فرماید احترام به مومن احترام به من است.

نحوه زیستن با مردم

با مردم چطوری زندگی بکنیم، ﴿وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا﴾^۳، با مردم نه تکبر داشته باش نه آدم سرکش و متجاوز به حقوقشان باش، همین، کنار خدا با تقوا زندگی کن کنار پدر و مادر با نیکی کردن به هر دو زندگی کن، کنار مردم هم بی تکبر، بی سرکشی، بی تجاوز با تواضع، با

۱. بقره: ۸۳

۲. لقمان: ۱۵

۳. مریم: ۱۴

فروتنی، با خاکساری زندگی کن این می‌شود خیر دنیا و آخرت، خدایا این سه کار را، تقوا، برّ به والدین، بی‌تکبر زندگی کردن و بی‌سرکشی با مردم به حقیقت زینب کبری علیها السلام به همه ما عنایت بفرما، چه زندگی خوبی است این زندگی، چه زندگی شادی است این نوع زندگی، چگونه زیستن با خدا، با پدر و مادر و با مردم، «وَلَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيّاً» یعنی نسبت به مردم از کوره در نرو، بزرگ‌منشی نکن، فروتن باش، نرم باش، متواضع باش.

روضه حُرِّ بْنِ يَزِيدِ رِيَّاحِي

یک کسی هشت روز قبل در دهه عاشورا با هزار نفر جلوی ابی عبدالله علیه السلام را گرفته، پیاده‌اش کرده، با اینکه حضرت علیه السلام پیشنهاد داد بگذار بروم مکه، بگذار بروم مدینه بگذار بروم جای دیگر گفت نمی‌شود، باید اینجا پیاده شوی پیاده شد، امام علیه السلام را نگه داشت تا سی هزار نفر رسیدند و گرگوار حضرت علیه السلام را محاصره کردند دیگر کشته شدن امام علیه السلام و یارانش با این محاصره شدن قطعی بود، خود این آدم که باعث به وجود آمدن این حادثه شد طلوع آفتاب روز عاشورا پشیمان شد، فقط می‌خواهم فکر بکنید حادثه کربلا را که ایشان باعث شد امام علیه السلام را گیر سی هزار گرگ بیندازد و اخلاق ابی عبدالله علیه السلام را با مردم چگونه زیست می‌کند، متکبرانه زندگی نمی‌کند، با شورش و عصیانیت زندگی نکنید، حر به پسرش گفت بلند شو برویم پیش ابی عبدالله علیه السلام، گفت پدر تو جلوی امام حسین علیه السلام را گرفتی و گیر این سی هزار تا انداختی راحت می‌دهد؟ نرویم گفت عزیز دلم، تو حسین علیه السلام را نمی‌شناسی، بلند شو برویم، جدیداً این روایت را دیدم تا حالاندریده بودم امام حسین علیه السلام بیرون خیمه بود با اینکه آفتاب بود و بیابان، امام حسین علیه السلام برای چی آمده بود بیرون خیمه، بیرون خیمه چه کار داشت؟ هنوز جنگی شروع نشده بود، امام علیه السلام می‌داند الان دو تا مهمان به او می‌رسد، آمد بیرون از خیمه که آنها زحمت اجازه گرفتن و در زدن و معطلی نداشته باشند، به این خاطر آمد بیرون وقتی که حر ده بیست قدمی حضرت علیه السلام رسید درجا از اسب پرید پایین با تمام بدن افتاد روی خاک، فقط گریه می‌کرد، ابی عبدالله علیه السلام آمدند،

فرمودند «یا شیخ إرفع رأسک»، شیخ یعنی بزرگ، ای بزرگوار بلند شو، اینجا جای سربلندی است، اینجا جای روی خاک افتادن نیست، تو الان مسافر ملکوت هستی نه مسافر خاک، تو الان مسافر الهی هستی نه مسافر ابلیس، تو باید بلند شوی سرت را بالا نگه داری بلند شد. اشک چشمش بند نمی آمد، گفت حسین جان علیه السلام من را نبر در خیمه، به من تعارف نکن، فقط به من اجازه بده برگردم جانم را فدایت کنم، امام علیه السلام فرمود تو مهمان ما هستی، مثلاً به قول ما چند دقیقه بیا در خیمه بشین حالا ما که آب نداریم ازت پذیرایی کنیم اما بالاخره یک خوراکی در خیمه اول صبح پیدا می شود، عرض کرد حسین جان علیه السلام من باید جریمه بشوم، و شما باید من را جریمه کنی، امام حسین علیه السلام که اهل جریمه کردن نیست اما این جریمه اش چی بود؟ گفت حسین جان علیه السلام من از همه دیرتر آمدم جریمه ام این است از همه زودتر بروم و جانم را فدایت کنم، امام علیه السلام فرمود می خواهی بروی برو، از امام علیه السلام خداحافظی کرد، این را حالا در کتاب دیگر باز دیدم یک مقدار آمد کنار به قمر بنی هاشم برخورد، همدیگر را بغل کردند و چون امامش با محبت با حر روبرو شده «وَأَمَّ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيًّا»، به قمر بنی هاشم علیه السلام گفت من می توانم چند لحظه با زینب علیه السلام حرف بزنم، دست حر را گرفت، آمد کنار خیمه زینب کبری علیه السلام، رفت در خیمه گفت خواهر حر آمده، توبه کرده، برادرم قبولش کرده، خدا قبولش کرده، می خواهد برود جانم را فدا کند می خواهد با شما حرف بزند زینب کبری علیه السلام آمد پشت پرده زینب علیه السلام سلام کرد، سلام اسلامی، سلام انسانیت، سلام اخلاق، گفت خانم من دارم می روم کشته بشوم خیالم از برادرت حسین علیه السلام راحت است به خاطر تو ناراحتم شما فقط یک کلمه به من بگو از من راضی هستی؟ زینب کبری علیه السلام دعایش کرد رفت، وقتی زمین افتاد واقعا فکر نمی کرد ابی عبدالله علیه السلام بیاید اما در نفس های آخر بود که دید حسین علیه السلام سرش را به دامن گرفت، «أَنْتَ سَعِيدٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».



جلسہ ششم

مادر تکوین و تشریح وابستہ بہ پروردگار

مہربان عالم ہستیم

نیاز ما به خدا در مرحله تکوین

ما در دو مرحله وابسته به پروردگار مهربان عالم هستیم، یک مرحله مرحله تکوین است، که تمام امور طبیعی وجود ما بستگی دارد به کارگردانی دائم او، مثل گردش خون، ضربان قلب، حرکات مغز، عملکرد کلیه‌ها، گوارش، و تامین نعمت‌های مادی برای ادامه حیات جسم ما، خب با چه قدرتی، با چه نیرویی، با چه اراده‌ای، با چه ابزاری وجود مقدس او را می‌شود حذف کرد که نه من دوست ندارم کارگردان امور تکوینی من یعنی اموری که از اختیار خودم خارج است، دست تو باشد. دوست ندارم تامین مواد لازم برای ادامه حیات من، حیات مادی، دست تو باشد، خب فرض بکنید بشود حذف کرد، در همان لحظه اول حذف خود آدم می‌میرد یعنی دیگر نمی‌ماند، اگر بگویم دوست ندارم کارگردان امور تکوین من تو باشی آن هم گوش بدهد بر فرض، کنار بکشد، از کارگردانی امور تکوینی من، خب من درجا می‌میرم.

حتی اگر فرض بکنید او را از ایصال یک نعمت بشود حذف کرد، بگویم دوست ندارم تو هوای تنفس من را تامین بکنی و او هوا را بگیرد، یعنی به هوا بگوید همه جا داری کار می‌کنی با این کار نکن و در ریه او نرو، خب باز هم آدم می‌میرد، چه اینکه فرضاً از کارگردانی او نسبت به بدنمان حذف بکنیم یا کارگردانی او را در ایصال یک نعمت حذف بکنیم این امکان ندارد. و این تقاضایی هم هست که اصلاً مورد قبول واقع نمی‌شود یعنی یک دعای بی‌ربطی است و یک درخواست بی‌ربطی است.



داستانی زیبا در مورد وابستگی ما به خدا از حیث تکوین

یک داستان جالبی را مرحوم ملا احمد نراقی که در حدود سه قرن قبل می‌زیسته، کاشان بود، اصالتا اهل نراق یکی از بلوک کاشان بود و قبرش در نجف است و در تربیت شاگردان عالم واقعا آدم کم نظیری بوده در شیعه، یکی از شاگردان او که در حوزه‌های علمیه و در علوم اسلامی بسیار آدم موثری بود شیخ انصاری است، این یکی از شاگردان مدرسه علمی ملا احمد نراقی بود، که همیشه شیخ هم می‌گفت من ریشه‌دارترین مایه‌های علمی‌ام از ملا احمد نراقی است، ایشان این داستان را در یک کتاب نثرش به نام «خزائن» نقل می‌کند و در یک کتاب نظمش به نام «طاق‌دیس» نقل می‌کند، من در هردو کتاب خواندم، البته در کتاب «طاق‌دیس» به صورت شعر است بیش از چهل بیت است مضمونش این است که وجود مبارک موسی بن عمران کلیم الله داشت می‌رفت کوه طور، یک گبری یعنی کسی که تابع مذهب آتش‌پرستی است، پیرمرد بود در راه موسی نشسته بود نه اینکه بیاید در راه موسی بنشینند، یک جایی نشسته بود که موسی از آنجا عبور می‌کرد، می‌شناخت موسی را، گفت کجا می‌روی؟ گفت می‌روم کوه طور.

نظر ویژه اسرائیل برای غصب وادی سینا

در مصر، کوه طور در وادی سینا است، که به شدت هم اسرائیل به این وادی نظر دارد و به خاطر اینکه موسی در آنجا با خدا راز و نیاز داشت ادعای ملکیت یهود را بر صحرای سینا دارد، و جدیداً هم با این کسی که انقلاب مصر را به نابودی کشید و با کمک امریکایی‌ها و خود اسرائیل سرکار آمد سیسیل طرحی دادند که از رود نیل یک کانال آبی تا اسرائیل کشیده بشود که اگر این طرح پیاده شود زمینه مالکیت اسرائیل را هم بر آب نیل، و هم بر صحرای سینا فراهم خواهند کرد که معلوم می‌شود سیسیل یک مامور صهیونیست است برای اینکه منطقه سینا را که از ابتدای نیل است تا مرز اسرائیل به ملکیت آنها دریاورد این طرف را اسرائیل چشم به آن دارد از این طرف هم تا لب فرات را ادعا دارد، نیل تا فرات یعنی کل خاورمیانه، و این جنگ‌ها و آشوب‌های خاورمیانه هم فقط به خاطر تضعیف نیرو،



سرمایه و جوان‌های ملت اسلام است که اینها از کار بیفتند و خزائن مالی‌شان هم نابود بشود اسرائیل بتواند بر کل منطقه تا کنار مرز ما حکومت برقرار بکند، شما ایرادی در ذهنتان نباشد اگر جوان‌ها دارند می‌روند در سوریه یا در عراق می‌جنگند خطر بسیار عظیم است، خود ما هم در تهدید هستیم و در خطر نابودی خودمان و دینمان و کشورمان.

گفت می‌روم طور سینا، برای مناجات، برای چی می‌روی؟ برای مناجات، مناجات با کی؟ گفت با خدا، به موسی بن عمران گفت من سه تا پیغام برای پروردگارت دارم می‌رسانی سه تا پیغام من را؟ کلیم الله گفت بله می‌رسانم بگو:

گفت موسی هان پیامت چیست او	گفت از من با خدای خود بگو
که فلان گوید که چندین گیر و دار	هست من را از خدایی تو عار
گر تو روزی میدهی هرگز مده	من نخواهم روزیت منت منه
زین سخن آمد دل موسی بجوش	گفت با خود تا چه گوید حق خموش

موسی رفت کوه طور مناجات کرد، مناجاتش تمام شد، حیا کرد که آن سه تا حرف بی‌ربط را به پروردگار بزند، با تمام شدن مناجات سرش را انداخت پایین که از وادی طور بیاید بیرون و بیاید مصر خطاب رسید

گفت حق گو آن پیام بنده ام	گفت موسی من از ان شرمنده ام
شرم دارم تا بگویم این پیام	چون تو دانایی همه دانی تمام
گو از من رو بر آن تندخو	پس ز من او را سلامی باز گو
پس بگو گفتت خدای دلخراش	گر ترا عار است ز ما عار باش
ما نداریم از تو عار و ننگ نیز	نیست ما را با تو خشم و جنگ نیز
گر نمی‌خواهی تو ما را گو مخواه	ما ترا خواهیم با صد عز و جاه

بگو بنده من من با تو دعوا ندارم، با تو جنگی ندارم، اگر نمی‌خواهی من خدای تو باشم نمی‌شود من خدای تو هستم چون من تو را خلقت کردم تو را به وجود آوردم، روزی‌ات را من دارم می‌دهم، من خودم را از خدایی خودم نسبت به تو حذف نمی‌کنم؛

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

روزیت را گر نخواهی من دهم روزیت از سفره فضل و کرم
گر نداری منت روزی ز من من ترا روزی رسانم بی منن
فیض من عام است فضل من عمیم لطف من بی انتها جودم قدیم
گر نداری منت روزی ز من من ترا روزی رسانم بی منن
دید موسی را کلیم اندر ایاب گفت برگو آن جوابم را جواب

گفت چی شد پیغام من را به خدا دادی خدا جواب داد؟ موسی گفت بله خدا این جوابها را داد البته اشعار مرحوم نراقی اگر دقت کنید خیلی لطافت دارد و نکته دارد که در یک بخشش که خوانده شد خدا به موسی می گوید برمی گردی می بینی اول قبل از اینکه جوابهایش را بدهی از طرف من به او سلام کن، این ادب پروردگارا است، موسی گفت که خدا هر سه مطلب را اینگونه جواب داد که ایاتش خوانده شد بعد که موسی سخن خداوند را به او گفت؛

سر به زیر افکند و لختی شرمگین آستین بر چشم و چشمش بر زمین
سر بر آورد آنگهی با چشم تر با لب خشک و درون پر شرر
گفت با موسی که جانم سوختی آتش اندر جان من افروختی
من چه گفتم ای که روی من سیاه وا حیاه ای خدا واخجلتاه
موسیا ایمان بر من عرضه کن کودکم من بر دهانم نه سُخَن
موسیا ایمان مرا بر یاد ده ای خدا پس جان من بر باد ده

موسی او را یک سخن که همان «لا اله الا الله» است را، تعلیم کرد یک سخن است اما بسیار عمیق:

موسی او را یک سخن تعلیم کرد آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد
می شود خدا را حذف کرد؟ چطوری؟ فکر کنید ببینید امکان حذف خدا از مرحله تکوین ما هست؟ در همان لحظه اول بر فرض اگر امکان حذف باشد ما نیستیم که بی خدا زندگی کنیم، آخه باید امکانش باشد که وقتی حذفش کردیم و کل رابطه مان را با او بریدیم و جلویش را گرفتیم که هیچ کاری برای ما نکن خب ما نیستیم که، با حذف خدا ادامه زندگی بدهیم با حذف یک نعمتش هم نیستیم که ادامه زندگی بدهیم.



مثلا قدرتی پیدا بکنیم هوا را از خودمان حذف بکنیم بگوییم اکسیژن و ازت ترکیبی که به قول سعدی «هر نفسی فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون برمی‌آید مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است، و بر هر نعمتی شکری واجب، از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید»، فرض بکنید امکان حذف نعمت هوا باشد بگوییم چون هوا برای خداست و من خوشم نمی‌آید از سفره خدا بخورم هوا را بزنم کنار خب من دیگر نمی‌مانم که بی‌خدا زندگی کنم.

وابستگی ما به خداوند از حیث تشریح

الان هفت میلیارد انسان روی کره زمین است، همه دارند در عرصه تکوین با خدا زندگی می‌کنند، عرصه دومی‌اش هم عرصه تشریح است، یعنی زندگی با خدا با طرح قرآن، با طرح نبوت، با طرح امامت، با طرح حلال و حرام، این را ما قدرت داریم حذف بکنیم، اما امور تکوینی را نه، این را می‌توانم بگویم خدایا به تو حق دخالت در زندگی‌ام نمی‌دهم من می‌خواهم زنم نیمه عریان برود بیرون به تو چه، من می‌خواهم دخترم نیمه عریان برود شش تا هم دوست پسر داشته باشد خوشم می‌آید، دوست پسرش را هم بیاورد خانه، شب هم تا صبح بماند، هم شامشان را می‌دهم و هم نهارشان هر چی هم پیش آمد پیش بیاید به تو چه، بی‌صورت شد، خراب شد، به تو چه؟ این را می‌شود حذفش کرد، نمی‌خواهم نماز بخوانم نمی‌خواهم روزه بگیرم، نمی‌خواهم آدم باتربیتی باشم نمی‌خواهم آدم با خیری باشم، نمی‌خواهم هم‌رنگ انبیا و ائمه علیهم‌السلام طاهرین باشم نمی‌خواهم.

عاقبت شوم حذف عرصه تشریح

عرصه تشریح را می‌شود حذف کرد اما برادران عاقلم و خواهران عاقله‌ام در حذف عرصه تشریح مردها می‌شوند یا فرعون یا شمر یا یزید یا خولی یا سنان یا اوباما یا کامرون یا نتانیاهو، و در حذف عرصه تشریح هم کل زنها می‌شوند هند جگرخوار، دو شب است سخنرانی هیلاری کلینتون این زن شصت و پنج شش ساله را نمی‌بینید زیرنویس می‌نویسد،

زن کانون مهر است، کانون محبت است، مادر است، عاطفه محض است، ولی او که عرصه تشریح را حذف کرده سه چهار شبانه روز است در سخنرانی‌هایش به صهیونیست امریکا می‌گوید اگر زمینه رای آوردن من را فراهم نکنید من یک روزه دویست هزار نفر را در غزه اجازه می‌دهم بکشید و تمام کودکان غزه را هم که بزرگ نشوند سنگ پرت کنند اجازه می‌دهم جلوی پدر و مادرها آتش بزنید این می‌شود عاقبت کسی که عرصه تشریح را حذف کرده است، یک عده‌ای از مردها و زنها هم دلشان می‌خواهد همینطوری باشند.

خواسته استاد انصاریان از خداوند

قیامت اینجور آدم‌هایی که عرصه تشریح الهیه را حذف می‌کنند خیلی دیدنی است، من گاهی به پروردگار می‌گویم، می‌گویم من به خودم کاری ندارم قیامت کجا می‌خواهی من را ببری، آن دست خودت است و دست عمل من، دست باطن من، چون راه من را قیامت باطن خودم به من نشان می‌دهد و راه من را قیامت اعمال خودم نشان می‌دهد جاده جلویم باز است حالا یا باطن من جاده‌ای را که جلویم می‌گذارد جهنم است جاده دوزخ است، و اعمال من راهی را که جلویم باز می‌کند دوزخ است یا بهشت است ولی چند صد دفعه تا حالا به پروردگار گفتم اگر امکان دارد کاری به خودم ندارم من راهم قیامت به کجا خواهد افتاد، اما من را در قیامت نگه دار من ببینم با دشمنان با معاندان، با مخالفان، با فرعون‌مسلک‌ها، با هند جگرخوار مسلکان، با این هیولاری کلینتون‌ها، با نتانیاهوها با جمع شدگان در سقیفه بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، با حمله‌کنندگان به خانه زهرا ﷺ، با آتش‌زندگان در، با کتک‌زندگان زهرا ﷺ، با آنهایی که طناب انداختند در بازوی علی ﷺ کشان کشان با کمال بی‌تریبی بردند مسجد چه کار می‌خواهی بکنی. خیلی تماشایی است.

پس امشب هم دو تا مطلب جدید یاد گرفتیم، عرصه تکوین را از خدا نمی‌شود حذف کرد، اصلا امکان ندارد راه ندارد، ولی عرصه تشریح را می‌شود حذف کرد، ولی باید بدانیم با حذف عرصه تشریح این فسادها قطعی است کسی نمی‌تواند بدون دین واقعی خدا انسان



بادبی باشد، انسان با تربیتی باشد، انسان با اخلاقی باشد، انسان دل رحمی باشد، انسان با محبتی باشد، انسان کریمی باشد، نمی‌شود. امکان ندارد، خب ما که نمی‌توانیم خدا را حذف کنیم، از دست انتقام او در صورت حذف عرصه تشریحش هم که راه فرار نداریم، پس بهتر این است که در کنار او با تقوا زندگی کنیم، با اخلاق زندگی کنیم، با صدق و صفا زندگی کنیم، با انجام کار خیر و عمل صالح زندگی کنیم.

اگر جبرئیل انسان بود چه می‌کرد؟

ظاهرا یا جبرئیل ابتدائاً به پیغمبر ﷺ گفته، یا رسول خدا ﷺ ازش پرسیده، من الان یادم نیست، خیلی وقت پیش این روایت را دیدم چهل سال بیشتر است، یا ابتدائاً به پیغمبر ﷺ گفت، یا نه پیغمبر ﷺ پرسید که اگر خدا شما فرشتگان را مثلاً خود تو را جبرئیل، از فرشته بودن دریاورد، تغییرت بدهد بشوی آدمیزاد، بشر، و وارد زمینت کند، بنا باشد در زمین زندگی بکنی چه کار می‌کنی در زندگی؟ چه می‌کنی؟ گفت یا رسول الله ﷺ دو کار را انجام می‌دهم:

الف) یک کارم این است که به هر مشکل‌داری برای رفع مشکلش کمک می‌کنم، این اخلاق است، این عاطفه است، این محبت است، این دیگردوستی است، این از من درآمدن و در ما وارد شدن است، که من در کره زمین اگر تبدیلم بکنند به بشر هیچ وقت من نمی‌گویم فقط می‌گویم ما، یعنی می‌گویم من مطرح نیستم من دلم با همه است، من برای همه دلسوزم، من برای همه خیرخواهم، من تحمل مشکلات بندگان خدا را ندارم.

ب) یا رسول الله ﷺ دومین کارم اینست که تشنگان را سیراب کنم، تشنه آب دادن کار کمی نیست، تشنه را آب می‌دهم یعنی چی؟ یعنی یک روستایی که لوله‌کشی ندارد مردم دارند آب آلوده می‌خورند می‌روم برایشان لوله‌کشی آب تمیز می‌کنم، تشنه را آب می‌دهم معنی‌اش این نیست می‌آیم در خانه می‌ایستم یک لیوان آب دستم می‌گیرم هر کسی رد شد گفت تشنه‌ام است بگویم بفرمایید این یک معنای جامعی دارد، اگر در یک منطقه‌ای خشکسالی آمده خرج می‌کنم، قناتشان را لایروبی می‌کنم، چاهشان را لایروبی می‌کنم،

رودخانه‌شان را لایروبی می‌کنم، از یک جا که آب فراوان است، آب برایشان می‌کشم تشنه را آب می‌دهم یعنی درخت تشنه را، گیاه تشنه را، گوسفند تشنه را، گاو تشنه را، بچه تشنه را، مرد و زن تشنه را این خیلی مسئله مهمی است، این کار کسی است که عرصه تشریح خدا را از زندگی خود حذف نکرده است.

عاقبت افرادی که تشریح خدا را رها نمی‌کنند

افرادی که عرصه تشریح خدا را یعنی قرآن را، نبوت را، امامت را، از زندگی حذف نکرده اند روحیه لطیف عجیبی دارند، صد برابر خودشان در کنار قرآن و فرهنگ نبوت و امامت کار می‌کنند صد برابر خودشان، باز هم دغدغه دارند، باز هم نگران هستند که نکند ما کاری نکرده باشیم، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی حدود هفت صبح روز پنجشنبه سیزده شوال از دنیا رفتند صبح، ایشان یک ساعت مانده به مرگش من اطلاعاتم از زندگی آقای بروجردی خیلی شدید است فوق العاده است، بیشتر ریزه‌کاری‌های زندگی ایشان را می‌دانم، مطالعه در زندگی‌اش هم خیلی کردم، به این خاطر است که ده سال است خاندانشان سالگردشان را از من دعوت می‌کنند در مسجد اعظم منبر می‌روم ده سال است و هنوز هم حرف‌هایم راجع به ایشان در این ده ساله تمام نشده، صبح پنجشنبه چند بار سوال کردند ساعت چند است، مثلاً یک بار گفتند آقا وقت نماز صبح است، یک خرده گذشت دوباره پرسیدند ساعت چند است، دوباره گفتند مثلاً شش است، حدود یک ساعت مانده به مردنشان، همینطوری که روی یک تخت چوبی معمولی یک تشک معمولی انداخته بودند و خوابیده بودند به شدت شروع کردند گریه کردن، من گریه‌هایم را دیده بودم خیلی پراشک بود، خاندانش ریختند دور تخت و دکترها، گفتند آقا چی شد؟ فکر کردند دوباره درد به او هجوم کرده درد شدید است تحملش تمام شده دارد گریه می‌کند، چی شده؟ این که هی می‌پرسید ساعت چند است، پاسخ دادند من یکی دو ساعت دیگر از دنیا می‌روم بیرون، یقین صددرصد دارم که آن طرف من را با پیغمبر ﷺ ملاقات می‌دهند از روی پیغمبر ﷺ شرمندهم که در این هشتاد و هشت سال کاری نکردم، این



حالت هم برای آنهایی که اصلا در لحظات زندگیشان عرصه تشریح الهیه را حذف نکردند
خیلی لطیف می شود انسان، خیلی لطیف؛

بیا تا دست از این عالم بداریم بیا تا پای دل از گل برآریم

بیا تا بردباری پیشه سازیم بیا تا تخم نیکویی بکاریم

یک خوش به حال هم بگوییم و حرفم تمام از آن خوش به حال‌های آسمانی و ملکوتی،
به چه کسانی بگوییم خوش به حالتان، به آنهایی که الان در این رباعی می بینید چه
کسانی هستند،

خوشا آنان که الله یارشان بی بحمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

روضه: حضرت عباس علیه السلام به هیچ عنوان دست از تشریح خداوند نکشید

این جمله برای قمر بنی هاشم است که هیچ جوری اینها حاضر نبودند دست از صحنه
تشریح خدا بکشند، «وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي» به والله قسم اگر دستم را قطع کردید ولی به
شما اعلام بکنم «إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي»، من دست از قرآن خدا، از پیغمبر صلی الله علیه و آله،
برنمی دارم. «وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ»، فکر می کنید اگر من را در معرض قطعه قطعه شدن
قرار بدهید چشم از حسین علیه السلام می پوشم؟ «نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ»، خب فکر بکنید یک
نفر روی اسب دو تادستش جدا شده، کلاه خودش از سر افتاده، چند لحظه دیگر مانده به از
دنیا رفتنش، چه حالی باید داشته باشد؟ فکر کنید. حالش این بود

چنان ساقی نمود از باده مستش که داد از فرط مستی هر دو دستش

در آن مستی که حالی این چنین داشت زبان حال با معشوق این داشت

الهی عاشقم عاشق ترم کن سرم را غرق خون چون پیکرم کن

اگر دستم ز دستم رفت غم نیست سرم را می دهم کز دست کم نیست

بزن تیری به چشم نازنینم که غیر از دوست چیزی را نینم

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

داغ قمر بنی هاشم چه اثر عجیبی روی ابی عبدالله گذاشت که حرفهایی که کنار بدنش زد کنار بدن هیچ کدام از آن هفتاد و دو نفر نزد، صدا زد عباس کمرم شکست، «أَلَا نَإِنْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي وَ انْقَطَعَ رَجَائِي» من دیگر امید به ماندنم ندارم. عباس اگر تا غروب امروز این مردم من را نکشند داغ تو من را زنده نخواهد گذاشت.



جلسه، مقتم

اکثر انسان ها از دنیا با خبر ولی از

خود بی خبرند

کلام به اینجا رسید که ما سه نفر را محال است غیرممکن است، بتوانیم از زندگی خود حذف کنیم، ما به ناچار در دنیا و آخرت با هر سه خواهیم بود. اما مسئله مهم در این زمینه که دو جلسه هم درباره‌اش بحث مفصلی شد این بود که ما در کنار این سه نفر چگونه زندگی کنیم، چگونه زیست کنیم، که زندگی ما منفعت دنیایی، آخرتی، ابدی، دائمی، به ما برگرداند. این راهنمایی‌هایی که انبیاء خدا در این زمینه دارند که بخشی از راهنمایی‌های انبیاء در سوره‌های مختلفی از قرآن نقل شده، به خصوص اگر حوصله کنید در سوره اعراف و سوره کهف و سوره مریم، و سوره شعراء ببینید، و راهنمایی‌هایی که قرآن مجید کرده است، جدای از آنچه که انبیا ارائه دادند و راهنمایی‌هایی که ائمه طاهرين علیهم‌السلام دارند معلوم می‌شود که استعداداً ما انسان‌ها از نظر هنرمندی معماری، و مهندسی زندگی در بین تمام موجودات عالم بی‌نظیر هستیم.

اما این انسان هنرمند معمار مهندس، طبق محاسبات قرآن از هر ده نفر هشت تایشان، از هزار نفر بالای نهصد و پنجاه نفرشان، بیشتر عمرشان را در غفلت و خواب و بی‌خبری از خودشان به سر می‌برند، جالب این است که قرآن مجید نمی‌گوید که بی‌خبر کامل، می‌گوید **يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** ^۱ بی‌خبر کامل نیستند اینها استعداد خانه‌سازی دارند،



استعداد کارخانه‌سازی دارند، استعداد هواپیماسازی دارند، استعداد کشتی‌سازی دارند، استعداد ابزار صنعتی‌سازی دارند، «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، قرآن کتاب با انصافی است، خوب حرف می‌زند، درست حرف می‌زند، صحیح قضاوت می‌کند نمی‌گوید کل کافران، کل بدکاران، کل مشرکان، بی‌خبرند، بی‌خردند، غافلند، نفهمند، احمقند، می‌گویند نسبت به خودشان اینگونه هستند، اما نسبت به دنیای مادی‌شان نه آدم‌های آگاهی هستند.

تعبیر قرآن این است «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، آدم‌های عالمی هستند، یک آهنگر، یک کارخانه‌ساز، یک لامپ‌ساز، یک سیم‌ساز، یک هواپیماساز، یک قطار سریع‌سازی که ساعتی پانصد کیلومتر می‌رود، اینها آگاهند، عالمند، ولی نسبت به خودشان فراموش‌کار، غافل، و جاهل هستند، خودشان را ننشستند بفهمند، در خودشان ننشستند فکر بکنند در عاقبت خودشان، در اعمال خودشان، در اندیشه‌های خودشان، در روش خودشان، نسبت به همه اینها خوابند و غافلند، بی‌خبرند.

انسان‌های خبردار از خود در عالم وجود بی‌نظیرند

اما خبرداران اینها نه، در مهندسی زندگی، در معماری زندگی در دکترین زندگی، در تمام عالم وجود بی‌نظیرند رسول خدا ﷺ بنا به نقل حضرت رضا علیه السلام از همه پدرانشان، می‌فرماید حتی از فرشتگان مقرب هم بالاترند، و در این مهندسی قوی‌ترند و توانمندترند، هیچ وقت یک فرشته نمی‌تواند مانند یک انسان زندگی را به گونه‌ای سرپا بکند که منفعت دنیایی و آخرتی به او برگردد و منفعت ابدی این کار از دست فرشتگان و عقل فرشتگان برنمی‌آید، در همین زمینه هم شما آیات سی تا سی و سه سوره بقره را بخوانید که ببینید وقتی آدم را خدا آفرید و وجود او را از ظرف دانش پر کرد، به فرشتگان امر کرد به خاطر این ارزش به آدم سجده کنند نه برای بدنش، و به آدم هم امر کرد چیزهایی را که می‌دانی به فرشتگان بیاموز، این در آیات سوره بقره است یعنی اولین انسان از نوع ما معلم ملکوتیان معرفی شده در قرآن، خب این را از کجا ما می‌فهمیم که انسان در معماری زندگی درست و مهندسی زندگی درست، در کل عالم نمونه ندارد؟ از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام.



نمی‌توانیم خدا را از حیث تکوینی از زندگی خود حذف کنیم

حالا چگونه باید با خدا زندگی کرد که از ساختن آن زندگی منفعت برگردد دنیایی، آخرتی، ابدی، چگونه باید با نفر دوم پدر و مادر زندگی کرد که منفعت دنیایی و آخرتی و ابدی برگردد از نوع زندگی، چگونه باید با مردم زندگی کرد، ما هم در دنیا سروکارمان با خداست، هم با پدر و مادر و هم با مردم و هم در آخرت، حالا کی می‌تواند خدا را از زندگی حذف بکند؟ همانطور که گفتیم در امر تکوین حذف خدا محال است، که من بیایم به پروردگار عالم بگویم خوشم نمی‌آید از تو، نه از این لحظه کارگردان بدنم باش که در اختیار خودم نیست مثل ضربان قلبم، که در اختیار خودم نیست، زیر نظر قدرت تو دارد یک تکه گوشت هفتاد سال سه میلیارد بار باز و بسته می‌شود خون را به همه بدن پمپاژ می‌کند و برمی‌گرداند، نمی‌خواهم دیگر تو کارگردان زندگی تکوینی من باشی، نمی‌خواهم کبد من زیر نظر تو سلول‌سازی بکند، نمی‌خواهم زیر نظر تو شش من نفس بکشد، دلم می‌خواهد نباشی در زندگی‌ام، اولاً این حرف را که خدا گوش نمی‌دهد فرض بکنید حالا خدا گوش بدهد بگوید باشد، من از زندگی تو می‌روم بیرون کمتر از یک چشم به هم زدن اگر اراده و عنایت و لطفش را بردارد قلب من که دیگر کار نمی‌کند من نیستم که با حذف خدا زندگی کنم، یعنی بعد از خدا قلبم را به کی بسپارم، سیم‌کشی بکنم کلیدش را به کی بدهم بگویم بیست و چهار ساعته بیدار باش که ضربان قلب من اختلالی پیدا نکند یا شش من اختلالی پیدا نکند یا کبد من در سلول‌سازی تعطیل نشود، اصلاً امکان ندارد خدا را نمی‌شود حذف کرد.

بله حرف خدا و فرمان خدا را می‌شود حذف کرد می‌گویم نمی‌خواهم نماز بخوانم، نمی‌خواهم روزه بگیرم، نمی‌خواهم آدم خوبی باشم، نمی‌خواهم آدم با اخلاقی باشم نمی‌خواهم زن باحجابی باشم، برای چه در قرآنت این همه سعی کردی چهارده تا آیه حجاب فرستادی و حجاب را واجب کردی و ضروری دین شمردی؟ این را می‌شود گوش نداد، ولی این یک گوشه اندکی از زندگی است که من فرمان‌های خدا را حذف کنم، اما کار تکوینی خدا را نمی‌توانم حذف کنم چون نمی‌توانم، پس در دنیا در کنارش هستیم



خوب باشم یا بد، وقت مردن در کنارش هستم خوب باشم یا بد، برزخ در کنارش هستم خوب باشم یا بد، آخرت هم در کنارش هستم خوب باشم یا بد، این از عدم جدا شدن خدا از زندگی انسان‌ها.

عدم جدایی پدر و مادر از زندگی انسان

پدر و مادر هم همینطور به هیچ عنوان از زندگی انسان جدایی پذیر نیستند، نافرودی که در قرآن زیاد به آنها توجه شده بدون لحاظ دینشان، یعنی نیامده پدر و مادرها را تقسیم بکند بگوید پدر و مادر متدین حقوقی بر گردن فرزند دارد پدر و مادر کافر، مشرک، منافق، بی‌دین حقوقی ندارد، آنچه که در قرآن کریم مطرح است فقط پدر و مادر است والدین، شما هیچ جای قرآن قید دیندار بودن و بی‌دین بودن پدر و مادر را نمی‌بینید، به هیچ عنوان.

جایگاه عظیم پدر و مادر نسبت به فرزند

متوکل یک پسر داشت شیعه بود، یک روز آمد خدمت حضرت هادی علیه السلام متوکل را اگر بخواهید بشناسید باید نمونه به شما بدهم آتیلا، چنگیز، تیمور، نرون، هیتلر، متوکل در زمان خودش از این قماش بود، متوکل امر کرد شب، ظهر، روز، بی‌وقت، با وقت، زائری بخواهد برود طرف قبر ابی عبدالله علیه السلام جلویش را بگیرید مقاومت کرد گردش را بزیند خیلی آدم بی‌رحمی بود، اما یک بچه داشت شیعه، خب چرا بچه‌اش شیعه شد عقل، انصاف، فهم، خودشناختن، غافل نبودن، خدا در قرآن ضمانتی نداده که هر کسی پدر و مادرش بد هستند بچه‌اش هم بد بشود همچنین چیزی در قرآن نیست به هیچ عنوان. مگر پدر و مادرهای روزگار جاهلیت آدم حسابی بودند که بچه‌هایشان از نخبه‌ترین عاشقان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین بار آمدند، همه بت‌پرست و عوضی و ظالم و دزد و غارتگر، ولی خیلی‌هایشان بچه‌هایشان بچه‌های بسیار فوق العاده‌ای هستند، عکسش هم در تاریخ بوده بهترین پدر و مادرها بدترین اولادها را داشتند بدون اینکه خودشان تاثیر داشته باشند، مثل حضرت نوح، مثل حضرت هادی علیه السلام، مثل موسی بن جعفر علیه السلام، موسی



بن جعفر علیه السلام یک پسر داشت برادر حضرت رضا علیه السلام بود، بسیار آدم خبیثی بود، که حضرت رضا علیه السلام یک بار در یک مجلسی به او فرمود در این که خود را اهل نجات می‌دانی دچار توهم شدی، تو اهل نجات نیستی.

این پسر شیعه آمد خدمت حضرت هادی علیه السلام امامش، در پنهان ارتباط داشت، گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من با گوش خودم شنیدم پدرم متوکل به حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام توهین کرد، توهینی که سبب قتل است، به من اجازه می‌فرمایید به خاطر این توهینی که به صدیقه کبری علیها السلام کرده بروم و بکشم؟ پدرش متوکل بود، یعنی آتیای زمان خودش، نرون زمان خودش هیتلر زمان خودش، چنگیز زمان خودش، گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه می‌دهید بکشمش؟ فرمود بکشی شش ماه نمی‌کشد که خدا عمرت را قیچی می‌کند تو نکش تو حق پدری را رعایت کن، همین. اصلا ما گویندگان بیشتر از این لازم نیست برای شما توضیح بدهیم، همین که می‌بینید امام معصوم علیه السلام واجب القتلی را به بچه‌اش اجازه نمی‌دهد بکشد بفهمید که موقعیت پدر برای شما یا مادر برای شما چه موقعیتی است، همین.

نحوه برخورد با پدر و مادر بد رفتار

گاهی بچه‌ها می‌آیند می‌گویند آقا پدرهایمان خیلی آدم‌های تلخی هستند، گاهی به ما توهین می‌کنند، گاهی به ما بد می‌گویند گاهی ما را تحقیر می‌کنند وظیفه ما چیست؟ یک کلمه به آنها می‌گوییم قرآن مجید صد و سه بار مردم مومن را امر به صبر کرده یکی از مواردش همینجاست که وقتی پدرت شروع می‌کند به توهین و دری وری و بدگویی و عصبانیت فقط سرت را بیندازی پایین در دلت ذکر خدا را بگویی، وقتی هم که دهانش کف کرد و تمام شد و نتوانست حرف بزند، حالا بلند شو صورتش را ببوس بگو بابا من دارم می‌روم سرکارم فرمایشی ندارید؟ کاری ندارید؟ چیزی نمی‌خواهید از بیرون برایتان بخرم؟ بیشتر از این ما حق برخورد با پدر و مادر را نداریم، خب پدر و مادر را می‌شود حذف کرد، نه اصلا امکان حذف نیست که من ربط پدری و مادری را به کل قیچی بکنم به



نقطه‌ای برسم که آن پدر دیگر پدر من نیست این مادر هم دیگر مادر من نیست، نمی‌شود، ما دم مردن هم پسر همان پدر و مادر هستیم، دخترها هم دم مردنشان بعد از صد سال عمر دختر همان پدر و مادر هستند، در برزخ هم بچه همان پدر و مادرند قیامت هم بچه همان پدر و مادرند.

حتی به خاطر اطاعت از خدا هم آنها را مرنجان!

اگر همین پدر و مادرها ولو بدشان «به حق»، این قید را یادتان باشد، «به حق» از بچه‌ها ناراضی باشند بچه‌ها قیامت قطعاً دوزخی هستند، هر کسی می‌خواهد باشد، حتی بزرگان دین ما به ما یاد دادند اگر پدر و مادر گفتند ما راضی نیستیم نماز بخوانید، بگو روی چشم، فدایتان بشوم چشم، بیایید بیرون جلوی چشم آنها نماز نخوانید که با دیدن نماز خواندن شما ناراحت می‌شوند به این مقدار هم پدر و مادر را نرنجانید، یعنی با عبادت خدا هم نرنجانید، یک کلمه چشم هر چی شما می‌فرمایید، پدر و مادر را آرام نگه می‌دارد، بعد خود قرآن می‌فرماید ﴿فَلَا تُظْمَهُمَا﴾، به این خواسته‌شان گوش ندهید، اما حالا که می‌بینید ناراحت می‌شوند جلوی چشمشان نماز نخوان، برو مسجد، برو حسینیه، برو در مغازه‌ات، برو در خیابان یک جانماز با خودت بردار در پیاده‌رو بینداز کسی هم کاری به آدم ندارد، من خارج خیلی جاها در فرودگاه‌ها، در خیابان، دم اتوبان‌ها مقوا انداختم عبایم را پهن کردم نماز خواندم، ایتالیا بوده، اتریش بوده، نروژ بوده، هیچ کس هم نگاهم نکرده، هیچ کس هم نیامده بگوید چه کار می‌کنی، حالا بر فرض ایران خودمان یک خرده ایرادگیر پیدا شود ببینند من دارم در پیاده‌رو نماز می‌خوانم بگویند آخی بیچاره دیوانه شده، خب بگویند، مهم نیست، پس پدر و مادر هم قابل حذف نیستند.

مردم را هم نمی‌توان از زندگی حذف کرد

مردم هم قابل حذف نیستند می‌بینید که ما تا در دنیا هستیم یک ارتباط انسانی و هم‌خونی با مردم داریم نیاز داریم به مردم، به بنا، به طیب، به نجار، به معلم و مهندس،



به دواخانه‌چی، نمی‌توانیم حذفشان بکنیم، اما حالا چگونه باید با اینها زندگی کرد، این را هر کدامش را من امشب باز در چند کلمه مختصر می‌گویم که در یادتان بماند.

زندگی با خدا، زندگی بر مدار تقواست

چقدر عالی است، حضرت مریم علیها السلام که یک سوره به نامش است، در سوره آل عمران هم آیاتی درباره‌اش نازل شده، در جزء بیست و هفتم تا آخر قرآن هم خدا از این خانم خیلی با احترام اسم برده است، او در سن نوجوانی، چهارده پانزده سالگی، عاشق عبادت خدا بود، پروردگار عالم می‌فرماید می‌خواست فارغ البال عبادت بکند، آمد گوشه شرقی مسجد بیت المقدس و برای اینکه نامحرم هم نبیند قرآن می‌گوید یک پرده کشید که پشت این پرده خدا را عبادت بکند معلوم می‌شود در مجالس ما، مسجدها، حسینیه‌ها، در منبرها و نمازها پرده انداختن بین زن و مرد این سابقه قرآنی دارد یعنی ششصد سال قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان مُتَدَبِّئَه آن روزگار برای اینکه در معرض دید نامحرم نباشند بین خود و نامحرم پرده می‌انداختند به تعبیر قرآن **﴿فَأَخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا﴾** پشت پرده‌ای که پوشاننده بود مشغول عبادت بود.

خوب هم عبادت می‌کرد، یک روزی قرآن می‌گوید در عبادتگاهش **﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾**^۱، من جبرئیل را فرستادم روبروی مریم، به نظر مریم آمد که یک بشر روبرویش قرار گرفته، در حالی که بشر نبود. روح خدا امین وحی بود، جبرئیل بود، فرشته‌ای بود که به همه انبیاء خدا نازل شده بود، پیغام‌آور وحی بود، مریم که دقیقاً می‌دانست باید با خدا چگونه زندگی کرد، کنار خدا چگونه باید زیست کرد، با اضطراب، با دغدغه، با ناراحتی، که یک مرد نامحرم آمده پشت پرده زنانه و توجه شدیدی دارد به این دختر می‌کند قرآن می‌گوید برگشت گفت **﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾**^۲ رحمان

۱. مریم: ۱۷.

۲. مریم: ۱۷.

۳. مریم: ۱۸.

در آیه یعنی خدا، ان کنت تقیا یعنی ای آدم نامحرم، واقعا اگر اهل تقوا هستی حق این است که تو با تقوا در پشت این پرده با من دختر نامحرم روبرو نشوی، من به خدا پناه می‌برم، شایسته تو به قیافهات می‌خورد تقواست، آنی که کنار خدا دارد زندگی می‌کند باید پاک از حرام‌ها زندگی کند، و تو چرا الان آمدی در یک جلسه خلوت با یک نامحرم روبرو شدی چرا؟ این کار اهل تقوا نیست، این کار پاکان عالم نیست، به او گفت مریم ناراحت نباش، دغدغه نداشته باش، مضطرب نباش، من بشر نامحرم نیستم، اصلا من بشر نیستم، که فکر کنی من نامحرم هستم، من از غرائض بشری خالی هستم، از شهوات بشری خالی هستم، من برای تماشای نامحرم نیامدم، پروردگار عالم من را فرستاده ﴿لَا هَبَّ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^۱ که با دمیدن در وجود تو یک فرزند به تو بدهم.

قرین شدن با شیطان در اثر دوری از ذکر خدا

پس زندگی در جنب پروردگار، باید با تقوا باشد یعنی باید با اجتناب از محرمات باشد، کسی که عرقخور است از کنار خدا خودش را کشیده کنار شیطان، نه اینکه خدا را حذف کرده باشد نه، از زندگی با خدا خودش را کشیده در زندگی با شیطان، آنی که تریاکی است، هروئینی است، دزد است، رشوه‌بگیر است اختلاس‌چی است، ظالم است، غاصب است، حق مردم را می‌برد این خودش را از کنار خدا کنار کشیده و دارد با شیطان زندگی می‌کند، ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۲ آنی که نمی‌خواهد با من زندگی بکند برایش شیطان گذاشتم برود با او زندگی بکند، آنی که از من روگردان است به تعداد آدمیزادها شیطان هست، که اگر نخواهد با من زندگی بکند برود با این خبیث‌ها و نجس‌ها زندگی کند، کنار خدا پاک باید زیست، در حضور خدا، در برابر دیدگان خدا، در زیر سایه مراقبت خدا، پاک باید زندگی کرد؛ به قول حافظ:

۱. مریم: ۱۹.

۲. زخرف: ۳۶.



غسل در اشک زدم گاهلی طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
در جای دیگر می‌فرماید:
شستشویی کن و وانگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

نمونه‌ای زیبا از نحوه زیستن با خدا

بیرون مدینه هوا خیلی گرم بود، رفت و آمد نیست، پیغمبر اکرم ﷺ از پشت سر یک جوانی را دیدند تک و تنها در آن گرمای پنجاه و پنج درجه، شصت درجه، من یک بار مدینه در خیابان کامل داشت نفسم بند می‌آمد، از شدت گرما فقط توانستم خودم را برسانم به یک مسجد بروم در مسجد یک ساعتی زیر کولر مسجد بنشینم واقعا داشتم از بین می‌رفتم، حالا در آن گرما خاک، ریگ، بیابان، رسول خدا ﷺ دیدند یک جوان هجده نوزده ساله پیراهنش را درآورد و لخت شد فقط پیراهنش را، و با گرده‌اش خوابید روی این ریگ‌های داغ، ریگ‌های داغی که تخم مرغ را می‌گذاشتند دو دقیقه می‌پخت، یک خرده این طرف آن طرف کرد خودش را، معلوم بود از داغی ریگ‌ها دارد زجر می‌کشد پوستش دارد آزرده می‌شود، بعد بلند شد، پیراهنش را پوشید، هنوز پیغمبر ﷺ را ندیده می‌خواست که برود پیغمبر ﷺ به یکی از یارانشان فرمودند جوان را صدایش کنید، صدایش کردند، یاد گرفته بود از پیغمبر ﷺ که چگونه با خدا زیست کند، پیغمبر ﷺ فرمودند این چه کاری بود که کردی؟ گفت یا رسول الله ﷺ زمینه ازدواج برایم فراهم نشد، در موقعیتی هستم که غریزه جنسی به من فشار می‌آورد، می‌خواهد من را بکشاند به گناه، قرآن هم می‌گوید خودارضایی تجاوز از حدود اخلاق و انسانیت است، ﴿فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾^۱ نمی‌گوید هم حالا خدا فشار می‌آورد در آیه که می‌برمت جهنم، نه می‌گوید این کار تجاوز از حدود اخلاق و انسانیت است، گفت این غریزه گرگ‌صفت می‌خواهد به من حمله کند، ما هم از شما یاد گرفتیم، که در کنار خدا با گناه نباید زندگی کرد، وقتی غریزه

۱. مومنون: ۷.



به من فشار می‌آورد می‌آیم بیرون شهر که کسی من را نبیند، پیراهنم را درمی‌آورم، خودم را روی این رمل‌ها می‌اندازم، بعد به خودم می‌گویم حالا این عدد را من می‌گویم او نگفته بود چون بلد هم نبود، که خورشید فاصله‌اش تا زمین صد و پنجاه میلیون کیلومتر است، از صد و پنجاه میلیون کیلومتری رمل‌ها را جوری داغ کرده جوان که تو طاقت نمی‌آوری پنج دقیقه رویش بخوابی، تا می‌خوابی می‌سوزی و بلند می‌شوی، حرارت مربوط به فاصله صد و پنجاه کیلومتری کجا و این بدن را ببرند در جهنم و تماس با آتش دوزخ کجا ما این آتش ریگ‌ها را به خودمان می‌چشانیم آتش شهوتان خاموش بشود چند روز راحت هستیم، دوباره تا این گرگ می‌خواهد سر در بیاورد دوباره می‌دوم اینجا، فرمودند برو. خداحافظی کرد و راه افتاد پیغمبر ﷺ رو کردند به یارانشان فرمودند دعای مستجاب اگر دلتان می‌خواهد بروید به این جوان بگویید دعایتان کند این با خداست، این کنار خداست، این رفتارش رفتاری است که خدا می‌خواهد، این آدم مهندسی است، این آدم هنرمندی است، این آدم معماری است که چگونه زیستن را در کنار خدا بلد است و می‌فهمد.

نحوه زندگی با پدر و مادر

اما چگونه زیستن در کنار پدر و مادر، خیلی عجیب است که در بعضی از سوره‌های قرآن در آیاتش، پروردگار عالم اول عبادت خودش را طرح می‌کند، ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِنَاءَهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ دنبال هیچ بتی، بت جاندار، بت بی‌جانی، نروید هیچ بتی را عبادت نکنید، فقط خدا را بنده باشید، بلافاصله بعد از طرح عبادت خودش می‌گوید بعد از من بروید سراغ پدر و مادرتان.

حالا پدر و مادرهایی که مردند تکلیف چیست؟ به ما گفتند تا آخر عمر آنها را از یاد نبرید، به ما گفتند شبهای جمعه به آنها اجازه می‌دهند روحشان می‌آید جلوی پنجره‌های خونه‌تان و با شما حرف می‌زند دخترم، پسرم هفتاد سال ما جان کنسیم، در گرما و در سرما، در مغازه،



کارخانه، این شهر و آن شهر چرا یاد ما نمی‌کنی؟ چرا برای ما نماز نمی‌دهی؟ چرا برای ما یک قرآن نمی‌خوانی؟ چرا برای ما یک کار خیر نمی‌کنی؟ چرا یک دلی را شاد نمی‌کنی؟ چرا؟ بلافاصله بعد از من خدا بروید سراغ پدر و مادر به آنها همه نوع نیکی کنید.

پدران و مادران در برزخ محتاج احسان فرزندان هستند

خیلی وقت پیش دیدم یکی از عرفای بزرگ اهل دل قبرستان محل زندگیشان را در عالم رویا دید، دید تمام اموات آمدند کنار قبرهای خودشان نشستند جلویشان هم سفره پهن است، بهترین غذاها سر سفره است، یک مرده سفره ندارد ولی روی قبرش غمگین و ناراحت نشسته گفت رفتم خبرهای عجیبی ما از برزخ داریم هم ائمه علیهم‌السلام خبر دادند هم اهل دل و هم خود من خبرهایی را از برزخ دارم خودم شخصا، که بعضی‌هایش را در بعضی از کتابها هم نوشتم که با خودم از بین نرود وارد قبر نشود، خیلی خبرهای عجیبی است.

چند نفر را که آشنا بودند با من و بعضی از گذشتگان را که هزار و پانصد سال با من فاصله داشتند برزخ اینها را به من نشان دادند من راحت با اینها توانستم حرف بزنم و بیرسم و جواب بدهم و یا آنها توانستند با من حرف بزنند، خبرهای عجیبی است بعد از مردن، آمد جلو، گفت آقا این همه اموات این قبرستان سر قبرهایشان نشستند چه سفره‌های پر آب و رنگی جلویشان پهن است تو چرا هیچی نداری؟ گفت اینها را می‌بینی این سفره‌ها برای بچه‌هایشان است که می‌فرستند برایشان، یا قرآن می‌خوانند یا نماز می‌خوانند یا بهترین کار کمک به مستحق می‌کنند، کمک به مشکل‌دار می‌کنند اینها همه جمع می‌شود شب جمعه در برزخ سفره پر آب و رنگی می‌شود و می‌خورند، اما من یک پسر بیشتر ندارم هیچی برای من بی‌انصاف نمی‌فرستد من خجالت‌زده هستم، گفتم پسرت کیست؟ گفت فلانی است، که حالا آن کار شده این خشکشویی‌ها، آن وقت‌ها لباسها را می‌بردند کنار رودخانه‌ها می‌شستند روی سنگ می‌کوبیدند تمیز می‌کردند و خشکشویی‌های قدیم را می‌گفتند گازر، لباسشو، گفت من فردا رفتم پرسش را دیدم طبق آدرس پدرش کنار رودخانه داشت رخت می‌شست گفتم فلانی من دیشب اینجور دیدم مرده‌های محل را و

پدرت را، گفت ناراحت شد، مشتش را کرد زیر آب پاشید بیرون گفت فکر می‌کنی پدر من ارث میلیونی برای من گذاشته، من غیر از این یک مشت آب چیزی ندارم این هم برای پدرم، داریم جان می‌کنیم یک خرج بخور و نمیری را درمی‌آوریم برای خودمان و زن و بچه‌مان، بیدار شدم، نسبت به این بچه بیدار شدم که نه این مالی نیست نمی‌شود کاری کرد اما شب جمعه بعد باز همان صحنه را دیدم دیدم یک سفره آبادی جلوی پهن است به من دعا کرد، گفتم چی شد؟ گفته یک ماهی کوچک از رودخانه افتاده بود بیرون داشت می‌مرد، آن مشت آبی که بچه‌ام ریخت بیرون ماهی را با خودش برگرداند همین که گفت این مشت آب هم برای پدرم، خدا آن را پای من حساب کرد.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

شما همگی به طور عام بچه دارید بعضی‌هایتان هم ندارید، چه ماها که بچه دار هستیم و چه آنهایی که ندارند همه‌مان بچه شیرخواره دیدیم، «علامه مجلسی» بزرگ محدثین شیعه در پنج قرن قبل شبهای جمعه با آن عظمت مرجعیتش خانه، زن و بچه‌اش را جمع می‌کرد روی رختخواب به عنوان منبر می‌نشست، برای زن و بچه‌اش روضه علی اصغر می‌خواند و هم خودش خیلی گریه می‌کرد و هم زن و بچه‌اش، هر شب جمعه.

ارادت عجیبی به این شش ماهه داشت، این شش ماهه را علامه مجلسی اینقدر پیش خدا آبرودار می‌دانست که می‌گفت آن طرف به پروردگار لب بجنابند سخت‌ترین مشکل ما را حل می‌کند، این اعتقادش بود. خب بچه شش ماهه، بچه شش ماهه را دیدید می‌شود لیوان پر آب را روی لبش گذاشت و این آب را جرعه جرعه بخورد؟ نه، بچه نه لبش لیوان را می‌گیرد نه گلویش اینقدر بزرگ است که یک لیوان آب را راحت بخورد، زمان ما دکترها می‌گویند از شش ماهگی به بعد یواش یواش خیلی کم عادتش بدهید به آب آن هم ته شیشه، آن هم سر پستونک ببندید آن هم نگه دارید نپرد در گلویش، قدیم‌ها من یادم است مادر ما هم همین کار را می‌کرد، بچه‌های بعد از من که تشنه‌شان بود در نعلبکی یک ذره آب می‌ریخت با پنبه تمیز می‌گذاشت در آب می‌کشید به لب بچه، یک



خرده آب از این پنبه می‌رفت در دهان بچه، خب بی‌انصاف‌ها، نامرده‌ها، پست‌ها، بدبخت‌ها، پشت سر شما که فرات دریاوار آب داشت در آن می‌رفت امام حسین علیه السلام برای این بچه چقدر آب از شما می‌خواست؟

کوفیان این قصد جنگیدن نداشت این گلوی خشک ببریدن نداشت

لاله‌چینان دستتان بیریده باد غنچه خشکیده‌ام چیدن نداشت

این که همراهم به میدان آمده نیتی جز آب نوشیدن نداشت

این که در بغل من بود از تشنگی داشت می‌مرد، با تیر سه شعبه غرق خورش کرده‌اید،

گریه‌ام دیدید و خندیدید وای کشته شش ماهه خندیدن نداشت

دست من بستید و پا افشان شدید صید کوچک پای کوبیدن نداشت

از چه بر یکدیگر نشانش داده‌اید شیرخوار غرق خون دیدن نداشت

سرش را به جانب پروردگار برداشت با چه سوزدلی گفت خدایا این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند.

جلسه هشتم

خداوند از حیث تکوینی قابل

حذف نیست

در طول سه جلسه ابتدائاً برای همه شما بزرگواران برادران و خواهران ثابت شد که حذف پروردگار از زندگی غیرممکن است، و اگر هم کسی به ویژه دخالت تکوینی خدا را نخواهد این خواسته‌اش عملی نخواهد شد، اگر به صورت دعا هم باشد دعایش مستجاب نمی‌شود که از خداوند بخواهد کارگردانی خودت را نسبت به امور طبیعی من و تکوینی من و آفرینش من حذف کن، مستجاب نمی‌شود.

چون اگر یک رشته کارگردانی‌اش را مثل حرکت قلب را حذف بکند، درجا انسان از دنیا می‌رود و می‌میرد، در کارگردانی تشریحی یعنی قانونگذاری، ارائه حلال و حرامش خودش دست بردار نیست، برای اینکه به بندگان محبت دارد، علاقه دارد، بندگان را دوست دارد، و از باب محبت و رحمتش هدایت‌کننده بندگان است، هدایتگری‌اش را حذف نمی‌کند اما با اختیار و آزادی که انسان دارد می‌تواند هدایتگری او را از زندگی‌اش حذف بکند. می‌گوید من نبوت و امامت را نمی‌خواهم، قرآن را نمی‌خواهم، حلال و حرام را نمی‌خواهم احکام فقهی را نمی‌خواهم اما حذف نمی‌کند من آزاد هستم که حذف بکنم، حالا چرا او حذف نمی‌کند برای اینکه او به من مهلت می‌دهد که یک روزی اگر بیدار شدم، بینا شدم، پشیمان شدم، خواستم به دینش برگردم راه برگشت داشته باشم، در را نمی‌بندد، محال است ببندد، این یک مسئله که ما در امر تکوینیات یعنی آنهایی که مربوط به جسم‌مان و روزی‌های جسم‌مان است نمی‌توانیم خدا را حذف بکنیم محال است.



در امور دین و تشریح او اهل حذف کردن نیست، من این آزادی را دارم که حذف بکنم ولی او دائماً عنایتش را تداوم می‌دهد بلکه یک روزی من بخواهم برگردم، که با دست عنایتش به داد من برسد و من را نجات بدهد، پس ما چاره‌ای جز زندگی کردن در کنار خدا نداریم.

پدر و مادر را هم نمی‌شود از زندگی حذف کرد

و یکی دیگر را که نمی‌شود حذف کرد پدر و مادر است، ارتباط به اصطلاح پدری و مادری را با خودم چراغش را محال است بتوانم خاموش بکنم، من اگر از پدر و مادرم هم قطع کنم پنجاه سال هم آنها را نبینم و نخواهم بینم آنها بالاخره پدر و مادر من هستند در این عالم طبیعت و در عرصه هستی من به دنیا آمده آنها هستم پس من کنار آنها هستم ولو فیزیکی کنارشان نباشم، با آنها هستم و آنها هم با من هستند.

مردم هم قابل حذف از زندگی نیستند

نفر سوم هم مردم هستند، تک زندگی کردن برای من امر محالی است چون من خودم به تنهایی امکان اینکه مهندس باشم، دکتر باشم، بنا باشم، کارگر باشم، خیاط باشم، نانوا باشم، بقال باشم، عطار باشم، کارخانه‌دار باشم کشاورز باشم وجود ندارد، من نیازمند به مردم هستم محتاج به مردم هستم و این احتیاج را خدا قرار داده نمی‌توانم مردم را از میدان زندگی خودم حذف بکنم، این خلاصه مطالبی بود که قبلاً مفصل بیان شده بود.

ظلم و ستم و تجاوز موجب نفرت خداست

آنچه که در این سه مورد بسیار مهم است این است که در کنار خدا چگونه باید زیست که خدا برای ابد از من راضی باشد، چون نارضایتی خدا هیچ محصولی غیر از گرفتاری‌های غیرقابل حل در دنیا و غیر از عذاب در آخرت ندارد، و من هم نمی‌توانم با خدا بجنگم هر زشتی را عمل بکنم، هر دوز و کلکی را سوار بکنم، هر ظلم و تجاوزی را مرتکب بشوم به



خدا بگویم چون من از من راضی باش حالا من سر امام حسین علیه السلام را بریدم بچه‌هایش را زدم، یا من در مصر بچه‌هایی که به دنیا آمدند سر بریدم یا من از آلمان جنگ جهانی دوم را شروع کردم هفده میلیون انسان را کشتم، یا من رئیس جمهور عراق بودم از کشور خودم چقدر به کشتن دادم از ایران چقدر کشتم، چقدر اموال را سوزاندم، چقدر کارخانه‌ها را نابود کردم اما از من راضی باش این اصلا شدنی نیست.

طبع تجاوز، طبع ستم، طبع ظلم، موجب نفرت و نارضایتی پروردگار است این نفرت و نارضایتی هم میوه تلخش دوزخ است، در این زمینه هم آیات زیادی داریم من یک نصف آیه برای نمونه بخوانم ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^۱ من بر اینان خشمگین هستم، «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» یعنی برای اینها آتش دوزخ همیشگی و ابدی فراهم است، غضب خدا به معنی از کوره در رفتن و به هم خوردن حال و هیجان نیست غضب یعنی دوزخ، از این آیات هم در قرآن، کم نیست، خب چگونه باید زیست کنم که دچار غضب او نشوم، دست خودم هم نیست که هر کار زشتی بکنم بعد به پروردگار بگویم از من راضی باش او هم بگوید چشم راضی هستم، نمی‌شود، امکان ندارد.

خب چگونه با او زندگی کنم که از من راضی باشد این یک مسئله، چگونه با پدر و مادر زیست کنم که هر دو از من راضی باشند هردو، و چگونه با مردم زندگی کنم که زندگی‌ام با مردم برای من آبرومندی باشد، محبوبیت باشد، و شکل زندگی‌ام با مردم عبادت‌الله محسوب بشود. این خیلی مهم است.

چگونه تعامل ما با مردم عبادت‌الله می‌شود؟

مگر می‌شود آدم با مردم کوچه و بازار و محل و مسجد و شهر به گونه‌ای زندگی بکند که زندگی‌اش بشود عبادت‌الله، می‌شود؟ این روایت را نمی‌دانم شنیدید یا نه ولی خیلی جالب است، این روایت را من در کتاب ششصد صفحه‌ای «نظام خانواده در اسلام» آوردم که در

۱. فتح: ۶

ایران سی و دو بار چاپ شده، به شش زبان دنیا هم ترجمه شده، اردو، ترکی استانبولی، روسی، عربی، کشورهای دیگر این کتاب را خودشان مرتب دارند چاپ می‌کنند و می‌فروشند ما هم کاری به کارشان نداریم بهشان گفتیم ما نه حق التالیف می‌خواهیم نه از ما رضایت بخواهید، منظور پخش فرهنگ اهل بیت در بین مردم است.

نسخه انگلیسی آن را دادند به یک خانمی که استاد زبان فارسی بود و فارسی را عین بچه‌های میدان شوش حرف می‌زد، ولی ذاتاً امریکایی است، به نام خانم مورگان، پیغام هم به او داده شد اگر می‌بینی کتاب مفصل است خودت خلاصه کن چون این کتاب سی بحث است درباره خانواده از کل مباحث ازدواج تا بله برون تا مرگ زن و شوهر هر چی در چهارچوب خانواده است در این کتاب از آیات قرآن و روایات آورده شده، گفتیم اگر مفصل است می‌توانی خلاصه کنی گفت نمی‌توانم خلاصه کنم برای اینکه این دین شما من را شگفت‌زده کرد، متحیر کرد، آخر هم با شوهرش شیعه شد یک سال هم آمد مشهد مقیم شد، به عشق حضرت رضا علیه السلام و عبادت، بعد هم برگشت امریکا، گفته بود این کتاب من را مات‌زده کرده، شیعه چه گروهی است که امامش به نقل از پیامبرش فرموده بوسیدن بچه توسط پدر و مادر عبادت است، یعنی باعث جلب رضایت خداست، با مردم چگونه باید زیست کرد که زیست کردنمان بشود عبادت.

خدمت به بندگان خدا عین خدمت به خداست

یک جمله از پروردگار بگویم این هم خیلی عجیب است، به موسی بن عمران خطاب کرد چون می‌دانید خداوند با موسی مستقیم حرف می‌زد تنها پیغمبری بود که بین او و خدا واسطه نبود، ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾، این آیه در قرآن است اما اینی که می‌گویم در قرآن نیست در روایات قدسی است موسی چرا من بیمار شدم عیادت من نیامدی گله دارم، موسی چرا من برهنه شدم من را نپوشاندی، گله دارم، چرا گرسنه شدم سیرم نکردی، چرا



تشنه شدم آب ندادی، موسی خیلی شگفت‌زده شد، عرض کرد خداوندا بیماری که به تو راه ندارد، تو جسم نیستی که گرسنه بشوی، تو جسم نیستی که تشنه بشوی، تو بدنی نداری که بپوشی، خطاب رسید موسی منظور من این است چرا بنده من مریض شد عیادتش نرفتی، عیادت بندگان من عیادت من است، پوشاندن بندگان من پوشاندن من است، سیر کردن و سیراب کردن بندگان من سیر کردن و سیراب کردن من است، نزدیک شب عید است، هنوز که آثار رفع تحریم‌ها نشان داده نشده هنوز مردم گرفتارند، مشکل دارند مراجعه می‌کنند، آبرو می‌گذارند می‌گویند ما گرفتاریم، شب جمعه عروسی بچه‌مان است یک شام نداریم بدهیم، یک یخچال هنوز برای دختر نگرفتیم این کارها را اگر بکنید می‌شود عبادت‌الله، طبق همین روایات.

محبوب خدا شدن از راه تقوا

خب با خدا باید چگونه زیست، سوره مریم هدایت کرده ما را، زیستن با خدا به گونه‌ای که خدا از انسان راضی باشد زیستن با تقواست، یعنی در کنار خدا و در برابر دید خدا و در برابر مراقبت پروردگار و در کنار حضور خداوند آلوده نشدن به گناهان کبیره و اصرار نکردن بر گناهان صغیره این راه زیست درست با پروردگار مهربان عالم است. این راه زیست صحیح با خداوند است.

دو سه تا آیه درباره تقوا برایتان بخوانم که خیلی مهم است، یکی در سوره مبارکه آل عمران است، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾، من عاشق مرد و زنی هستم که می‌توانند آلوده به گناهان کبیره بشوند ولی خودشان را حفظ می‌کنند، یک وقت یک کسی نمی‌تواند از مادر لمس و بی‌احساسات و بی‌غریزه به دنیا آمده یک تکه گوشت گوشه اتاق، به او نمی‌شود گفت تقوا را مراعات کن آن بنده خدا ابزار گناهی ندارد که تقوا را مراعات کند، رعایت تقوا برای آدم‌های سالم است، برای آدم‌های غریزه‌دار است، برای آدم‌های احساساتی است



برای آدم‌های عواطفی است، برای آدم‌هایی است که راه لذت به رویشان باز است تقوا در این ارزش دارد، خب اینها وقتی که خودداری بکنند از گناهان کبیره طبق مدرکی که خدا در قرآن داده می‌شوند محبوب خدا، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ».

در قیامت هم اهل تقوا اهل نجات هستند

این برای دنیایشان که محبوب خدا هستند، قیامت اهل تقوا وضعشان چی می‌شود؟ این هم شنیدنی است از قرآن، من نقشه جغرافیایی قیامت را برایتان بگویم، قیامت طبق آیات قرآن روی همین زمین برپا می‌شود، دوزخ هفت طبقه‌اش روی همین زمین است، بهشت طبق طرح قرآن در سدرۃ المنتهی است، یعنی در یک سیاره‌ای به نام سدرۃ المنتهی چون زمین گنجایش بهشت را ندارد، دو بار در قرآن در آل عمران و در سوره حدید می‌گوید پهنای بهشت نه طولش پهنای بهشت پهنای کل آسمان‌ها و زمین است، خب این بهشت که نمی‌تواند روی این زمین باشد می‌تواند؟ اصلا هیچ گنجایش بهشت را ندارد.

خب حالا کسانی که وارد محشر شدند اولین و آخرین، می‌خواهند بروند بهشت، اهل بهشت هستند واقعا، راه عبور از وسط جهنم است، نه از روی جهنم، مسئله پل در آیه شریفه مطرح نیست، نمی‌گوید، بهشتی‌ها بخواهند بروند سدرۃ المنتهی باید از روی پل رد بشوند این را نمی‌گوید، می‌گوید، همه باید وارد خود جهنم بشوند بروند داخل، جاده از داخل جهنم است، «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»^۱، ورود شما را به درون جهنم من خدا بر خودم واجب و حتمی کردم، این کار باید بشود، «مُرْتَجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا»^۲ «ثم»، دلالت زمانیه دارد یعنی بعد از ورود یک زمان، زمان ورود است یک زمان بعد از ورود است که با «ثم» عربی گفته می‌شود، بعد از ورود، خودم نه فرشتگان، خودم، نه عوامل قیامتی، تمام کسانی که در دنیا در کنار من باتقوا زندگی کردند خودم اینها را از

۱. مریم: ۷۱.

۲. مریم: ۷۲.



جهنم درمی‌آورد بدون اینکه نخی، مویی، موی بسیار نازکی، در برابر شعله‌های جهنم سوخته باشد، صددرصد سالم از داخل جهنم می‌آورد بیرون نمونه‌اش هم در دنیا انجام داده خدا.

سرد کردن آتش دنیوی توسط خدا بر حضرت ابراهیم علیه السلام

من در روایات گشتم دیدم که نمرود هزار متر مربع زمین را دستور داد دور آن را بدون در از بیرون دیوار بکشند هزار متر مربع، دیوارهای بلند، بعد هم به مردم بابل و نینوا همین منطقه عراق حکومت نمرود اینجا بود، به مردم گفت اگر خدایان تان را دوست دارید برای نابود کردن این مخالف خدایان که ابراهیم است هر چی مواد سوختنی می‌توانید بیاورید در این چهاردیواری بریزید، حالا هر چی مواد بوده زغال سنگ بوده گاهی نفت سیاه بوده که از زمین می‌زده بیرون عراق هم پرنفت است هیزم و چوب بوده، و بته بوده، آهن بوده آهن کهنه، مس بوده هر چه مواد که می‌توانست آتش بگیرد و آتش‌زا باشد آوردند ریختند در این هزار متر مربع تا بالای دیوارها، گفت حالا آتش بزنید آتش زدند، شعله می‌کشید پرنده‌ای از بالایش نمی‌توانست رد شود خب حالا ابراهیم را چطوری در این آتش بیندازند کسی نمی‌توانست برود جلو، نردبان نمی‌توانستند به این دیوارها که خودش هم داشت سرخ می‌شد، بگذارند ابراهیم را کت بسته بکشند بالا بیندازند داخل منجنیق درست کردند، دور از این آتش گذاشتند منجنیق گشت گشت یک طرفش رها شد ابراهیم را پرت کرد انداخت وسط آتش، یعنی گوشت و پوست با لباس، آخرین لحظاتی که دیگر منجنیق را به کار انداختند جبرئیل آمد گفت آقا دارند می‌اندازند تو را در آتش، کمکت بدهم؟ گفت بالاترین کمکی که می‌توانی به من بدهی جبرئیل، از کنار من برو کنار، من غرق در انس با محبوبم هستم، همین که دارد من را می‌بیند دارند می‌اندازند در آتش، برای من کافی است تو بین من و معشوق فاصله نشو، انداختند، درجا پروردگار فرمود: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾، ای آتش هم خنک شو هم بستر امنیت شو برای ابراهیم، فردا هم

آمدند دیوارها را خراب کردند که خاکسترهای ابراهیم را ببینند دیدند انگار اردیبهشت است و در گلستان لم داده، چون نمونه این کار را در دنیا کرده داستانش هم در قرآن آورده بیرون نیست در متن قرآن است،

کیفیت حضور افراد بی تقوا در جهنم

قیامت اهل تقوا را خودم از میان جهنم و مسیر جهنم بیرون می آورم سالم، ﴿وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾^۱ گنهکاران حرفه‌ای، بی تقواها، چون آیه بحث تقوا را دارد، بی تقواها، در جهنم به حالت «جِثِيَّ» قرار می گیرند، به لغت عرب مراجعه کنیم ببینیم دانشمندان لغت جِثِيَّ را چی معنی کردند، معنی «جِثِيَّ» این است که از پشت پا تا بالای ران زانو خم می شود و ساق پا به ران می چسبد آدم به زانو می افتد و تا ابد از این حال دیگر نمی تواند بلند شود، یک کاری کنیم خدا را ناراضی نکنیم صرف نمی کند، اصلا معامله غلطی است، اشتباه است پروردگار عالم را با این همه لطفی که به ما دارد، با این همه محبتی که به ما دارد با توجه به اینکه یک صبحانه و نهار و شام ما را تا حالا از زمان به دنیا آمدن لنگ نگذاشته، ناراضی نکنیم، حیف است.

نمونه‌ای از زندگی با خدا بر مدار تقوا

این کیفیت با خدا زیستن برای کسب رضایت یک، و برای دور ماندن از نارضایتی اش دو تا مسئله است، یکی از یاران پیغمبر ﷺ که حالا یار نبوده از اصحاب بوده من ارادتی به او ندارم اما یک داستان خیلی قشنگی را نقل کرده که هزار سال پیش امام محمد غزالی یک کتابی داشته با نام «التصفيه» نمی دانم آن کتاب موجود است از بین رفته، ولی کتاب‌های دیگر از این مدرک از آن زمان به بعد چیزهایی را نقل کردند، این می گوید من با چند نفر دیگر از مدینه به قصد یک سفر طولانی بیرون آمدیم مادر خرج هم من شدم،



بنا شد سور و سات را من تهیه کنم نهار و شام را من تهیه کنم صبحانه را من تهیه کنم، دنگی آن وقت با همدیگر تصفیه کنیم، حدودهای ظهر چهل پنجاه فرسخ از مدینه دور شده بودیم رسیدیم در یک بیابانی در مسیر یک چوپان پابرهنه سیاه سوخته‌ای داشت گوسفند می‌چراند دوستان به من گفتند برو یک بره بخر ذبح کنیم کباب کنیم بخوریم خیلی می‌چسبد اینجا، گفتم باشد، آمدم پیش این چوپان گفتم بره‌ها قیمتش چند است؟ گفت بیست درهم مثلا، گفتم یکیش را به ما بفروش، گفت من فروشنده نیستم، گفت فروشنده نیستم خیلی هم با محبت حرف می‌زد، گفتم چرا فروشنده نیستی؟ گفت تمام این گوسفندها و بره‌ها مالک دارد، من چوپان استخدامی هستم، صبح‌ها به من می‌گوید اینها را ببر بچران عصر هم برگردان، گفتم یک بره بده قیمتش بیست دینار است من پنجاه دینار می‌دهم، پنجاه دینار را خودت بخور غروب که گوسفندها را برگرداندی اگر صاحب گله گفت یکی از بره‌ها نیست خیلی راحت بگو گرگ پاره‌اش کرد، گفت که من خیلی مورد اعتماد صاحب این گله هستم، غروب اگر به او بگویم یک بره را گرگ به او زد صددرصد باور می‌کند، قبول می‌کند، بحث هم با من نمی‌کند حتی به من هم نمی‌گوید حالا فردا به بعد مواظب باش دوباره گرگ نزنند قبول می‌کند، اما جنابعالی اهل کجا هستی؟ گفتم مدینه، گفت همان مدینه که پیغمبر ﷺ در آن زندگی می‌کند، گفت بله، به من گفت که به جنابعالی دارم می‌گویم به من جواب بده من این دروغ را غروب به مالک این گوسفندها می‌توانم بقبولانم از من می‌پذیرد، اما به من یاد بده قیامت در دادگاه الهی این دروغ را چطوری به خدا بقبولانم؟ چطوری؟ خدایی که حاضر کار بوده، ناظر کار بوده دیده من روز روشن از گله دزدی کردم، پنجاه دینار به جیب زدم، خدا را در دادگاهش چطوری به او بقبولانم اگر گفت بره چی شد بگویم خدایا گرگ پاره‌اش کرد، خب خدا که در قرآن گفته ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱ فیلم است، پول گرفتن و بره دادن به تو را که در قرآن گفته به چشم می‌آورد، چگونه این دروغ را به خدا بقبولانم، این نحوه زیست با خداست.

تقوا موجب امنیت و آسایش در جامعه است

یعنی اگر آدم به پروردگارش به نظارتش، به دیدنش، به حضورش یقین داشته باشد آسان باتقوا زندگی می‌کند، اما اگر یقین نداشته باشد تقوا از کوه دماوند هم به گرده آدم سنگین‌تر است یک لحظه هم زیربارش نمی‌رود، به هر گناهی که برخورد مرتکب می‌شود، اما اهل یقین، اما اهل خدا، اما اهل ایمان، حسشان این است که تا زنده هستند به اندازه یک پر کاه به مال مردم ضربه نمی‌زنند، اهل خدا زندان نمی‌بینند به خاطر گناه، اهل خدا وقت یک مملکت را بیت المال یک مملکت را، دادگاه یک مملکت را نمی‌گیرند، اهل خدا آزاد از همه این حرفها هستند، آدم‌های بی‌خرجی هستند اما الان گنهکاران همین کشور می‌بینید چه هزینه سنگینی به دوش حکومتی که ما و شما رای می‌دهیم می‌گذارند، چه بار سنگینی از گناه برای این مملکت است.

اگر گناهان کبیره نبود مردم دغدغه نداشتند پدر و مادر در خانه بودند و حالا دختر تنهایشان که حالا با ماشین رفته دانشگاه یا خرید نیم ساعت هم دیر کند، وقتی دغدغه نداشته باشند خب نیم ساعت دیر کند اما الان با این همه گناهان پنج دقیقه که دیر بشود دل پدر و مادر مثل سیر و سرکه می‌جوشد تلفن می‌کنند کجایی، ناراحتند، ناراحتی‌شان برای گناه گنهکاران است، نکند یک چیزی دم دماغش گذاشتند بیهوش شده ماشین را دزدیدند، نکند کیفش را زدند، نکند جیبش را زدند، اینها همه برای گناهان است. اما اگر ما در مملکت گناه کبیره نداشتیم و گناهان صغیره هم پشت اتاقها و در خانه‌ها بود که مردم خاطر آزرده پیدا نمی‌کردند ناامنی روحی نداشتند، دغدغه نداشتند خیلی مسئله مهمی است که دارد به این آدمی که کنار پیغمبر ﷺ است می‌گوید به من یاد بده که من این دروغ را در قیامت به خدا چگونه بقبولانم، مال مردم محفوظ است، گوسفند مردم محفوظ است، مغازه مردم محفوظ است، عرض مردم محفوظ است، ناموس مردم محفوظ است، در تقوا، در بستر تقوا همه راحت زندگی می‌کنند. این راه زیست با پروردگار مهربان عالم است.



شعری زیبا خطاب به بی تقویان

صابر همدانی این شعر را از قول اهل خدا از قول مردم مومن، از قول پاکان دارد به دیگران می‌گوید به ناپاکان و به بی تقویان:

گر فکر دل زاری نکردی	به عمر خویشتن کاری نکردی
تو را از روز آزادی چه حاصل	که رحمی بر گرفتاری نکردی
نچینی گل ز باغ زندگانی	گر از پائی برون خاری نکردی
ترا زان رنجه می‌دارند اغیار	که هرگز خدمت یاری نکردی
ستمگر بر سرت زان شد مسلط	که خود دفع ستمکاری نکردی
کسی در سایهء لطفت نیاسود	به گیتی کار دیواری نکردی
سزاوار از تو باشد حقشناسی	چرا کار سزاواری نکردی
شدی مغرور روز روشنی چند	دگر فکر شب تاری نکردی
ز مردم هرگز آزاری نبینی	اگر بر مردم آزاری نکردی
بود حال تو پیدا نزد عابر	بظاهر گرچه اظهاری نکردی

جلسه نهم

خدا حذف شدنی نیست

آیه‌ای را از قرآن مجید از سوره مبارکه حج اواسط سوره برایتان قرائت می‌کنم البته دو آیه است که یاد می‌دهد با خدا باید چگونه زیست که در آن زیستن رضایت وجود مقدس او به دست بیاید که سعادت دنیا و آخرت ما از دل آن رضایت رخ نشان می‌دهد، ما نمی‌توانیم بدون خدا باشیم، نمی‌توانیم حذفش بکنیم، ما با این آیه واقعا باید چه کار بکنیم که پروردگار می‌فرماید ﴿كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾^۱ شما در دایره حکومت پروردگار هستید و این دایره روزنه خروجی ندارد، که حالا بخواهید خدا را رها بکنید یا حذف بکنید از آن روزنه از آن پنجره، از آن کوچه، از آن جاده‌ای که در محیط این دایره حکومت است خارج بشوید، نمی‌توانید خارج بشوید.

خدا ما را دوست دارد

خدا هم دوستان دارد خیرخواه‌تان است، بدی‌تان را نمی‌خواهد، این آیه را من الان یادم نیست در چه سوره‌ای است که اینجور معنی می‌کنم، ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۲ خوشم نمی‌آید یک نفرتان اهل جهنم بشوید، خب با این پروردگاری که در همه زمینه‌ها با ما خوب معامله می‌کند ما هم باید با او خوب معامله بکنیم، در کنار وجود مقدس او مراقبت

۱. نساء: ۱۲۶.

۲. زمر: ۷.



او، محافظت او، نگاه او، احاطه او، یک زندگی پاک و سالمی در رابطه با خودش داشته باشیم، آن وقت عجیب هم به انسان رویکرد دارد وقتی که انسان زیستش در کنار او زیست صحیحی باشد، گوش می‌دهد به حرف آدم، اگر مشکلی به زندگی بیندازند حل می‌کند، اگر خواسته‌ای داشته باشد اجابت.

چیزی را در پرستش شریک خدا قرار نده

اما دو آیه سوره حج، «قَالَ لَهُكَ اللَّهُ وَاحِدٌ»^۱، شما که کنار من قرار دارید این را بدانید که کلیددار هستی، کارگردان آفرینش و آنی که به حقیقت شایسته این است که بندگی بشود یک نفر است، شما در اعتقاداتان در نگاهتان، سعی بکنید چیزی را برای پرستیدن در کنار خدا علم نکنید، پرستیدن یعنی چی؟ عبادت کردن یعنی چی؟ یعنی گوش دادن به خواسته معبود، خوب با توجه به این معنا ما هزاران معبود می‌توانیم در این عالم داشته باشیم که در قرآن هم کلی می‌گوید، در روایات هم آمده یک کسی معبودش فقط پول است، در برابر «قَالَ لَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» به جای «لا اله الا الله» می‌گوید لا اله الا الدولار، و در تمام زندگی‌اش هم از پول شکل‌گیری می‌کند، به قول معروف رشته‌ای بر گردنش افکنده دوست یعنی پول، می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست، پول است دیگر، زرق و برق دارد، جاده‌باز کن است، می‌گوید نگرانی نداشته باش، می‌خواهی یک مجلس مخلوط مرد و زن برپا بکنی و شام بدهی و صد جور گناه با لذت در آن عَلم کنی من هستم، این عبادت پول است.

عبادت غریزه جنسی هم همین است که غریزه جنسی به انسان بگوید این رابطه را می‌خواهم، این دیدار را می‌خواهم، این ارتباط نزدیک را می‌خواهم انسان بگوید چشم این می‌شود معبود عَلم شده در مقابل معبود واحدی که دو تا نیست اما من یک دانه دیگر کنارش عَلم می‌کنم دو معبوده می‌شوم، سه معبوده و چهار معبوده می‌شوم که اسم این کار را پروردگار در قرآن

۱. حج: ۳۴: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ قَالَهُ كَرِهُوا إِلَهَ الْوَاحِدِ فَلَا أَسْلَمُوا وَتَشْتَرِ



گذاشته شرک و این شرک در عبادت است که ما وقتی بچه مدرسه‌ای بودیم از همدیگر می‌پرسیدیم در عالم بچگی خدا را می‌خواهی یا خرما را؟ بچه‌ها می‌گفتند خدا را خب اگر آدم خدا را بخواد خرما را هم بخواد می‌شود دو معبوده، اگر آدم خدا را بخواد دلار را هم بخواد ولی بر ضد پروردگار کنار این دلار عمل بکند این می‌شود دو تا عبادت، یکی عبادت حق، یکی عبادت باطل، حالا شما بفرمایید قیامت خدا این دو تا را تفکیک نمی‌کند؟ بگوید پرونده عبادت باطلت کنار، ارزش عبادت من اینقدر زیاد است که ما به آن پرونده نگاه نمی‌کنیم همین را رسیدگی می‌کنیم عبادت درست را، نه این کار را نمی‌کند.

تمثیلی جالب از شرک در عبودیت

این را حضرت باقر علیه السلام توضیح جالبی برای ما داده است، حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید عسل در صورتی قیمت مناسب خودش را دارد که عسل خالص باشد، مثلاً می‌گویند یک کیلو عسل خالص دست نخورده درست بنیان‌دار دویست تومان، حالا امام باقر علیه السلام می‌فرماید یک کسی بیاید یک کیلو عسل را با نیم لیتر سرکه شدید به هم بزند و قاطی بکند، حالا ببرد بازار، این عسل را چه کسی می‌خرد؟ خب هیچکس نمی‌خرد، چه کارش باید بکنند؟ باید دور بریزند، دو عبادت هم خدا و هم خرما را قیامت دور می‌ریزند، چون به درد خرید در بازار قیامت نمی‌خورد این که قرآن اصرار دارد به این حقیقت **﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾**، اگر بنا باشد بنده من باشی همه طرفه بنده من باش، رشته رشته نکن بندگی من را، هم من هم شیطان، هم من هم مفاسد ماهواره، هم من هم دلار، هم من هم حرام، هم من هم زنا، هم من هم عرق، هم من هم ورق، این عسل مخلوط با سرکه است بدهی به من، من دور می‌ریزم.

«فَالهِكْمُ اِلَهُ وَاحِدٌ»، اگر می‌خواهی کنار من زندگی کنی خدایان قلبی کنار من علم نکن، من خودم یادت می‌دهم با پول چه کار بکنی، من خودم به تو امر می‌کنم **﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾** باید دنبال پول درآوردن بروی من خودم به تو امر می‌کنم و بعد می‌گویم بنده من

۱. اعراف: ۲۹.

۲. جمعه: ۱۰.

حالا که داری دنبال پول می‌روی یک راه‌هایی را برای پول درآوردن به روی خودت ببند چون می‌شود از طریق رشوه، اختلاس، دزدی، غصب، تقلب، خوردن مال مردم، خوردن ارث خواهر و برادر پول درآورد آنها را من رضایت نمی‌دهم چرا؟ چون آنها پایمال کردن حق دیگران است و سوزاندن دل دیگران است، پولی که با سوز دل دیگران به دست می‌آوری زهر و آتش است من خودم امر می‌کنم برو دنبال پول اما بهت می‌گویم ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا﴾^۱ هر چی در این پنج قاره هست از میوه‌جات، سبزی‌جات، صیفی‌جات، گوشت‌ها آنی را که من برایت حلال کردم بخور حالا هر نوع سبزی حلال است بخور، هر نوع گوشت حلال است بخور، هر نوع لباس حلال است بپوش، هر نوع زمین برایت مباح است بخر، هر فرشی که خوب است برای زندگی‌ات بخر، هر مرکبی خوب است بخر، باز تمام نیست دستور من چنانچه بعد از خوردنت، بعد از پوشیدنت، بعد از خانه خریدنت، بعد از مغازه خریدنت، بعد از ماشین خریدنت سر سال اضافه آوردی برای ساختن بهشتت، صدقه بده، انفاق بکن، زکات بده، خمس بده، به مستحق برس، به یتیم برس، اینجوری غرق در پول باش من هم خوشم می‌آید. اما اینکه پول را یک معبودی بر علیه من عَلم بکنی این کار تو را جهنمی می‌کند، اما اینکه مردی زنی راه یا یک خانمی مردی را عَلم بکند، در برابر من بشود الهه او و اله او این شرک است و این شرک ظلم عظیم است و این ظلم عظیم اگر تا آخر عمر ادامه پیدا بکند محال است من این گناه را ببخشم، محال است، چون من معبود واحد هستم من دو تا نیستم، شما دو تا نساز، سه تا و چهار تا نساز، پس در کنار من با توحید زندگی کن.

فقط تسلیم خدا باش

جمله بعد ﴿فَلَهُ أَسْمَاؤُا﴾^۲ تسلیم هیچ کس نباش، که هر کسی به هر چیزی دعوت کرد بگویی چشم، بگویی می‌آیم، بگویی می‌خورم بگویی می‌پوشم، بگویی انجام می‌دهم، رفتی خواستگاری، جوان هستی، آدم خوبی هستی یک دختری را دیدی خیلی هم پسندیدی

۱. بقره: ۱۶۸.

۲. حج: ۳۸.



دختر می‌گوید من را عقد کنی بیایم در خانه تو چادر که جای خود دارد من روسری هم قبول نمی‌کنم که بر سر کنم با این شرط با تو ازدواج می‌کنم قرآن می‌گوید به حرفش گوش نده، شما حال تسلیمت را جهت بده به یک نفر، آن هم من هستم که خیرخواهت هستم، بر تو رحیم هستم، کریم هستم، محسن هستم، غفور هستم، ودود هستم، بهشت دارم، ولی دیگران این صفات را ندارند که تسلیم‌شان بشوی، پس تسلیم هر کسی بشوی خسارت داری می‌کنی، ضرر داری می‌کنی.

آثار تسلیم خدا بودن

«فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» حبیب من، از طرف من به مرد و زنی که عبادت متواضعانه در پیشگاه من دارند سه تا بشارت بده، البته در این آیه نیست ولی این آیه را با آیات دیگر قرآن که معنی می‌کنیم این سه بشارت در آن است، یکی بشارت بده به آنها به آموزش، یکی بشارت بده به رضایت الله یکی بشارت بده به جنت الله، یعنی اگر شما در کنار توحید بمانید تسلیم پروردگار هم باشید سه سرمایه ابدی برایتان قرار می‌دهد سه سرمایه، غفران الله، رضایت الله، جنت الله.

هر دعایی مستجاب نمی‌شود

به پدرش امام صادق علیه السلام گفت یک مردی به من گفته پولهایت را بردار بیاور با هم شریکی کار بکنیم، من زرنگ هستم من هنرمند هستم، من قواعد تجارت را بلد هستم، من پولت را دو برابر می‌کنم سه برابر می‌کنم، امام صادق علیه السلام فرمود پسرم تسلیم او نشو، او در بین مردم مدینه مشهور به مشروب‌خوری است آدم مشروب‌خور متعهد نیست مغز درست و حسابی ندارد، وفادار نیست، گفت بابا مردم برای خودشان یک چیزی می‌گویند، فرمود من وظیفه‌ام است راهنمایی بکنم نکن این کار را، گوش نداد تسلیم او شد تمام پولش را به او داد، کل پول نابود شد، پسر امام صادق علیه السلام دست خالی شد، امام صادق علیه السلام و فرزند مال باخته اش مکه بودند، در طواف کنار بیت الله الحرام به پدر امامش گفت یا



بن رسول الله ﷺ پدرم تو دلسوز من هستی، تو پدر من هستی، تو امام زمان من هستی، تو امام معصوم هستی به من دعا کن خدا این پول از دست رفته را به من برگرداند فرمود من هم دعا بکنم مستجاب نمی‌شود بهت گفتم تسلیم عرقخور نشو، این تلخی را باید بچشی، دعا هم بکنم فایده‌ای ندارد.

آخه ما خیال می‌کنیم اگر انبیا و ائمه علیهم‌السلام به ما دعا بکنند دعا مستجاب می‌شود، نه دعا شرایطی دارد، عبدالله ابن ابی رئیس منافقان مدینه بود اما یک پسر داشت خیلی نازنین بود، خیلی بچه شایسته‌ای بود، خیلی بزرگوار بود، این جوان آمد پیش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت پدرم مرده، رئیس منافقین که خدا در قرآن اقلأً علیه منافقین دویست تا آیه دارد، خدا گفته کافران و مشرکان می‌روند جهنم اما به منافقین که رسیده فرموده **﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذَّرِكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾**^۱ در بدترین جای جهنم منافقین را جا می‌دهم. گفت پدرم صبح مرده، یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من که ارادتمند به شما هستم من را می‌شناسید من اهل توحید هستم، شما اگر نیابید نماز پدر من را بخوانید آبروی خانواده ما می‌رود، فرمودند برو الان می‌آیم، تشریف آوردند کنار جنازه، یکی از دعاهای نماز این است در تکبیر سوم، «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ» تا جمله‌ای که ختم می‌شود به این «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمُسَجَّى بَيْنَ قُدَامِنَا» خدایا من پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درخواست می‌کنم این کفن پیچیده را که پیش پای ما گذاشتند بیامرز، تکبیر بعد را و تکبیر آخر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد کنار جبرئیل نازل شد این آیه را آورد، **﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾**^۲ خدا می‌گوید حبیب من این استغفار تو و در خواست آمرزش تو برای این مرده اگر هفتاد بار هم تکرار می‌شد **﴿سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾**^۳، من خدا اینها را نمی‌آمرزم حالا تو هم از من خواسته باشی فرقی برایم ندارد، اصلاً بدون خدا زندگی کردن صرف نمی‌کند.

۱. نساء: ۱۴۵.

۲. منافقون: ۶.

۳. توبه: ۸۰.



تغییر حال بندگان خدا در اثر یاد او

جمله بعد، بندگان من با من قاطی هستند، دوست دارند من را، من هم دوستشان دارم، یک علامتشان این است «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»^۱، هر وقت حرف خدا را پیششان می‌زنند، هر وقت حرف خدا به میان می‌آید، حرف خدا ذکر خیر خدا یعنی دعای کمیل، یعنی دعای ابوحمزه، یعنی دعای عرفه، یعنی درباره اوصافش گفتند، «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، حال دلشان عوض می‌شود، حالا خیلی‌ها حال دلشان شدیداً عوض می‌شود، خیلی‌ها متوسط خیلی‌ها هم زیر متوسط، بالاخره عباد من، اثر بردار از یاد من و ذکر من هستند.

بندگان خدا بر مشکلات و مصائب صبر می‌کنند

اما مسئله دیگر، بندگان من کنار من آدم‌های ثابت قدمی هستند دنیا دار مصیبت است، دار بلاست، دار مشکلات است، به قول امیرالمومنین علیه السلام بافتش بر سختی‌هاست، هیچ کسی ایمن از بلا نیست، تحریم است، مشکلات است، کم پولی است، خجالت کشیدن در مقابل زن و بچه است، قرآن در ادامه می‌گوید «وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ»، مشکلات و سختی‌هایی که برایشان پیش می‌آید دست از من بر نمی‌دارند و با من می‌مانند.

اوج استقامت و دست برداشتن را شما باید در گودال قتلگاه ببینید، یک کسی که تشنه افتاده، گرسنه افتاده، به امام صادق علیه السلام یک نفر گفت، گفت شنیدم می‌گویند هزار و نهصد و پنجاه تا زخم به بدن خورده، بدن جا ندارد که هزار و نهصد و پنجاه تا زخم بخورد، فرمود راست می‌گویی، اما هزار و نهصد و پنجاه تا زخم هم راست است، زخم روی زخم زده شد، نه اینکه هزار و نهصد و پنجاه تا را چیدند یک زخم بوده دوباره سه باره خنجر و شمشیر زدند، گرسنه، تشنه، هفتاد و یک بدن قطعه قطعه روبرویش، صدای گریه زن و



بچه‌اش اما ببینید چقدر عاشقانه اعلام وفاداری و ایستادن کرد، «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَيَّ بَلَاءِكَ».

می‌دانید صدیقه کبری علیها السلام چقدر مصیبت دید، هیچ کس تا حالا روی منبرها توضیح نداده به توضیح هم نمی‌آید، خود من هم تا به حال در منبر نگفتم که مدینه چه اتفاقی افتاده، گریه گلویم را می‌گیرد نمی‌توانم بگویم می‌مانم، مصائبی که حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید آنچه به سر من آمد اگر به سر روزها می‌آمد روزها شب می‌شد؛

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامَ صِرْنَا لِبَالِيَا

اما همین خانم در اوج مصیبت، در اوج مشکلات، در اوج بردن مالش، در اوج آتش زدن در خانه‌اش، نیامد بنشیند بگوید ما که عزیز دردانه تو هستیم، ما که بهترین عبادت را داشتیم چرا اوضاع ما اینطوری شد چرا جلویش را نگرفتی؟ می‌دانید چی گفت؟ به امیرالمومنین گفت علی جان علیه السلام دلت خوش باشد این اصلاً کوه دماوند والله نمی‌تواند هضم بکند گفت دلت خوش باشد خدا کنار تو یک کنیز قرار داده مثل من، من جانم را برای تو در طبق اخلاص گذاشتم از تو دفاع می‌کنم تا جان من را از من بگیرند، این صبر، این حوصله.

از خدا و ائمه علیهم السلام طلبکار نباشیم

نه اینکه یک خرده گوشه زندگی‌ام به مشکلی بخورد بگویم خدایا نشد، تو هم نمی‌توانی خدایی کنی، ما رفتیم، چرا از پیش خدا می‌روی؟ کجا می‌روی؟ حالا رفتی یک اداره کارت را انجام ندادند، رفتی یک جایی مشکل برایت ایجاد کردند، رفتی پرونده کارت را، مغازه‌ات را، مالیاتت را، کش دادند حوصله‌ات سر رفت ناراحت شدی اصلاً اینها به خدا و به پیغمبر صلی الله علیه و آله و به امام حسین علیه السلام چه مربوط است که از اینها جدا بشوی؟ مگر سید الشهداء علیه السلام وزیر کار بوده که شما از او نگران بشوی، مگر پروردگار عالم شهردار بوده که حالا دو سال است پرونده‌ات معطل شده از او طلبکاری به آنها چه؟ قرآن می‌گوید بندگان من در پیشامدها در کنار من صبر می‌کنند، یعنی از من فرار نمی‌کنند.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص: ۱۰۶.



بندگان خدا برپادارنده نمازند

﴿وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ﴾^۱ بندگان من اهل نمازند در کنار من، کیف می‌کنند که من اول غروب راهشان دادم، اجازه دادم دست‌هایشان برود بالا، اجازه دادم الله اکبر بگویند، اجازه دادم الحمد لله رب العالمین بگویند، اجازه دادم رکوع بروند، اجازه دادم سجده بروند، وقتی به بندهام اجازه می‌دهم سجده بکند یک مقدار که سجده‌اش طول می‌کشد شیطان می‌گوید کمرم را شکست، بنده من اهل نماز است، حالا نمازهای ما که خیلی نمازهای سهل و ساده و سه چهار دقیقه‌ای است. من خدمت آیت الله العظمی بروجردی رسیده بودم، ایشان آخرهای عمر فقط شبها می‌آمدند مسجد اعظم، نماز جماعت صبح و ظهر دیگر توان زیادی نداشتند نمی‌آمدند، هشتاد و هشت سالشان بود اتاقی که در آن نماز صبح و ظهر و عصر را می‌خواندند هست دست نزدند، من خادمش را دیده بودم، خادمش می‌گفت، اول اذان می‌رفت در این اتاق از پشت در را قفل می‌کرد آخه در شلوغی ظهر و در گرسنگی خیلی آدم حال عبادت ندارد، حالا شب است آدم با یک حال خاصی حمد و سوره می‌خواند رکوع می‌کند قنوت می‌خواند می‌گفت ظهر که می‌رفت برای نماز ظهر و عصر در را از پشت قفل می‌کرد من هم می‌دانستم مثلا دوازده و ده دقیقه که اذان است نماز ایشان یک و ربع، یک و نیم تمام می‌شود، تمام ذکرهای رکوع و سجود را هفت بار می‌گفت حتی در نماز جماعت، من دیگر می‌دانستم یک و نیم باید نهارش را حاضر می‌کردم، نهارش هم بیشتر یا نان و کشک بود، یا نان و آبگوشت رقیق بود، یا نان و ماست و خیار بود یا آب دوغ خیار بود، اصلا سفره پر شکمی نداشت ایشان، دیگر یک و نیم می‌دانستم کلید را می‌پیچاند در را باز می‌کند من نهار را قبلا آماده کرده بودم یک دانه پیراهن هم برایش آماده کرده بودم چون در نماز اینقدر گریه می‌کرد که پیراهنش خیس می‌شد.

این بنده من، نمازهای شما هم خوب است قابل قبول است، البته اگر نماز مطابق با رساله باشد که هست، وضوی درست، غسل درست، تیمم درست، حمد و سوره درست، رکوع با

ادب که آدم درست برود رکوع که ایستاد سبحان ربی العظیم و بحمده، «ه» که از دهانش درآمد یک نفس بعد بلند شود، اگر رکوع و سجود و حمد و سوره را به هم بیچد باطل است نماز.

بندگان خدا اهل انفاق هستند

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۱، بندگان من دست به جیب هستند فقط خودشان نمی‌خورند نمی‌گویند من، می‌گویند ما، با پدر و مادر می‌خورند، با برادر و خواهر می‌خورند، با مهمان می‌خورند، با قوم و خویش می‌خورند، با فقیر می‌خورند با یتیم می‌خورند، با تهیدست می‌خورند، اینها بندگان من هستند.

کیفیت رفتار با پدر و مادر

فرصت نشد سراغ آیات دیگر برویم که با پدر و مادر چگونه باید زیست کرد و با مردم ولی یک نکته راجع به مسئله دوم می‌گویم واقعا بهت‌آور است، در کوه طور خدا به موسی و هارون خطاب کرد بروید نزد فرعون فرعون را دیگر همتان می‌شناسید مجسمه ظلم، آدم‌کشی، فساد، ﴿ادْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾^۲ او در همه زمینه‌های زندگی متجاوز است، آیه بعد ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا﴾^۳ اما موسی، هارون با او نرم حرف بزنید، صدایتان را بلند نکنید، داد نکشید، عصبانی نشوید، فریاد در برابرش نداشته باشید، خیلی نرم با او حرف بزنید، با عاطفه، با محبت، موسی وادار به سوال شد از این حکم، گفت خدایا این که خیلی بچه‌ها را کشت، خیلی مردها را کشته، خیلی داغ به جگر زنها گذاشته، خیلی ظلم کرده، خیلی فساد کرده چرا به من می‌گویی بر سرش فریاد نکش؟ خطاب رسید موسی مادرت که تو را در آن جعبه گذاشت و بعد در آب نهاد، آب رود نیل تو را آورد در دربار فرعون، مامورها

۱. حج: ۳۵.

۲. طه: ۴۳.

۳. طه: ۴۴.



جعبه را از آب گرفتند و آن را باز کردند و تو را در آغوش فرعون گذاشتند، من محبت تو را در آن لحظه در دل فرعون گذاشتم که سرت را نبزد، حدوداً بیست سال فرعون نانت را داد، آبت را داد لباست را داد، به تو محبت کرد، او نسبت به تو که پیغمبر اولوالعزم من هستی حق پدری دارد به همین خاطر نباید با او بلند صحبت کنی، این دین است، این در کنار پدر و مادر زیستن است، سفارش فرعون را به عنوان اینکه حق پدری بر گردن موسی دارد، به او می‌کند، پدر و مادرهای ما که بنده های خدا، آدم‌های خوبی هستند، البته معصوم نیستند و نبودند ولی حالا قرآن می‌گوید همین پدر و مادرت که معصوم نیستند اگر با تو دعوا کردند، اگر تلخی کردند، حالا یا زنده هستند یا مردند، بنده من هر وقت آمدی در خانه من بگو ﴿رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾^۱ خدایا تلخی‌ها و تلنگرهایشان را به من، با آنها تلافی نکن رحم کن به آن دو، اینها خیلی زحمت من را کشیدند.

اما در کنار مردم چگونه باید زیست کرد؟ پیغمبر ﷺ ظاهراً در روایت‌شان چهار تا پیشنهاد خیلی مهم دارند که من فقط متن را می‌خوانم تا فردا شب که خدا بخواهد توضیح بدهم چون خیلی مهم است «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْنَهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مَرْؤَتُهُ وَ ظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَ وَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ وَ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ»^۲ این راه رفتار با عامه مردم است.

روضة حضرت زهرا ﷺ

بیان مصائب دختر پیغمبر ﷺ خیلی کار مشکلی است، می‌شنویم مصیبت ولی برادران و خواهران مصیبت زن یک شوهر نبوده، انسان خدا یک وقت اراده می‌کند همسرش را بگیرد از آدم خب زن از دنیا می‌رود، زن خوب، پاکیزه، درست‌کار، شوهر گریه می‌کند، اما تا کی؟ نهایتاً تا شب هفت، تا شب چهل، سی سال بعد از از دنیا رفتن صدیقه کبری ﷺ

۱. اِسْرَاء: ۲۴.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص: ۱۶۰.

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

ابن عباس می‌گوید من خضاب درست کرده بودم که به موی سپیدم بزنم، خوش تیپ بشوم، گفت گفتم این کاسه خضاب را ببرم پیش امیرالمومنین در کوفه بگویم شما هم محاسنت را خضاب کن، وقتی کاسه را بردم گریه کرد فرمود من سی سال است هنوز دچار داغ زهرای علیها السلام هستم، خیلی حرف است، خیلی حرف است.

جلسه دهم

امکان حذف خدا، والدین و

مردم از زندگی وجود ندارد

بحث به اینجا رسید که تکلیف ما و وظیفه ما در کنار پروردگار چیست ما در کنار خداوند چگونه باید زندگی کنیم، در کنار پدر و مادر چگونه باید زندگی کنیم، در کنار مردم چگونه باید زندگی کنیم، دانستن این سه روش زندگی واجب است نه مستحب، یعنی اگر من در کنار خدا و پدر و مادر و مردم جاهلانه زندگی کنم هم ضرر دنیایی می‌کنم، و هم خسارت آخرتی بار می‌شود، از این سه نفر هم اگر بخواهم به کل جدا بشوم اینکه بگویم کاری به کار این سه نفر ندارم این هم ممکن نیست، نه خدا را می‌شود از زندگی حذف کرد، نه می‌شود به پدر و مادر گفت از این لحظه به بعد نه پدر من هستی و نه مادر من، نمی‌شود، به مردم هم نمی‌شود گفت من هیچ شما را و ارتباط با شما را قبول ندارم اصلاً نمی‌خواهم در زندگی من باشید این امکان ندارد، اما نسبت به وجود مقدس حضرت حق **﴿كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾**^۱ ما در دایره قدرت و اراده او هستیم و پنجره‌ای هم ندارد که از این دایره بتوانیم برویم بیرون که بگوییم خیالمان راحت شد دیگر نه ما و نه خدا، این در کنار او بودن ابدی است ممکن است.

در آخرت خانواده‌های شایسته در کنار هم‌اند

در کنار پدر و مادر ابدی نباشد اما پدر بودن و مادر بودنشان سر جایش ثابت است، در قرآن مجید، نهج البلاغه و روایات آمده که بعضی بچه‌ها روز قیامت در دوزخند پدر و

۱. نساء: ۱۲۶

مادر در بهشتند، پدر و مادر در دوزخند، بچه‌ها در بهشتند، زن و شوهر با هم در بهشتند زن و شوهر با هم در جهنم هستند، زن در بهشت است شوهر در جهنم، شوهر در بهشت است زن در جهنم، پرونده اینها هم در قرآن روشن است، ابولهب و زینب هر دو جهنم هستند در سوره تبت هم می‌خوانید ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ، وَأَمْرَاتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ﴾^۱.

این رابطه قطع است ولی هر دو در جهنم هستند، زن و شوهری که زن در بهشت است شوهر در جهنم، آسیه در بهشت است فرعون در جهنم، زن و شوهری که شوهر بهشت است زن در جهنم، حضرت نوح و حضرت لوط، زن و شوهری که هر دو در بهشتند کم نیستند ممکن است من و شما هر دویمان زن‌هایمان با ما در بهشت باشند این را خدا در قرآن می‌گوید، ﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^۲ زن و شوهر و بچه‌هایشان همه با همدیگر اگر شایسته باشند همه در بهشت با همدیگر هستند و یک جا هستند، پدر و مادر و دخترها و پسرها، اولادهای بعدشان، این هم هست که زن و شوهر هر دو در بهشتند.

انواع حسابرسی در قیامت

چگونه زیست کنم که خداوند از من راضی باشد، چون اگر خدا از من راضی باشد لقائش را به من می‌دهد، رحمتش را لطف می‌کند، مغفرتش را لطف می‌کند، بهشتش هم لطف می‌کند سخت هم نمی‌گیرد اصلاً. شما قرآن مجید را بخوانید، قیامت چند جور حسابرسی دارد خدا، حساب عسیر یعنی پرورنده را بررسی بکنند مو را از ماست بکشند، حتی یک مژه زدن آدم را هم حساب می‌کنند و نمره منفی می‌دهند، یک حساب ﴿سُوءُ الْحِسَابِ﴾^۳ است که اصلاً از اول که شروع می‌شود آدم پر از ترس و دغدغه می‌شود و می‌فهمد جهنمی است، سوء الحساب، یک حساب در قرآن مجید ﴿حِسَابًا يَسِيرًا﴾^۴ است.

۱. مسد: ۱۰۴.

۲. غافر: ۸.

۳. رعد: ۱۸.

۴. انشقاق: ۸.



یک روایت برایتان معنی بکنم، یک کسی به پیغمبر ﷺ گفت از اولین مومن زمان آدم تا آخرین مومنی که دیگر بعد از آن قیامت برپا شد حساب اینها قیامت چقدر طول می کشد؟ چند میلیارد هستند چند تریلیارد هستند؟ نمی دانیم، دادگستری می گوید ما هفت میلیون پرونده عقب افتاده داریم وقت نداریم برسیم هفت میلیون، در برابر هفتاد و پنج میلیون جمعیت، پیغمبر ﷺ فرمود کل مومنین اولین و آخرین را که حسابشان حساب یسیر است، بخواهد خدا بکشد از زمان نماز عصری که شما بخوانید زودتر انجام می دهد، مگر می شود؟ مگر خدا عاجز است؟

خداوند بهترین حسابگر است، رزق تو را فراموش نمی کند

خدا چقدر ویروس و میکروب زنده دارد، الان خدا در بدن موجودات چند تا سلول زنده دارد، الان خدا در اقیانوس اطلس و هند و کبیر و شمالی و جنوبی چقدر موجود زنده دارد الان خدا چقدر حشره دارد، الان خدا چقدر پرنده دارد، چقدر حیوان هست در عالم، چقدر مرد و زن هست، من در یک مقاله علمی خواندم این تپه های خاکی یک موجودات ریز زنده ای دارد راحت زندگی می کنند تعداد زنده های یک تپه به قدری زیاد است که اگر این شش میلیارد جمعیت زمین بتوانند وارد این تپه بشوند یک دو ساعتی بمانند بعد بیایند بیرون شمار موجودات زنده این تپه به اندازه ای است که نمی فهمند چیزی به آنها اضافه شد یا کم شد، حسابگری خدا این است که صبح و ظهر و شب روزی کل اینها را می دهد هیچ کدامش هم یادش نمی رود، هیچ کدامش را، من یک خرده فراموشکار هستم می ترسم نرساند می زخم جاده خاکی یا رشوه می گیرم، یا ربا می گیرم، یا غصب می کنم، یا حق مردم را می خورم، یا پول مردم را که می گیرم نمی دهم یا ارث خواهر و برادرم را سندسازی می کنم به نام خودم می کنم چون گمان بد به خدا دارم، یعنی می ترسم که خدا در اندازه گیری روزی من یا کندی کند یا اشتباه کند یا یادش برود زودتر کمرم را می بندم با پولهای حرام که اگر خدا یادش رفت، اگر درست حساب نکرد من را، اگر دیر کرد داشته باشم بخورم، نمی دانم وضع بعضی ها چرا اینقدر خراب شده.

خیلی اعجاب‌آور است خیلی، سعدی در بوستانش می‌گوید، من با سعدی خیلی آشنا هستم کل گلستانش هشت باب است من یک بار کل را خواندم یک بار هم مشق از رویش نوشتم، بوستانش هم چند باب است آن را هم خواندم الان هم روی میزم است، طیباتش است، بدایعش است، غزلیات قدیمش است، رباعیاتش است، مفرداتش است، اینها همگی در دستم است، در بوستانش می‌گوید: «یکی روبه‌ی دید بی‌دست و پای، فرو ماند از لطف و صنع خدای» دید روباه مادرزاد دست و پا ندارد، یک شکم دارد، یک گوشه افتاده، راه نمی‌تواند برود چون دست و پا ندارد اگر هم بخواهد راه برود نیم متر با شکم خودش را بکشد، بعد ایستاد گفت «بدین بی‌دست و پایی از کجا می‌خورد» این آب می‌خواهد، این گوشت می‌خواهد، این استخوان می‌خواهد، می‌گوید در این گیر و داری که داشت فکر می‌کرد یک شیری رسید یک تکه ران از شکارش در دهانش بود آورد گذاشت جلوی روباه، یک سری تکان داد که روزی امروزت را هم آوردم، رفت و برگشت تا شیر برگشت روباه گوشت را خورده بود دهانش را پر از آب کرده بود روباه دهانش را باز کرد آب را ریخت در دهانش، آبش را هم داد خدا روباه مکار حيله‌گر را در نهار و صبحانه و شام یادش نمی‌رود من اشرف مخلوقات را یادش می‌رود که من بروم دنبال حرام؟

دست رد به دعوت خدا نزنیم!

چگونه باید با خدا زیست کرد؟ چگونه؟ یک آیه برایتان بخوانم از سوره انفال، چقدر این آیه جالب است، می‌خواهد بگوید با من چطوری زندگی کنید، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ﴾^۱ هر جا و هر وقت و به هر شکل از طریق قرآن و پیغمبرانم شما را دعوت کردم به کاری، به عملی، به پولی، به اخلاقی، جواب من را بدهید، همین، آنی که ما را آفریده، آنی که ما را تا اینجا رسانده، آیا کار درستی است آیا از مردانگی است که وقتی ما را دعوت بکند ما به او پشت بکنیم بگوییم مرحمت عالی زیاد برو یکی دیگر را دعوت کن به من چه



کار داری، برای چی من را دعوت به نماز می کنی نمی خواهم، برای چی من را دعوت به روزه می کنی نمی گیرم، برای چی من دختر و زن را دعوت به حجاب می کنی بیخود می کنی جوابت را نمی دهم اینها کاردرستی است؟ اینها که نفرت خدا را به طرف من سرازیر می کند.

خداوند در مقابل گناه ما صبور و در برابر درخواست ما کریم است

ده دفعه آدم جواب خدا را نمی دهد و هیچی نمی گوید، ده دفعه آدم محل به او نمی گذارد هیچی نمی گوید من در روایات شیعه دیدم، اهل سنت هم روایات خوبی در این زمینه ها دارند آنها را هم نمی توانیم بگوییم کل روایاتشان باطل است نه، روایت خوبی هم دارند، ما شیعیان آدم های با انصافی هستیم، ما روایات خوب آنها را در کتابهایمان می نویسیم، روی منبرها می گوییم من خیلی روایت از آنها نقل می کنم که با قرآن مطابق است، با روایات خودمان مطابق است، در روایات دارد ملائکه از تداوم گناه بنده دیگر حوصله شان سر می رود، به پروردگار می گویند هنوز هم نمی خواهی کاری بکنی؟ خطاب می رسد ملائکه من کارم در مرحله اول تنبیه نیست، کار من مهلت دادن است، پنج سال دیگر هم مهلت می دهم به امید اینکه برگردد، علاج بشود.

این یک روایت از شیعه، یکی هم از اهل سنت نقل کنم که عبد گرفتار می شود ولی آدم بدی است برای رفع گرفتاری اش می رود در خانه خدا می رود به پیشگاه خدا، می رود به گریه و ناله و به مناجات خدا جوابش را نمی دهد، بار دوم می رود باز هم به التماس می افتد خدایا مشکل من را حل کن جواب نمی دهد، بار سوم که می رود ممکن است این سه بار ده روز بکشد یک هفته بکشد ملائکه هم می بینند بر انسانها مُشْرِف هستند، پروردگار به ملائکه می فرماید، من دیگر شرم می کنم جواب بنده ام را ندهم درخواست او را اجابت کنید، آیا باید به این خدا پشت کرد؟ بابا دعوت خدا اندازه یک کارت عروسی یک کارت زورخانه، یک کارت مهمانی نمی آزد؟ که حالا خانمم به من می گوید که نرو می گویم بابا

کارت به من دادند احترام کردند، به یکی دادند آورده در خانه چگونه نرم؟ کارت دعوت خدا قرآن کریم است آیا نباید جواب داد؟

این راه زیبای با خدا زندگی کردن است که در برابر همه دعوت‌هایش آدم بگوید خدایا دعوتت را قبول دارم انجام می‌دهم کاری که از من می‌خواهی خرجی هم ندارد که مثلا من صبح از خواب بیدار شوم پنج و نیم دو سه ثانیه از رختخواب بیایم بیرون، دو سه ثانیه صورت و دو تا دستم را تر کنم و روی پایم، چهار دقیقه و سه دقیقه هم بیایم دو رکعت نماز بخوانم این خیلی مشکل است؟ کشنده است؟ یعنی دعوت خدا را اجابت کردن فشار دارد به انسان؟

چرا به خدای مهربان پشت کنیم؟

این روایت را ندیدم ولی از یکی از علمای اهل حال شنیدم، اولین باری که شنیدم یکه خوردم، که آن بندگان که اهل نماز شب هستند قبل از اذان صبح یازده رکعت را که می‌خوانند گریه‌شان را که می‌کنند تمام که می‌شود یک دفعه یک غصه روی دلشان می‌آید به امام صادق علیه السلام گفت ما که در این یازده رکعت نماز باید کیف کنیم، چرا غصه روی دلمان می‌آید؟ فرمود برای اینکه خدا به ملائکه می‌گوید جلسه‌ام با بنده‌ام تمام شد، این غصه به خاطر این جدایی است، سنگین است، اگر بخوایم روانتر بگویم اینست، مثلا خدا می‌گوید کاشکی صبح نشده بود هنوز با همدیگر در عشق بازی بودیم، یک جمله هم بگویم هم خواهرانم هم برادرانم اگر یادشان بود همیشه تا آخر عمر فکر بکنند به چه دلیل این را اینجوری فکر کنند به چه دلیل به خدا پشت کنیم؟ من اگر به خدا پشت کنم والله به خودش قسم، به عشقش قسم به انبیایش قسم، رویم به طرف جای خوبی نمی‌شود، قرآن می‌گوید به محض پشت کردن به خدا رویتان به طرف شیاطین می‌شود آنها هم بغلشان باز است می‌گیرند و از من هم قیچی‌تان می‌کنند، به چه دلیل پشت کنیم به خدا؟ به چه دلیل دعوتش را اجابت نکنم؟ آخه من یک دلیلی باید داشته باشم بگویم خدایا به دلیل این جرم من به تو پشت کردم و رفتم، به دلیل این عیب و نقص من رویم را از تو



برگرداندم، تمام گنهکاران حرفه‌ای بی‌دلیل پشت به خدا کردند و رو از خدا برگرداندند چون دلیلی ندارند قیامت هم نمی‌توانند از دادگاه‌ها بی‌محکوم شدن بیابند بیرون.

محبت خدا را در وجود خود ریشه‌دار کنید

شما نمی‌دانید خدا چه خدای خوبی است، اصلاً این حالت خدا چقدر خوب است، در خود من این مهربانی خدا بتون آورمه شده وقتی در بیمارستان شکم من را پاره کردند و عمل کردند و دو سه ساعت بیهوش بودم و از اتاق عمل آوردند روی تخت آرام آرام که داشتم به هوش می‌آمدم خودم متوجه نبودم ولی بعداً افرادی که بالای سرم بودند برای خودم تعریف می‌کردند می‌گفتند همینطوری که داشتی به هوش می‌آمدی می‌گفتی خدایا چقدر تو خوب هستی، اینها باید در وجود ما بتون بشود، پایش ثابت بشود، که در هنگام مرگ هم در کنار خدا بمیریم در آغوش رحمت خدا بمیریم، قیامت هم در کنار او از قبر بیابیم بیرون، بهشت هم فقط کنار درخت گلایی و سیب نباشیم ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾^۱ این آیه قرآن است، این برای آسیه زن فرعون است به خدا در زیر شکنجه که داشت شهید می‌شد گفت من بهشت بی‌تو را نمی‌خواهم، من بهشتی می‌خواهم که دائماً جلوه تو به من باشد.

دل بسته خدا شوید و به سوی او هجرت کنید

اما آیه بعد، ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ به من دل بسته بشوید ایمان یعنی گره خوردن به خدا، یعنی دل دادن به او، یعنی نگذاریم دلمان کبوتر بشود و هر جا دلش می‌خواهد پر بکشد، هر جا دلش می‌خواهد برود روی هر پشت بامی بخواد برود دل را گره بزیم به پروردگار که این طرف و آن

۱. تحریم: ۱۱.

۲. بقره: ۲۱۸.

طرف نرود و یک جا بماند، امروز پیش آن زن نامحرم، فردا پیش آن دختر نامحرم، پس فردا پیش آن پول حرام، پس آن فردا پیش آن رفیق فاجر ناباب فاسد، نگذاریم دل اینور و آنور برود مثل برگ درخت باد هی زیر و رویش نکند، یک جا نگهش دار، هجرت به سوی من کن، برای خاطر من زندگی کن، همین سه تا مسئله در آیه است، اگر با این سه مسئله زندگی کنید امید صددرصد به من داشته باش که رحمت من برای تو است.

اولین عنصر خلق شده نور پیامبر ﷺ است

و اما پدر و مادر کنار آنها چطور زندگی کنیم؟ زهرا (ع) کنار پیغمبر ﷺ چطور زندگی کرد؟ چی کار کرد کنار پیغمبر ﷺ که پیغمبری که جلوه کل هستی است، من این را ده روز در یک منبر صبحم ثابت کردم، ثابت کردم که اولین انرژی که در این عالم خدا ساخته است اولین انرژی که یک نقطه بوده، و کل عالم از این انرژی گسترده شده، این را ده روز از زبان علمای مغرب، از زبان فلاسفه اسلام، به خصوص صدرالمتهبین این را ثابت کردم یعنی برایم یقینی شده آن اولین انرژی نوری را که خدا پیش از خلقت موجودات هیچی نبود هیچ، فضا هم نبود، هوا هم نبود فقط خودش بود «کان الله و لم یکن معه» این یک بحث بسیار فلسفی، عقلی، عرفانی، و روایتی دقیق بود که خود من را هر روز دیوانه می کرد وقتی بیان می کردم. اولین انرژی نوری را که در این عالم ساخته عنصر روحی پیغمبر اسلام ﷺ است کل هستی را از این انرژی گسترده است یعنی همه ما الان کل وجودمان مدیون پیغمبر ﷺ است چون عنصر وجود ما از او گرفته شده.

نحوه برخورد حضرت فاطمه (ع) با پدر

پیغمبری ﷺ که خودش علت در جریان اراده خدا برای به وجود آمدن هستی شده این دختر چگونه با پدر رفتار می کرد که بارها این انسان یعنی همه موجودات هستی به صورت پیغمبر ﷺ به زهرا (ع) می گفت جانم فدای تو، به او می گفت فاطمه جان (ع) به من نگو یا رسول الله ﷺ، بگو بابا، شاد می شوم، گفت یا رسول الله ﷺ خدا در قرآن گفته



پیغمبر ﷺ من را به اسم صدا نکنید، بگویید یا رسول الله ﷺ، من دعوت خدا را دارم اجابت می‌کنم من با دیگران در صدا کردن شما چه فرقی می‌کنم؟

حق سنگین پدر و مادر بر فرزندان

پیغمبر ﷺ وقتی در شکم حضرت آمنه مادرش بود یکی دو ماه مانده بود به دنیا بیاید در مسیر مدینه پدرش عبدالله از دنیا رفت، اصلاً عبدالله بچه‌اش را ندید پیغمبر ﷺ هم پدرش را ندید، چهل سال بعد خدا وقتی قرآن را به او نازل کرد یکی از آیات این بود ﴿وَصَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ﴾^۱ «وِزْر» یعنی بار سنگین، «وَصَعْنَا» یعنی برداشتم، بار سنگینی را حیب من، از روی دوست برداشتم، چی بود این بار سنگین؟ حیب من یکی پدرت بود که قبل از آمدنت بردم، یکی مادرت بود که سه چهار سال بیشتر پیشش نبود پیش نامادری حلیمه بودی او را هم بردم که وقتی می‌خواستم چهل سال بعد مبعوث به رسالت بکنم اگر پدر و مادرت را نگه می‌داشتم یکی بار رسالت یکی بار رعایت حق پدر و مادر کم‌تر را می‌شکست، من یک بار سنگینی را برداشتم که پدر و مادرت نباشند اگر پدر و مادرت بودند خیلی تکلیف سنگین بود.

نحوه ارتباط با پدر و مادر بر اساس قرآن

یک کلمه در قرآن است چند بار هم تکرار شده ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۲، با کدام پدر و مادر احسان کنیم؟ قیدی ندارد شرطی ندارد، با پدر و مادر نیکی کنید هر کسی می‌خواهد باشد، خیلی حقوق پدر و مادر بالاست و سنگین است، هر پدر و مادری می‌خواهد باشد احسان و خوشروئی، خوش حرف زدن، قرآن می‌گوید کلمات سبک به پدر و مادر نگویند، عصبانی نشوید کنارشان، فریاد نکشید، ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾^۳

۱. شرح: ۲.

۲. بقره: ۸۳.

۳. اسراء: ۲۳.

می‌خواهی با پدر و مادر حرف بزنی لغات باارزش انتخاب کن، قول کریم، «کریم» یعنی باارزش، می‌خواهی با پدر و مادر حرف بزنی کلمات باارزش انتخاب کن.

عدم رضایت والدین انسان را جهنمی می‌کند

آمدند دیدن یک جوانی پیغمبر ﷺ، داشت می‌مرد، پیغمبر ﷺ خیلی مهربان بود مهر دوم عالم بود دیگر اول خدا بعد پیغمبر ﷺ، فرمودند جوان آثار رفتن روی قیافهات ظاهر شده داری می‌روی، بگو «لا اله الا الله»، زبانش بند آمد یعنی اینجا قدرت پیغمبر ﷺ هم کاری نکرد جوان‌ها، پیغمبر ﷺ گفت بگو «لا اله الا الله» زبان بند آمد پیغمبر ﷺ به مرده می‌دمید زنده می‌شد، یک بار دو بار سه بار، پیغمبر ﷺ می‌داند مشکل از کجاست این را می‌شناخت در مدینه کاسب خوبی بود، هر روز نماز می‌آمد، بچه متدینی بود، اما پیغمبر ﷺ می‌داند گیر کجاست، نگفت پدر، مثل اینکه جوان پدرش مرده بود فرمودند مادرش زنده است؟ گفتند بله کجاست؟ در آن اتاق است صدایش کنی بیاید، مادر آمد در چهارچوب در سلام کرد، پسرت است؟ بله، ناراضی هستی از او؟ کاملاً، من را کتک زده، دلم را سوزانده، پیغمبر ﷺ فرمودند من از تو درخواست می‌کنم از او راضی شو، درخواست می‌کنم اینجا جای درخواست است یکی دارد می‌رود جهنم پیغمبر ﷺ مجبور شده درخواست بکند که یکی نرود جهنم، من از تو درخواست می‌کنم راضی شو، دعوت پیغمبر ﷺ را گوش بدهید «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ»، گفت چشم یا رسول الله ﷺ باریک الله به این زن، گفت از جان و دل راضی شدم. اما اول می‌گفت نه، دو سه بار پیغمبر ﷺ فرمود ازت می‌خواهم گفت نمی‌شود جگرم را سوزانده فرمود مشکلی نیست به یاران فرمودند هیزم بیاورید، مادر گفت هیزم برای چی می‌خواهی؟ گفت می‌خواهم در حیات روشن کنم بچه‌ات را بیندازم در آن، گفت مگر من می‌گذارم؟ بچه من



را بسوزانی؟ فرمود ناراضی هستی دارد می‌رود جهنم، با نارضایتی تو نمازها به باد است روزه‌ها به باد است، دینش به باد است، گفت قبول دارم آقا، راضی شدم، فرمود جوان بگو «لا اله الا الله»، گفت «لا اله الا الله» چرا می‌گفتم بگو نمی‌گفتی؟ گفت آقا یک هیولای عجیب و غریبی که اصلا من ندیده بودم حمله می‌کرد به من، من زبانم بند می‌آمد، مگر خوشمان می‌آید دم مردن هیولا بهمان حمله کند و زبانمان را ببندد؟

نحوه تعامل با مردم

اما با مردم چگونه زیست کنیم؟ فقط روایت دیشب را که عربی‌اش را خواندم نشد ترجمه کنم ترجمه می‌کنم توضیحش که پنج شب می‌کشد «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِنْ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرُوَّتُهُ وَ ظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَ وَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ وَ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ»؛

ناس یعنی همه، یهودی، مسیحی، زرتشتی، شیعه، سنی، «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ» یعنی کسی که با مردم در ارتباط رفتاری است، معامله دارد، معاشرت دارد، بگو بخند دارد، خرید و فروش دارد، دختر گرفته، پسرش رفته دختر مردم را گرفته، همه را شامل می‌شود کسی که با مردم مسئله رفتاری دارد «فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ» و به هیچ کدام از مردم ستم نکند، عروست دختر مردم است، دامادت پسر مردم است، زنت بنده خداست، خانم شوهرت ساخت خداست، ما آزاد در همه چیز نیستیم به ما حق ندادند به ناحق به یک نفر ظلم بکنیم.

«وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ» و با تمام مردم که حرف می‌زند دروغ نگوید، دروغ نگوید، راست بگوید، راست گفتن خیلی خوب است، یکی یک بار آمد به من گفت آقا منبر می‌روی فردا شب این بحث را مطرح کن، گفتم این یک بحث خیلی پیچیده‌ای است از دست من برنمی‌آید، می‌خواهی خوب حالت بشود بعد از تمام شدن جلسات بیا قم برویم پیش دو تا استاد می‌گوییم برایت موشکافی کند من هنوز درسم به آنجا نرسیده این برای چهل سال

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص: ۱۶۰.

قبل است البته من آن درسها را بعدا خواندم اما بلد نبودم آن وقت گفتم نمی‌دانم، به زنش، به بچه‌اش، به دامادش، الان که هر دروغی را بیشتر مردم مارک می‌زنند، می‌گویند دروغ مصلحتی است کجایش مصلحتی است؟ نه به خدا دروغ بگو، نه به بچه، نه به همسر، به هیچکس دروغ نگو.

«و وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِफُهُمْ»، کسی که با مردم رفتار و ارتباط دارد نباید زیر قولش بزند اگر قول مثبتی به مردم داد، نباید بی‌وفایی بکند، نباید زیر امضایش بزند نباید، من خیلی خاطرات عجیبی در زندگی‌ام دارم، نفت خیلی گران شده بود خیلی سال چهل و هشت، ایران شده بود پر از دلار شاه مست کرد، یک مرتبه تحولات عجیبی در اقتصاد پیدا شد، مغازه بر بازار که سرقلی‌اش دویست هزار تومان بود پانصد هزار تومان بود، در عرض پنج شش ماه کشید به میلیون، میلیون آن وقت معجزه بود، یک مغازه ساعت فروشی بود برای دو تا برادر رفیق من بودند، پامنبری من بودند، اینها دیگر پا درد داشتند و می‌خواستند مغازه را بفروشند در این کم و زیاد شدن قیمت‌ها مغازه اینها شد چهل میلیون در بهترین نقطه بازار، آنجا دیگر مخ بازار است، یک نفر آمد این مغازه را قولنامه کرد چهل میلیون، سی میلیونش را داد ده میلیون هم گفت محضر می‌دهم خدا برکت بدهد، چهار پنج روز بعد دوباره بازار زیر و بالا شد یک واسطه‌ای آمد گفت مغازه را یک کسی نقد شصت میلیون می‌خواهد، گفت قرآن و پیغمبر ﷺ به من گفتند معامله کردی بیعانه گرفتی امضا کردی معامله کردن روی این معامله حرام است و نجس، دیگر نیایی در مغازه من، نروی الان پس فردا بیایی بگویی صد میلیون این مغازه ملک من و برادرم نیست، این رفتار با مردم، هست الان اینجوری؟

«و وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِफُهُمْ»، تخلف در وعده نکنید فیهو یک چنین آدمی که در رفتار با مردم ستم ندارد، در گفتار با مردم دروغ ندارد، در وعده به مردم تخلف ندارد.

«فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرُوَّتُهُ» این جوانمردی‌اش نمره‌اش بیست است «و ظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ»، این آدم عادل است «و وَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ»، من به شما اتمم واجب می‌کنم بروید با این آدم رفاقت



کنید دقت کنید واجب، «و حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ»، کسی پشت سر این یک کلمه حرف بزند کار حرام مرتکب شده.

حرفم تمام، چقدر سعدی زیبا می گوید:

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
نمی دانیم کجای قرآنت را بگوییم، کجای روایات را بگوییم، کدام مسائل عاطفی و اخلاقی
را بگوییم برادرانم خواهرانم به حق پروردگار قسم دین، کامل کامل است نعمت اسلام،
تمام تمام است، دنبال هر فرهنگی غیر از اسلام بروید ضرر کامل می کنیم.

روضه دفن حضرت زهرا علیها السلام

شصت و سه سال علی علیه السلام عمر کرد، در این شصت و سه سال هیچ جا به زانو درنیامد هیچ
جا، در جنگ احد نود تا زخم خورده بود، به زانو نیامد، ابن ملجم فرقی را شکافت، به زانو
نیامد، گفت «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» به زانو نیامد، آقا می خواهد یک جنازه را دفن کند که دیگر
وزن زیادی هم ندارد این جنازه، زهرا علیها السلام قامتش مثل پدرش رشیده بود قوی بود چهارشانه
بود، امام صادق علیه السلام می گوید روزهای آخر از مادرم فقط اسکلت و پوست مانده بود، این که
بلند کردنش کاری نداشت امیرالمومنین علیه السلام بند کفن را که بسته همان بند را می توانست
بگیرد و راحت بلند کند، قبر آماده است حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و زینب علیها السلام یک گوشه دارند
گریه می کنند، امیرالمومنین علیه السلام هم مانده نمی تواند جنازه را بلند کند، قرآن می گوید ﴿وَ
اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾، مشکل پیدا کردید از نماز کمک بگیرید بلند شد کنار قبر دو
رکعت نماز خواند، گفت خدایا دفن زهرا علیها السلام را به من تو کمک بده، رفت در قبر این بدن کم
وزن را بلند کرد، باید مستحب و واجب و همه را رعایت کند امام علیه السلام است مستحب هم حذف
نمی کند، حالا می خواهد بند کفن را باز کند چه صورتی را می خواهد روی خاک بگذارد.

تمسک به ثقلین راه نجات بشر

بالاخره چاره‌ای نداشت صورت سیلی خورده را روی خاک گذاشت، من دارم حس می‌کنم روی منبر یک حس راست، که فاطمه زهرا علیها السلام همین امشب که شب شهادتش است مثل این که قانع به روضه تنهای خودش نیست، انگار دارد به من می‌گوید بعد از علی علیه السلام صورتم را روی خاک گذاشت حالا برو یک جای دیگر بین آنجا چطوری صورت روی خاک گذاشتند، آنجا در قبر صورتی نبود که زین العابدین علیه السلام روی خاک بگذارد، آنجا زین العابدین علیه السلام گلوی برده را روی خاک گذاشت بنی اسد دیدند از قبر بیرون نمی‌آید آمدند زیر بغلش را گرفتند آوردند بیرون، لحد چید خاک ریخت، آب ریخت با انگشتش روی قبر نوشت «یا أهل العالم هذا قبر حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام»، اما مردم عالم حسین علیه السلام من یک نشانه دارد که با همه حسین‌ها تفاوت می‌کند آن را به این نشانه بشناسید «الذی قتلوه عطشاناً» پدر من را با لب تشنه سر بریدند.